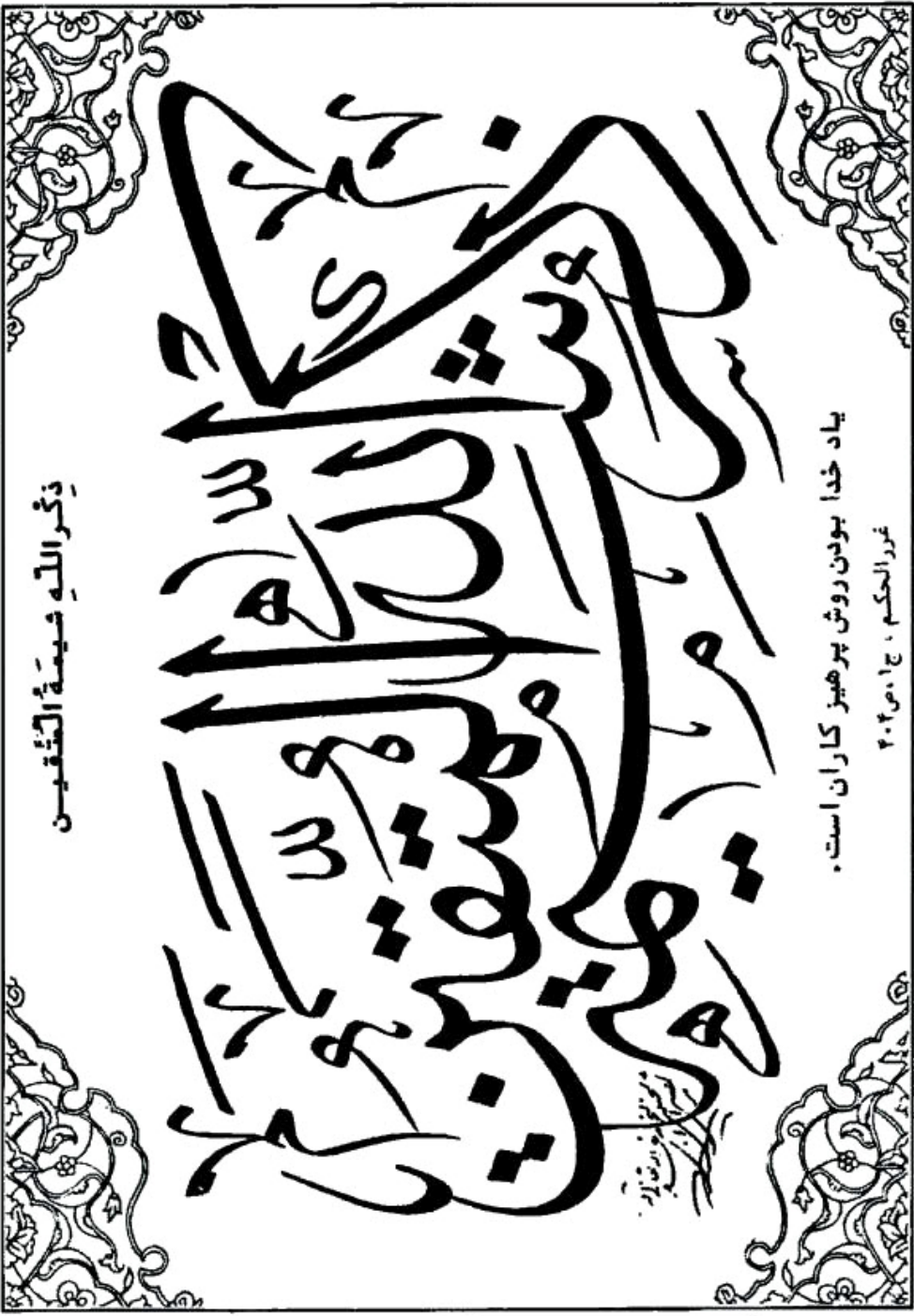


# نور علم

- سرمقاله
- پاسخی به تفسیر محرف مفهوم جدال در حج
- شورا در حکومت و تقنین
- نجوم اومت
- توحید و شرک در عبادت
- تحقیقی پیرامون قاعده لطف
- مشاغل اداری علما در دولت صفویه
- شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر(ص)
- ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید
- پرسش و پاسخ



ذِكْرُ اللَّهِ شِعْرَ الْتَّقِيّينَ

سوره بقره

ذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ  
وَلَا يُدْرِكُهُ الْبَصَرُ  
وَلَا يَحْصِيهِ الْعِلْمُ  
وَلَا يَحْصِيهِ الْحِسَابُ  
وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ مِّنْهُ  
إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ  
وَلَمْ يَئُودْهُ حِفْظُهُمَا  
وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

یاد خدا بودن روش پرهیز کاران است.

غزوات الحکم ، ج ۱ ، ص ۲۰۴

قال رسول الله (ص):

مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصِيَّةٍ بَعَثَهُ  
اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ.

رسول خدا فرمود: کسی که در قلبش ذره ای تعصب  
باشد خدا او را روز قیامت همراه عربهای جاهلیت محشور  
می کند.

قال ابو عبد الله (ع):

مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ  
عُنُقِهِ.

امام صادق فرمود: کسی که تعصب ورزید یا محور  
تعصب ورزی قرار گیرد، خداوند متعال رشته ایمان را از او  
بردارد.

اربعین حدیث امام خمینی، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۴۷.

حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)

اولیاء خدا آن چیزی که پیش شان مهم بود  
تهذیب نفس بود و دل کردن از غیر خدا و توجه به  
خدا، تمام مفاسدی که در عالم واقع می شود از این  
توجه به خود است در مقابل توجه به خدا، تمام  
کمالاتی که برای اولیای خدا و انبیاء خدا حاصل  
شده است از این دل کردن از غیر و بستن به  
اوست.

۶۲/۳/۲۱

مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای:

ما پیروزیهایمان را در سایه وحدت کلمه که  
همواره امام عزیزمان بر آن تأکید داشتند به دست  
آورده ایم و ملت که همچنان با صلابت و محکم و  
یکپارچه ایستاده است باید با دوری جستن از  
گروه گرائی ها، خط بازیها و حب نفس ها، وحدت  
کلمه خود را حفظ کند.

۶۹/۶/۲۶



# نور گاه

نشریه جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم

دوره چهارم - شماره اول - شماره مسلسل ۳۷ - آبان ۱۳۶۹ - ربیع الثانی ۱۴۱۱ .

- سرمقاله ..... ۴
- پاسخی به تفسیر محرف مفهوم جدال در حج ..... سید محمد باقر خجندی ۸
- شورا در حکومت و تقنین (۴) ..... اسماعیل دارابکلایی ۲۶
- نجوم امت (زندگانی آیه الله العظمی سید شهاب الدین  
مرعشی نجفی ..... ناصر باقری بیدهدنی ۴۸
- توحید و شرک در عبادت ..... جعفر سبحانی ۸۷
- تحقیقی پیرامون قاعده لطف (۳) ..... علی ربانی گلپایگانی ۱۰۶
- مشاغل اداری علما در دولت صفویه ..... رسول جمفریان ۱۲۰
- ناگفته‌هایی از حیات شیخ مفید (۳) ..... سید محمد جواد شبیری ۱۴۶
- شخصیت عرفانی و اخلاقی پیامبر (ص) (۹) ..... محمد رضا امین زاده ۱۶۸
- پرسش و پاسخ ..... ۱۷۷

صاحب امتیاز: محمد یزدی	مدیر مسئول: سید باقر خسروشاهی
درج مقالات: تحت نظر هیئت تحریریه	
نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان بیمارستان نبش کوی ادیب کد پستی ۳۷۱۵۶	
صندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵	تلفن: ۳۳۰۹۵ - ۰۲۵۱
حساب جاری: شماره ۸۰۰ بانک استان مرکزی شعبه میدان شهدای قم	بها: ۲۰۰ ریال

نقل و ترجمه مقالات با ذکر مأخذ آزاد است.

مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده بوده و دفتر مجله در حکم و اصلاح مقالات آزاد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



### آمریکا دشمن اسلام

استقرار نیروهای آمریکا و دیگر قدرتهای غربی به بهانه اشغال کویت در عربستان و دیگر شیخ نشینهای خلیج فارس، ماهیت تجاوزگر و سلطه طلب مستکبران غربی را روشنتر از همیشه در معرض قضاوت مسلمانان انقلابی و دیگر آزادگان جهان قرارداد. سیاستمداران غربی با این اقدام، نیت پنهانی خویش را آشکار کردند که در صددند با سلطه بر این منطقه ثروتمند اسلامی، کینه و دشمنی دیرینه شان را نسبت به اسلام ناب محمدی اعمال کنند. آنها با تسلط بر چاههای نفت منطقه می خواهند خود را صاحب اختیار جهان دانسته و از هر گونه فعالیتی که با منافع آنها در تضاد باشد جلوگیری کنند، هر چند ماهیت تجاوزگر ابر قدرت غرب نیازی به شناخت بیشتر ندارد و چهره جهنمی آن به قدری کره المنظر است که هر بیننده بی طرفی آن را از مسافتهای بس دور خواهد شناخت؛ لیکن این اقدام آمریکا و اذتاب غربی آن بیشتر ماهیت کثیف آنها را آشکار می کند و به نظر ما اشغال کویت کاملاً با اطلاع قبلی آمریکا صورت گرفته است و تمام این صحنه سازی ها جهت سرپوش نهادن به جنایت مشترک آمریکا و عراق است زیرا:

□ ۱- با توجه به هویت کاملاً وابسته رژیم صدام، قابل قبول نمی‌نماید که این اقدام بدون رضایت استکبار غرب صورت گرفته باشد، افزون بر آنکه معادلات سیاسی و تقسیم بندی حوزه‌های منافع در دنیا به گونه‌ای است که حتی رژیمهای بظاهر مستقل نیز که کاملاً حالت وابستگی ندارند نمی‌توانند سر خود و بدون ملاحظه و رها از این گونه معادلات دست به چنین اقدام نظامی شگفت‌انگیزی بزنند.

□ ۲- پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، آرایش مطلوب منطقه را برهم زد و با ظهور بنیادگرایی اسلامی توأم با خصومت با ابرقدرتها، ضربه مهلکی بر منافع امپریالیسم غرب در منطقه وارد آمد و آنها با توجه به طبع استثمارگری و درنده خویشان در تلاش جدی برای جبران منافع از دست رفته و تغییر دوباره اوضاع به نفع خود برآمدند، و بنابراین طبیعتاً است که به حکام سرسپرده منطقه نظیر سردمداران آل سعود و حکام مرتجع حاشیه جنوبی خلیج فارس - که هر روز با موجهای سهمگینی از بنیادگرایی اسلامی روبرو هستند - اعتماد کامل نکرده و بخواهند مستقیماً نگرهبانی جاهای نفتی منطقه را به عهده گیرند تا این ثروتهای بیکران اسلامی به نفع توده‌های محروم و علیه استعمارگران مورد بهره برداری قرار نگیرد و این عمل از طبع تجاوزگر آمریکا دور نمی‌نماید زیرا آمریکا غیر از خلیج فارس حضور نظامی خویش را در بسیاری از مناطق پراهمیت جهان تثبیت کرده است بطوریکه در پایان ریاست جمهوری ریگان تعداد پایگاههای نظامی و مراکز جاسوسی و ایستگاههای اطلاعاتی آمریکا در سراسر جهان به دو هزار و پانصد مرکز رسیده و به عقیده باطل رهبران آمریکا نیروهای نظامی تنها وسیله مطمئنی است که با آن می‌توان از منافع آمریکا دفاع نمود و شوکت ابرقدرتی منحصر بفرد آن را حفظ کرد.

□ ۳- با سقوط دولت کویت، تمام داراییهای کویت در مناطق مختلف جهان که مطابق برآوردهای اجمالی به حدود دویست



میلیارد دلار می‌رسد بالکل در اختیار استکبار غرب قرار می‌گیرد و این چنین ثروت سرسام آوری مهلتر از این نمی‌توانست به نصاحب اینها درآید تا در مسیر اقدامات تجاوزکارانه خود به کار گیرند.

□ ۴- با توجه به تحولات اخیر اروپای شرقی و فروریختن پایه‌های قدرت ابرقدرت شرق و فروکش کردن در گیربهای منطقه‌ای که موجب ایجاد تفاهم نسبی بین ممالک مختلف جهان گردید و خرید اسلحه از طرف این کشورها به حد اقل خود رسید رکود اقتصادی در آمریکا و دیگر کشورهای صادر کننده اسلحه بسیار محتمل به نظر می‌رسید. سیاستمداران آمریکا با استفاده از سلطه جویی زمامداران رژیم عراق و تحریک آنان به تسخیر کویت که منجر به سفارش و خرید اسلحه‌های متنوع از طرف کشورهای منطقه گردید، خود را از این خطر اقتصادی مصون داشتند.

□ ۵- تنها قدرتی که می‌تواند در مقابل سیاستهای توسعه طلبی و استثمارگری آمریکا در منطقه قدم علم کرده و مردانه در برابر سیاستهای تجاوز گرانه آن مقاومت کند و فاداران به تفکر بنیاد گرایی اسلامی و در رأس آنها جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و تنها کشوری هم که به نظر آنان می‌تواند سیاستهای آمریکا را در این ناحیه بر اهمیت پیاده کند عراق است و با توجه به آنکه امکانات بالفعل و بالقوه کویت و لوبا فرض خروج ارتش عراق از کویت طبیعتاً در اختیار دولت صدام قرار خواهد گرفت. این مهم به رژیم عراق فرصت خواهد داد تا علاوه بر ازین بردن نابسامانیهای داخلی، سرمایه گذاریهای وسیعی را برای آینده سیاسی اقتصادی و نظامی خود به انجام رسانده و بدهکاریهای خارجیش را بپردازد و در نتیجه فارغ از هرگونه گرفتاریهای اقتصادی نقش ژاندارمی آمریکا را در منطقه ایفا کرده و قدرتی قابل ملاحظه در مقابل جمهوری اسلامی و جاذبه‌های انقلابی و فرهنگی آن باشد نقشی که دیگر کشورهای دست نشانده منطقه و لوبا ایجاد پیمانهای منطقه‌ای،

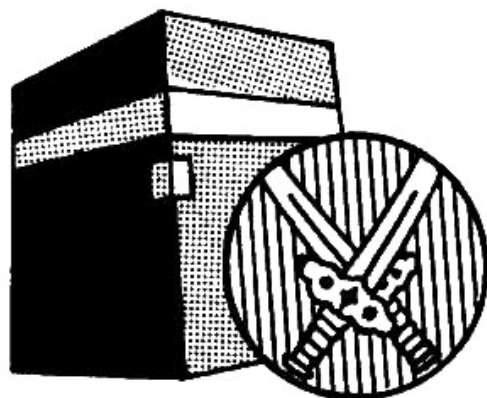
قادر به انجام آن نیستند.

□ ۶- از منافع مهم اشغال کویت توسط عراق برای استکبار غرب تطهیر گناه و بی آبرویی اشغال سرزمینهای اسلامی توسط مهره سرسپرده آنها یعنی اسرائیل است. حرمت و پاسداری از وطن اسلامی به عنوان یک اصل محوری و خدشه ناپذیر در سیاستهای خارجی کشورهای اسلامی به چشم می خورد و ظاهراً تمام زمامداران ممالک اسلامی- ولو در ظاهر- خود را پایبند مراعات این نکته نشان می دهند. با اشغال کویت این حرمت شکسته شده و از بین می رود و جهانیان مشاهده می کنند که یک کشور اسلامی نه به وسیله یک کشور غیر اسلامی بلکه توسط کشور اسلامی دیگر مورد تهاجم قرار گرفته و ضمیمه آن کشور می شود و شاید یکی از افکار سیاستمداران آمریکا و غرب در طرح اشغال کویت توسط عراق این باشد که اشغال فلسطین و قسمتی از خاک سوریه و اردن و لبنان توسط اسرائیل را در اذهان عمومی جهان توجیه کرده و اگر بازم اسرائیل قسمت دیگری از خاک لبنان و دیگر کشورهای همجوارش را به خاک خود ضمیمه کند کسی به اعتراض بر نخاسته و همان توجیهی را که زمامداران عراق برای اشغال کویت عرضه داشتند، به وسیله صهیونیستها از رسانه های گروهی اعلان گردد. اضافه بر اینکه محور فعالیتهای سیاسی در خاورمیانه از اسرائیل و لبنان و سوریه به کویت و عراق منتقل شده و اشغال سرزمینهای اسلامی توسط اسرائیل به عنوان یک امر واقع شده و مفروغ عنه در تاریخ، مشروع جلوه خواهد کرد.

□ ۷- با اشغال کویت توسط رژیم عراق و تحت الشعاع قرارگرفتن اخبار سرزمینهای اشغالی، صهیونیستها با اطمینان خاطر بیشتری برای از بین بردن نهضت عمومی مسلمانان فلسطین نقشه ریزی کرده و با قساوت قلب بیشتری به سرکوب فلسطینیان ادامه خواهند داد و جرأت بر قتل فجیع حدود بیست نفر از مسلمانان در سرزمین قدس، شاهد این مدعای ماست.

بقیه در صفحه ۱۸۱





# پاسخی ب تفسیر محرف مفهوم جدال در حج

سید محمد باقر حجتی

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَقْلُوبَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالٌ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ تَفَعَّلَهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ<sup>۱</sup>

حج در ماههای معینی است. هر که در آن ماهها این فریضه را ادا کند باید که در اثنای آن نزدیکی نکند و فسقی از او سر نزده و جدال نکند. هر کار نیکی که انجام می‌دهد خدا از آن آگاه است و توشه بردارید که بهترین توشه‌ها پرهیزکاری است. ای خردمندان از من بترسید.

مروری بر مدلول لغوی و اصطلاحی واژه جدال

مقدمه، قبل از ورود در تفسیر آیه یاد شده، مناسب آن دیدیم واژه جدال را از لحاظ مدلول لغوی و اصطلاحی دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم آنگاه ببینیم از این کلمه در آیه مورد بحث چه مفهومی مد نظر می‌باشد.

الف - مدلول لغوی جدال

کلمه جدال از مجادله گرفته شده و در ریشه خود از جدل اشتقاق یافته است و خود کلمه جدل دارای معانی زیر می‌باشد:

.....

۱ - سوره بقره: ۱۹۷.



□ ۱ - محکم بافتن چیزی از قبیل ریمان و امثال آن که این مفهوم (یعنی استحکام و بافتن و پیچاندن) روح این واژه و اساس آن را تشکیل می‌دهد<sup>۲</sup> و سایر معانی دیگر - که برای این واژه در کتب لغت آمده - به همین مفهوم بازمی‌گردد و دارای چنین جان و روحی می‌باشد، یعنی از نوعی تناسب با همین مفهوم برخوردار است. زمام شتر را به همین مناسبت جدیل می‌نامند چون از پوست تابیده و امثال آنها بافته می‌شود چنانکه «ابن منظور» و دیگران می‌گویند:

جدیل ریمانی است که از پوست و یا موبافته می‌شود که آن را به گردن شتر نر و یا ماده می‌آویزند و در صورتی زمام شتر را جدیل می‌نامند که تابیده و بافته شده باشد.

مُخَاصِمَه را نیز - با توجه به چنین مفهوم - مجادله می‌گویند، چرا که هریک از دو خصم، آهنگ آن دارد که طرف خود را از رأی و نظریه خود - اعم از حق و باطل - بتابانسد و او را از رأی خود برگرداند<sup>۳</sup> ضمناً یادآور می‌شویم: جدیل در پاره‌ای از کتب لغت هم به معنی زمام و هم به معنی دورشته مروارید و جواهر رنگارنگ - که زنان آنها را بر یکدیگر پیچیده و حمایل می‌کنند - (وُشَاح) نیز به کار رفته است.<sup>۴</sup>

□ ۲ - قوی شدن بچه آهو و حیوانات دیگر، بدان گونه که به دنبال مادر راه می‌افتند، و یا قوی شدن و سفت گشتن دانه درخوشه؛ و به همین مناسبت استخوان بزرگ و محکم و استخوانهای میان تهی دست و پا و بسیاری از معانی دیگری را - که مفهوم قوت و استحکام در آن منظور شده است - جَدَل و یا جَدَل می‌نامند.

جَدَل - که عبارت از قدرت بر خصومت و جدال است - با توجه به همین مفهوم مورد استعمال قرار گرفته است؛ و لذا بر فردی که در خصومت سرسختی می‌کند، عنوان جَدیل را اطلاق می‌نمایند<sup>۵</sup> و در اصطلاح فارسی می‌گویند: «در خصومت، سرسخت است».

.....

۲ - معجم متن اللغة، دارمکتبة الحیاة، بیروت، ۱۳۶۷ هـ.ق، ج ۱، ص ۴۸۹.

۳ - درباره مجموع این مطالب بنگرید به: لسان العرب، دار لسان العرب، بیروت، ج ۱، ص ۴۱۹؛ معجم متن اللغة، ج ۱، ص ۴۹۰؛ اساس البلاغة، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۹، ص ۵۲؛ فرهنگ نفیسی، ط افسست، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۸ هـ.ش، ج ۲، ص ۱۰۷۳؛ مجمع البیان، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۳ هـ.ق، ج ۲، ص ۲۹۳؛ التفسیر الکبیر، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ج ۵، ص ۱۶۵؛ القاموس المحيط، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۳، ص ۳۴۶.

۴ - القاموس المحيط ج ۳، ص ۳۴۶؛ معجم متن اللغة، ج ۱، ص ۴۹۰.

۵ - رک: مآخذ پاورقی شماره ۳؛ فیروزآبادی و ابن منظور می‌نویسند: **الْجَدَلُ [بِالتَّخْرِیْلِ] أَلَدُّ فِی الْخُصُومَةِ وَالْقُدْرَةُ عَلَیْهَا** (رک: القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۴۷؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۴۲۱).

با مراجعه به کتب و مطالعه نصوص اصیلی که ساختمانی از این ماده در آنها به کار رفته است، به این نتیجه می‌رسیم که در مفهوم این واژه — در اکثر قریب به تمام موارد آن — معنی بافتن و یا استحکام و قوت، و یا هر دو جلب نظر می‌کند.

بنابراین باید در مفهوم جدال، روح این واژه را — که عبارت از قدرت و قوت و تابانیدن و بافتن است — جستجو کنیم. یعنی فردی که به جدال دست می‌یازد در خصومت، سفت و سخت بوده و می‌خواهد طرف را از نظریات خود بتاباند و پیچش و انعطافی در او به هم رساند.

راجع به مدلول لغوی جدال، مطالب گسترده‌تری در معاجم و فرهنگهای لغوی دیده می‌شود که بازگو کردن همه آنها موجب اطاله و اطناب ممل می‌گردد. و لذا سخن را در این باره به پایان می‌بریم و گفتگوی خود را با بحث و کاوش در مدلول اصطلاحی کلمه جدل و جدال ادامه می‌دهیم.

ب — مدلول اصطلاحی کلمه جدل و جدال

جدل = (E) Dialectic (F) Dialectique

این واژه اصطلاحاً عبارت از روش مناقشه و استدلال می‌باشد که در طول تاریخ با توجه به مکاتب مختلف فلسفی از مفاهیم متفاوت و متعددی برخوردار شده است:

\* الف — از نظر سقراط، مناقشه و مجادله‌ای است که مبتنی بر بیگومگو و پرسش و پاسخ می‌باشد (روش تولید و مامایی).

\* ب — از دیدگاه افلاطون، نوعی روش در تحلیل منطقی است که بر اساس تقسیم اشیاء به اجناس و انواع، مورد استفاده قرار می‌گیرد، و این روش و تحلیل به شناخت مبادی اولی و حقایق ازلی منجر می‌گردد.

\* ج — جدل در نگاه ارسطو و دانشمندان اسلامی (منطقیون) عبارت از قیاسی است که از مشهورات و مسلّمات تشکیل می‌شود.

\* د — در نظر کانت، منطق ظاهری و صوری است که منحصرأ در سفسطه «مصادره به مطلوب» و فریفتن حواس به کار می‌آید.

\* ه — جدل نزد هگل انتقال ذهن است از قضیه و نقیض آن به قضیه‌ای که از آن دو نتیجه می‌شود، آنگاه همین گونه ادامه می‌یابد تا به مطلق برسد.

در کتاب التعریفات جرجانی آمده است:

جدل قیاسی است که از مشهورات و مسلّمات تشکیل شده، و غرض و هدف آن الزام خصم و اقناع و اسکات کسی است که فهم او برای مقدمات برهان نارسا

می‌باشد.<sup>۶</sup>

### واژه جدل و مجادله در قرآن کریم

کلمه جدل در دو مورد، و مشتقاتی از باب مجادله در بیست و سه مورد، و کلمه جدال در دو مورد از قرآن کریم به کار رفته است.

قبل از آنکه به بحث و بررسی مفهومی که در این موارد در مد نظر می‌باشد، پردازیم لازم است یادآور شویم که اصطلاح جدل علاوه بر آنکه در منطق، عبارت از قیاسی است که از مشهورات و مسلمات فراهم می‌آید - در اصطلاح دانشمندان علوم قرآنی و تفسیریه معنی استدلال و قیاس برهانی نیز استعمال شده است.

به عنوان نمونه: جلال الدین سیوطی در کتاب الاقنانه (در نوع شصت و هشت) بابی تحت عنوان «فی جدال القرآن» گشوده است که منظور او از جدل عبارت از مفهومی است وسیع که شامل قیاس جدلی و نیز قیاس برهانی در اصطلاح منطقیین می‌گردد.

وی یادآور می‌شود که نجم الدین طوفی (م ۷۱۶) کتاب مستقلی در جدل قرآن کریم تصنیف کرده است آنگاه می‌نویسد:

قَالَ الْعُلَمَاءُ: قَدْ اشْتَمَلَ الْقُرْآنُ الْعَظِيمُ عَلَىٰ جَمِيعِ أَنْوَاعِ الْبُرَاهِينِ وَالْأَدْلِيَّةِ وَمَا مِنْ بُرْهَانٍ وَدَلَالَةٍ وَتَقْسِيمٍ وَتَخْبِيرٍ - يُبْنَىٰ مِنْ كَلِمَاتِ الْمَعْلُومَاتِ الْعَقْلِيَّةِ وَالسَّمْعِيَّةِ - إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ فَذَنْتَقَلِقُ بِهِ»<sup>۷</sup>

علما فرموده‌اند: قرآن عظیم شامل کلیه دلایل و براین است و هیچ برهان و دلالت و تقسیم و نهدی که بر کلیات علوم عقلی و نقلی استوار است، پیدا نمی‌شود جز آنکه قرآن آن را بیان فرموده است.

بدیهی است در محتوای چنین اصطلاحی، مفاهیم دیگر جدل - که عبارت از مغالطه و مفسطه است - در مد نظر نیست بلکه عبارت از به کار گرفتن قیاسی است که خصم را به حق و حقیقت و صلاح حال و مآل او رهنمون می‌گردد. بنابراین نمی‌توان گفت: هرگونه جدل و مجادله‌ای به مفهوم خصومت و سرسختی

.....

۶ - بنگرید به: لسان العرب، «المصطلحات العلمية والفنية»، ج ۴، ص ۱۰۷.

۷ - الاقنانه فی علوم القرآن تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، افست، ایران، ۱۳۶۳ هـ ش، ج ۴، ص ۶۰؛ برای اطلاع از انواع استدلالهایی که سیوطی تحت عنوان «جدال القرآن» مطرح کرده است بنگرید به همین کتاب، ج ۴، ص ۶۰ - ۶۶.



بیجا و نکوهیده می‌باشد و حتی در قرآن کریم — که مشتقاتی از این واژه در جاهای مختلفی از آن مورد استفاده قرار گرفته — همه جا به معنی خصومت و ستیز بیجا و مذموم نیست.

اصولاً جدل و مجادله در قرآن کریم به مفهوم استدلال به کاررفته که در پاره‌ای از موارد به معنی استدلال غلط و بی اساس و آمیخته به خصومت و در پاره‌ای از موارد به معنی استدلال صحیح و منطقی و دارای اساس عقلانی و توأم با انس و محبت استعمال شده است.

به طور کلی، آن جدل و مجادله‌ای که در قرآن کریم از آن نهی و یا نکوهش شده عبارت از لجاج و ستیز و استدلال سفسطی و دستخوش مغالطه در جهت اثبات امری است که باطل و عاری از واقعیت می‌باشد.

در هیچ موردی از قرآن کریم جدال و استدلالی که هدف آن اثبات حق است نه تنها از آن نهی نشده است بلکه همهٔ مسلمین موظف شده‌اند که دست‌اندر کار چنین جدال و مجادله‌ای گردند؛ چنانکه این نکته را در بحث و تفسیر آیهٔ مورد نظر بازگو خواهیم کرد.

#### تفسیر آیهٔ ۱۹۷ سورهٔ بقره

الْحَجُّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ نَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَرَوُا فَيَنْ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ.

موسم‌ها و ایامی که مراسم حج باید در آن انجام گیرد، عبارت از ماههایی است که در شریعت مقدس اسلام، کاملاً معلوم و مشخص شده است و فقط می‌توان آن را در طول سال یک بار انجام داد برخلاف عمره که ممکن است شرعاً در طول یک سال چند و یا چندین بار برگزار گردد.

ماههایی که می‌توان مناسک حج را در آنها به جای آورد — از نظر شیعه — عبارتند از شوال و ذوالقعدة و ده روز از ذوالحجة و یا تمام ایام آن<sup>۸</sup>؛ چنانکه اهل سنت نیز ایام برگزار کردن حج را عبارت از شوال و ذوالقعدة و پاره‌ای از روزهای ذوالحجة می‌دانند که گروهی آن را در ده روز همین ماه مشخص کرده‌اند<sup>۹</sup>.

.....

۸ — مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۳؛ جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۱۸، ص ۱۲، ۱۳.

۹ — بنگرید به: التفسیر الکبیر، افسست، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م، چاپ هفتم، ج

۵ ص ۱۶۲؛ تفسیر القرآن العظیم، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱، ص ۲۳۶.

بنابراین جلو انداختن انجام مناسک حج و یا تعویق آن از این ماهها، جایز نیست چنانکه نَسَاءَ - یعنی مردمی که قرآن کریم درباره آنها می گوید:

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ...<sup>۱</sup> (به تأخیر انداختن ماههای حرام زیاده روی در کفر است) بدین گونه تقدیم و تأخیر حج را روا می داشتند.

کسی که در این ماهها حج را بر خویشتن واجب گرداند - یعنی در این ماهها

۱۰ - سوره توبه: ۳۷: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُطَوِّتُونَ عَامًا وَيُخَرِّمُونَ عَامًا لِيُؤَاطِلُوا عِيَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنٌ لَهُمْ شُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.

عربها چهار ماه: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب را ماههای حرام برمی شمردند، و از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) از جنگ و غارت در این ماهها خودداری می کردند. حرفه عربها معمولاً جنگ و غارت بود؛ لذا برای آنها دشوار می نمود که سه ماه پیوسته و مداوم (ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم) از این کار امساک کنند. می گفتند: شغل ما جنگ و غارت است اگر ما مدتی از این کار دست برداریم از زندگانی خسته و بیزار می شویم! به همین جهت «نسیء» یعنی تأخیر روا داشتند و ماه حرام را از محرم تا صفر به تأخیر انداختند و صفر را حرام شمرده و محرم را ماه حلال دانسته و این ماه را - چون حلال برمی شمردند - «احد الصفرین» می نامیدند.

مجاهد می گفت: مشرکین دو سال پی در پی در یک ماه حج می گذاردند، دو سال در ماه ذی الحجه و دو سال در محرم و دو سال در صفر... بدینسان در تمام ماهها این کار را تأخیر می انداختند تا آنکه حج آنها - قبل از سال حجة الوداع - با ماه ذوالقعدة همزمان گردید، آنگاه نبی اکرم (ص) در سال بعد - که همان سال حجة الوداع بود - مناسک حج را انجام داد که با ماه ذوالحجه همزمان بود و این جریان در زمانی روی داد که آن حضرت ضمن خطبه ای که ایراد کرد چنین فرمود:

مردم بدانید که زمان به صورت همان روزی که خداوند آسمان و زمین را آفرید در حال گردش است سال عبارت است از دوازده ماه که چهار ماه از این دوازده ماه حرام است و سه ماه آن متوالی است ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم [و ماه دیگر که فرداست] یعنی ماه رجب میان جمادی و شعبان قرار دارد. منظور آن حضرت آن بود که ماههای حرام به جای خود آمده و حج به ماه ذوالحجه بازگشته و نسیء و تأخیر از این ماه، باطل و بی اعتبار خواهد بود.

مرحوم شعرانی سخن مجاهد را گفتاری بدون ابهام بر شمرده و می نویسد: واضح ترین سخنی که در گزارش «نسیء» ذکر شده گفتار ابوریحان بیرونی در «الآثار الباقیه» است. حاصل سخن او این است: سال قمری ده روز از سال شمسی - به طور تقریب - در هر سال جلو می افتد، وقتی سه سال بر سالهای قمری بگذرد سال شمسی یک ماه به تأخیر می افتد. عربهای جاهلی بر هر سه سال، یک ماه می افزودند و یا اول سال چهارم را از صفر می گرفتند و آن را محرم می نامیدند و حج آنها در این سال در محرم اتفاق می افتاد، آنگاه پس از دو سال در صفر و همین طور به تأخیر می افتاد و هدف آنها تشبه به یهود بود، چون آنها ماهها را بر حسب فصول تطبیق می کردند. در تفسیر امام فخر رازی و نیز نیشابوری مطالبی آمده است که همین نکته را تأیید می کند (مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۹ و هامش آن؛ کشف الاسرار چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷ ه. ش، ج ۴، ص ۱۱۳۸؛ روض الجنان، چاپ دوم، شرکت تضامنی علمی، ۱۳۶۱ ه. ق، ج ۵، ص ۱۷۸).

به حجّ مُحرم گردد - و یا بر حسب نظریه شیعه حتی به عمره تمتع مُحرم شود، نباید به دنبال تمایلات جنسی رفته و عمل زناشویی و یا سایر هوسهای شهوانی را اعمال کند: لَا زَنَّتْ

و باید دروغ نگوید و زبان خود را از دشمنان و بدگوئی به مؤمن حفظ کند؛ چون رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

سِيَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقَالَ كُفْرٌ<sup>۱۱</sup>

دشنام گفتن به مؤمن خروج از طاعت خدا و ارتکاب جرمی سنگین و کشتن او مساوی با کفر می باشد.

بعضی گفته اند: مراد از فسوق عبارت از هرگونه معاصی است و بعضی آن را عبارت از تازیانه القاب یا کذب می دانند.<sup>۱۲</sup>

وَلَا جِدَالَ: نباید در حج مجادله کرد.

هر کار نیکی که انجام می دهید خدای متعال بدان آگاه است و چون عادل می باشد در برابر آن، پاداش نیکی به شما خواهد داد. و به هنگام حج با خود توشه بردارید و سر بار دیگران نباشید و یا آنکه از رهگذر اعمال صالح، توشه آخرت برای خویشتان فراهم آورید که بهترین توشه عبارت از تقوی است.

ای انسانهای خردمند در برابر او امر و نواهی من، راه پرهیزکاری در پیش گیرید. این بود خلاصه ای از تفسیر آیه مذکور.

اما آنچه ما در صدد بحث و بررسی آن هستیم و می خواهیم دقیقاً راجع به آن کاوش و تحلیلی به عمل آوریم، موضوع نهی از جدال در حج می باشد که در این آیه جلب نظر می کند. عده ای از افراد سطحی - تحت تأثیر عالم نمایانی تهی از دانش، و زاهد نمایانی بی بهره از زهد، و متفقهای چند، و گوش به آواز توصیه دولتمردان استعمار زده - این گفتار الهی را دستاویزی برای انتقاد از مسلمینی قرار دادند که در موسم حج می خواهند شیاطین جن و انس را مورد لعن و نفرین قرار دهند و به تکلیف خود برای هشدار دادن به مردم و اداء رسالت اسلامی خویش عمل کنند.

وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ کدام جدال و با که و برای چه هدفی؟

.....

۱۱ - مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۷؛ ترجمه اصول کافی، کتابفروشی اسلامی، ج ۴، ص ۶۴ در کتاب اخیر اضافه شده است: وَأَكْلُ لَحْمِهِ قَهْقَبَةٌ وَحُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ و نیز بتگرید به جامع البیان، دارالمعارف، مصر، ج ۴، ص ۱۵۰؛ مسند احمد، ۳۶۴۷.

۱۲ - مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۹۴؛ روض الجنان، ج ۱، ص ۵۰۳؛ کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۴۱؛ المنان، ج ۲، ص ۳۲۷؛ جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۳۵۵.



### منظور از جدال در آیه مورد بحث

#### الف - نظریه مفسران و دانشمندان شیعه

مفسران و فقها و دانشمندان شیعه یادآور شده‌اند که جدال در حج عبارت از گفتن: لا وَاللَّهِ (نه، قسم به خدا) و بَلَى وَاللَّهِ (آری، قسم به خدا) است.

باید یادآور شویم که این سخن، حداقل مراتب جدال می‌باشد که فرد می‌خواهد از رهگذر این سوگند، سخن خویش را بر کرسی نشاند و یا سخن طرف را نقض کرده و رأی او را بتاباند و درهم کوبد.

از این بیان چنین برمی‌آید که جدال در حج با چنان مفهومی توأم با سوگند انجام می‌گیرد، یعنی در آن تأکید و تشدید وجود دارد و این همان مفهوم اصیل و ریشه دار در معنای لغوی جدال است که قبلاً بدان اشاره کردیم.

بر حسب این نظریه، اگر کسی در صدد اثبات نظریه خود و یا رد و نقض سخن مخالف خویش برآید و آن را با سوگند یاد شده نیامیزد و به وسیله سوگند مذکور تشدید و تقویت نکند نمی‌توان عنوان جدال در حج را بر آن اطلاق کرد.<sup>۱۳</sup>

به منظور اینکه نظریه شیعه را در این باره نسبتاً گسترده توضیح دهیم، فشرده‌ای از آنچه را که مرحوم شیخ محمد حسن نجفی راجع به جدال، بیان کرده در زیر می‌آوریم:

«جدال - بر طبق کتاب و سنت و اجماع و نیز بر اساس آنچه در اکثر کتب شیعه و نصوصی که در این باره جلب نظر می‌کند - عبارت از گفتن لا وَاللَّهِ و بَلَى وَاللَّهِ است.

یکی از نصوص به عنوان نمونه یاد می‌شود. معاویه بن عمار گفته است: از امام صادق (علیه السلام) راجع به کسی سؤال کردم که در حال احرام می‌گفت: لاَ تَعْتَرِي (نه به جان خودم) حضرت فرمود: این تعبیر را نمی‌توان جدال برشمرد. جدال - صرفاً - عبارت از این است که شخص بگوید لاَ وَاللَّهِ و بَلَى وَاللَّهِ.

در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی روایتی از ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) آمده است: اگر شخصی سه بار این سوگند را - در عین حال که صادق است - بر زبان آورد باید قربانی کند و چنانکه یک بار این سوگند را - به دروغ - بر زبان راند قربانی بر او واجب می‌گردد....

.....

۱۳ - تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۹۹ - ۲۰۱؛ مجمع البیان و هامش آن ج ۲، ص ۲۹۴؛ المیزان، چاپ سوم، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۳۹۳ هـ ق، ج ۲، ص ۷۹؛ جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۳۵۵ و ۳۵۹ - ۳۶۱.

اما در خبر و حدیث دیگر از همین ابی بصیر آمده است که می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) سوال کردم: اگر فردی که مُحرم است بخواهد کاری را انجام دهد لکن رفیقش به او بگوید: وَاللّٰهِ لَا تَعْمَلْهُ (سوگند به خدا این کار را انجام نده) ولی او می‌گوید: وَاللّٰهِ لَا عَمَلَتْهُ (سوگند به خداوند این کار را قطعاً انجام می‌دهم) رفیقش او را چند بار وادار به سوگند می‌کند و او نیز مکرر سوگند می‌خورد، آیا حکمی که دربارهٔ صاحب جدال صادر شده است بر او لازم می‌گردد؟ امام (علیه السلام) فرمود: نه، او می‌خواهد بدین وسیله به برادر ایمانی خود با سوگند یاد کردن احترام گذارد و جدال در مورد کاری مصداق پیدا می‌کند که معصیت باشد....

از مجموع تحقیقات دانشمندان و نیز احادیثی که دربارهٔ جدال در حج آمده، استفاده می‌شود که: باید سوگندی که انجام می‌گیرد دروغ بوده و یا به کاری که معصیت است مربوط گردد. بنابراین اگر در سوگند خود صادق باشد کفاره‌ای بر او واجب نمی‌شود. و لذا در کتاب الدروس شهید اول از جُففی آمده که وی می‌گفت: الْجِدَالُ فَاحِشَةٌ إِذَا كَانَ كَاذِبًا أَوْ فِي مَعْصِيَةٍ...<sup>۱۴</sup>

جدال صرفاً با سوگند به خدا - آن هم با صیغهٔ مخصوص لا وَاللّٰهِ وَبَلٰی وَاللّٰهِ تَحَقَّق می‌یابد و با هر سوگند و یا با سوگند به غیر خدا، قابل تحقق نمی‌باشد. منتهی ظاهراً برای تحقق جدال، به کاربردن لا و بلی هر دو لازم نیست؛ بلکه یکی از آنها برای تحقق جدال کافی است»<sup>۱۵</sup>.

#### ب - نظریه مفسران و فقهای اهل سنت

مفسران بزرگ و فقهای برجستهٔ اهل سنت دربارهٔ جدال در حج آراء و سخنان گوناگونی دارند که فشرده‌ای از آنها را می‌آوریم:

طبری در تفسیر خود، بحث بسیار مفصل و گسترده‌ای را دربارهٔ جدال در حج دارد که خلاصه و ماحصل آن این است:

• ۱ - انسان مُحرم با برادرش آنچه‌شان بستیزد و بگومگو کند که او را به خشم آورد یا حاجیان آنگونه با هم به جدال و درگیری دست یازند که به خشم آنها نسبت به یکدیگر بیانجامد.

• ۲ - دشنام و مراء و خصومتها و منازعات<sup>۱۶</sup>.

.....

۱۴ - جدال وقتی دروغ و یا در رابطه با معصیت باشد قبیح است.

۱۵ - جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۱۸، ص ۳۵۹ - ۳۶۴.

۱۶ - جامع البیان، ج ۲، ص ۱۵۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۸.

• ۳ - محمد بن کعب قرظی می‌گفت: جدال این بود که وقتی قریش در منی گرد هم می‌آمدند، گروهی از آنها به گروهی دیگر می‌گفتند: حج ما کاملتر و درست‌تر است حج شما است و آن دیگران به اینان می‌گفتند: حج ما کاملتر و درست‌تر است حج شما است.<sup>۱۷</sup>

• ۴ - جدال در حج این است که یکی بگوید: امروز روز حج است و دیگران بگویند: فردا.

• ۵ - ابن زید می‌گفت: عربها در مواقف مختلفی وقوف می‌کردند و با هم بگو مگو و منازعه می‌نمودند. هر کدام از اینها ادعا می‌کرد که محل وقوف او همان محلی است که ابراهیم (علیه السلام) در آنجا وقوف کرده است؛ اما وقتی خداوند متعال نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را به مناسک آنها درباره حج آگاه ساخت این خصومت و مجادله را فیصله داد.<sup>۱۸</sup>

• ۶ - وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ به عنوان خبر و گزارشی از سوی خداوند متعال است که وقت حج بر اساس یک میقات و موسم واحدی، مشخص و قطعی شده و قابل تقدیم و تأخیر نیست؛ و نَسِيءٌ يَعْنِي تَأْخِيرَ حَجِّهِ مِنْ مَوْسَمِهِ أَنْ يَزِيحَ بَطْلًا وَ بِي أَرْزَشٍ وَ فَاقِدَ اعْتِبَارًا. ۱۹ شرح گویای این مطلب در تفسیر آیه نسیء گذشت.

طبری می‌گوید: آن قولی که به صواب نزدیکتر است همین قول اخیر می‌باشد... ضمناً می‌افزاید: این نظریه - که می‌گوید: معنی لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ این است که با مصاحب و رفیق همراه خود بگو مگو ممکن و با او به مجادله و ستیز برنخیزد که او را به غضب آوری - به دو دلیل صحیح نیست:

.....

۱۷ - همان؛ کشف الاسرار ج ۱، ص ۵۳۱؛ التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۵.

۱۸ - جامع البیان، ج ۲، ص ۱۵۹؛ کشف الاسرار ج ۱، ص ۵۳۱؛ مالک در کتاب «الموطأ» آورده

است:

جدال در حج چنین بوده است که قریش در مشعر الحرام در مزدلفه (قریب به قریح) وقوف می‌کردند و قبائل دیگر در عرفات. و با هم به مجادله می‌پرداختند و نسبت به یکدیگر تفاخر کرده و می‌گفتند: وقوف ما از وقوف شما به صواب نزدیکتر است. خداوند متعال در این باره فرمود: لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا بُنَا زَعْنَتِكَ فِي الْأُمَمِ وَإِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ تَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمًا \* وَأَنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ. [سوره حج: ۶۷ - ۶۸].

مالک آنگاه گفته است: این همان جدال است [که از آن در قرآن کریم نهی شده] و آن را برای ما

روایت کرده‌اند (رک: التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۵؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۸).

۱۹ - جامع البیان، ج ۲، ص ۱۵۹ - ۱۶۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۵.



۱- اگر منظور این است که: به باطل با مصاحب خود مرء و جدال مکن که موجب غضب او شوی، این توجیه، ناموجه و غیر قابل قبول است؛ زیرا خداوند متعال از مرء و جدال به باطل در هر حال - اعم از اینکه مرء کننده مُحرم و یا مُجَلِّ باشد - نهی کرده است، پس دلیلی وجود ندارد که فقط از مرء به باطل در حال احرام نهی کرده باشد؛ چرا که حال احرام و یا إحلال، تفاوتی در نکوهش مرء به باطل را به هم نمی‌رساند.

۲- و اگر منظور این است که اگر به حق هم باشی باز مرء و جدال مکن و از این رهگذر خشم مصاحب و رفیق همراهت را فراهم نیاور، این سخن نیز نادرست می‌باشد، زیرا اگر مُحرم فردی را ملاحظه کند که می‌خواهد به کارزشت و گناهی روی آورد بر او واجب است با مرء و جدال از کار او جلوگیری نماید. و یا چنانچه احساس کند که می‌خواهد به وی ستم نموده و حق او را از میان ببرد و غضب کند بر او فرض و واجب است به مرء و جدال با او برخیزد تا از ستم او برهد و یا مانع از ضایع شدن حقش گردد.<sup>۲۰</sup>

۷- محمد رشید رضا می‌نویسد: مراد از جدال عبارت از مشاجرةٔ زبانی است و این مشاجره غالباً بین حاجیان و خدّمه در سفر حج پدید می‌آید؛ زیرا مشقتها و دشواریهای سفر [و حرارت و گرمای شدید و بسیاری از عوامل دیگر، چنین حالتی را در افراد به هم می‌رساند] و موجب تنگی خلق آنها می‌گردد.<sup>۲۱</sup>

بروسوی نیز در تفسیر لا جدال فی الحج می‌گوید: نباید با خدّمه و رفقای همسفر و چارپاداران [و رؤسای کاروان و رانندگان و امثال آنها] ستیز کرده و با خصومت و خشونت رفتار نمود؛ زیرا این رفتار کین آلود موجب دشمنی و از میان رفتن انس و الفت میان آنها می‌گردد. اما جدال در اموری که به دین مربوط می‌شود هیچ مانعی ندارد.<sup>۲۲</sup>

۸- محمد عبده یادآور می‌شود: تفسیر سه واژه رَفَث و فسوق و جدال باید از تناسبی با یکدیگر برخوردار بوده و نیز با اوضاع و شرایطی که در زمان تشریح مناسک حج بر مردم آن زمان حاکم بوده، همگام باشد. اما رَفَث - همانگونه که گفته‌اند - عبارت است از جماع و اعمال غریزه جنسی و فسوق عبارت است از این که فرد از طریق ارتکاب اعمالی که برای او در حال غیر احرام مباح بوده - مانند صید، استعمال بوی

.....

۲۰ - جامع البیان، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲۱ - تفسیر المنان چاپ دوم، افست، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲۲ - روح البیان، ج ۱، ص ۳۱۴.

خوش و پوشیدن لباس دوخته — از تکالیفی که بر مَحْرَم واجب است خارج شود. اما جدال عبارت از برخورد هایی است که میان قبایل، دائر بود مبنی بر اینکه آنها در موسم حج به درگیری و تفاخر می پرداختند.

در این صورت است که میان این واژه ها از نظر مفهوم آنها هماهنگی مورد نظر تحقق می یابد و در غیر این صورت باید این واژه ها را با مدلول لغوی آنها مَد نظر قرار داد. رفت را عبارت از سخن زشت و فسوق را به معنی تنازع به القاب یعنی لقب و عناوین بد و زشت در مورد دیگران به کار بردن، و جدال را هم به معنی ستیز و خصومت با یکدیگر دانست. بنابراین همه این منهیات عبارت از یک سلسله منهیات زبانی خواهد بود.<sup>۲۳</sup> پس از نگاهی گذرا بر تفسیر و تحلیل هایی که دانشمندان فریقین دربارهٔ وَلَا جِدَالَ فِی الْعِجِّ یاد کرده اند این سؤال را می توان مطرح ساخت که:

آیا جدال با شیاطین جنّ و انس در حال احرام ممنوع است؟

امام فخرالدین رازی در ذیل آیهٔ مورد بحث می گوید:  
«جمهور متکلمین بر آنند که جدال در امر دین، طاعتی عظیم است و در مقام استدلال بر نظریهٔ خود به آیاتی چند استشهد می کنند:

۱ — ادْعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛<sup>۲۴</sup>

۲ — يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنا.<sup>۲۵</sup>

خداوند متعال — در مقام بازگو کردن سخن کفار به نوح — یادآور می شود که آنها این سخن را با نوح در میان گذاشتند. پنداست که جدال نوح با آنها صرفاً برای تقریر دین بوده است [و نمی توان از این گونه جدال خرده گرفت].

باید گفت: جدالی که در حج از آن نهی و منع شده و از آن نکوهش به عمل آمده است، جدالی است که در مقام اثبات و تقریر امر باطلی مورد استفاده قرار گیرد، اما جدالی که در جهت تقریر و تثبیت حق و دعوت مردم به راه خدا و دفاع از حریم دین خدای متعال انجام می گیرد در هر حال ممدوح و ستوده است.<sup>۲۶</sup>

سراسر مناسک حج را باید جدال و خصومت و ستیز با شیطان دانست، این مراسم

.....

۲۳ — الصافات، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲۴ — مردم را با حکمت و اندرز نیکوبه راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن

(سوره نحل: ۱۲۵).

۲۵ — گفتند: ای نوح، با ما جدال کردی و بسیار هم جدال کردی (سوره هود: ۳۲).

۲۶ — التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۲.

شکوهمند با طلیعه ای از جدال و ستیز با شیطان و استعاذه، افتتاح و آغاز می‌گردد و نیز با جدال با شیطان پایان می‌پذیرد.

رقمی جَمَرَات که در مراحل پایانی این مناسک انجام می‌گیرد، نشانگر آن است که سپاه درونی انسان از لحظه شروع به کار حج، در خود حالت آماده باش ایجاد کرده و در حالی که همواره با شیاطین جن و انس می‌ستیزد باید آن آمادگی لازم را در خود به هم رساند که شیطان را دشمن اصلی خود تلقی نموده و پس از آنکه او را سراغ کرد، هدف رقی خویش قرار دهد.

عمل رمی که با دعای اَللّٰهُمَّ اِخْرِ عَنِّي الشَّيْطَانَ (پروردگارا شیطان را از من دور نگاه دار) افتتاح می‌شود نشانه تنفر و انزجار از عامل اصلی معصیت و بدبختی، یعنی شیطان است، و حاجی با اجرای این عمل، عزم راسخ خود را در جدال و ستیز با نیرنگهای گمراه کننده شیطان و اعمال زیان آور او ابراز و اعلام می‌کند.

حاجی در چنین موقعیتی، نهائی ترین مراتب انزجار خود را نسبت به هرگونه فساد و انگیزه فساد نشان می‌دهد و از فرصتی که برای او فراهم آمده است در کنار برادران دینی و با حفظ همبستگی با آنها احساس می‌کند که می‌تواند دشمن خود را - هر چند که مانند شیطان قوی و نیرومند باشد - در سایه اتحاد با برادران دیگر در هم بکوبد و استوانه های عظیمی از ابر قدرت نماهای عالم هستی و جهان آفرینش یعنی شیاطین را با سنگریزه هایی کوچک خفه کند و ابتهت و هیبت آنها را در هم بکوبد و آنها را زیر همین سنگریزه ها بپوشاند و ابتهت و جاذبه آنها را پوچ و پوشالی جلوه دهد.

این جریان، خود هشداری به مسلمین جهان است تا نترسند و هیچ هراسی به خود راه ندهند و در برابر این شیاطین ریز و درشت و میانه انسان کمترین دلهره ای را پذیرا نگردند، چرا که می‌توانند در سایه همبستگی با یکدیگر، دشمنان اسلام را - هر چند که این دشمنان از لحاظ تجهیزات جنگ و جدال و ستیز قوی و قلدر و به ظاهر خوف انگیز باشند - از پای درآورند. چنانکه با سنگ ریزه هایی چند توانسته اند استوانه های اولی (شرق) و عقبه (غرب) و وسطی (قدرتهای حیره خوار این ابر قدرتها) را آنچنان با سنگریزه ها بپوشانند و کم توان سازند که حداقل تا یک سال از شر و آسیب آنها در امان باشند و با استمرار این جنگ و جدال و ستیز در هر سال، امنیت خود را برای همیشه تأمین نموده و نگذارند - با توقف و رکود و ترک جدال و ستیز و نبرد با شیاطین انس - این قدرتهای نیمه جان و از کار افتاده جان تازه ای به خود گیرند و به میراث مادی و معنوی مسلمین جهان یورش آورده و سرمایه های فرهنگی و منابع اقتصادیشان را به یغما برند.



آیا ما مسلمین باید به هنگام انجام مراسم حج ساکت و بی تفاوت باشیم و صرفاً با تفوه به جدال و استعاده، آرام با شیطانها بستیزیم و فریاد خود را در کنار همه برداران مسلمان جهان بر سر شیطان بزرگ و کوچک و متوسط نکشیم؛ چرا که این کار جدال است و جدال در حج روا نیست؟!!

اگر این طور است نباید به رمی جمرات پردازیم؛ چون این کار نوعی شدت عمل و خشونت و خصومت و ستیزه جویی است و سزا نیست به هنگام حج، جدال و مجادله به کار گرفته شود! بگذاریم شیاطین جن و انس بر سر پای خود بایستند و هر روز نیروی تازه‌ای به نیروهای خود بیفزایند و بر سر ما مسلمین بریزند و همه میراث مادی و معنوی ما را با توانی کافی به تاراج ببرند؟!!

اگر این طور است نباید صدای خود را به تکبیر بلند کنیم و باید اهللال و تلبیه خود را با فریادی بلند سر ندهیم چرا که این کار آمیخته با خشونت و خصومت و جدال با شیاطین انس و جن است و این موج انفجار الله اکبر و لا اله الا الله، شیاطین انس و جن را می‌آزارد و چون از جدال در حج نهی شده است! با حره فریادهای گوش خراش تلبیه و تهلیل به سراغ هیچ شیطانی نرویم و آنها را نیازاریم.

کدام مفسر قرآن و کدام فقیهی از شیعه و سنی چنین گفته است؟ اگر کسی مفسر و یا فقیهی از فریقین را سراغ دارد به ما نشان دهد که گفته باشد جدال با شیاطین و ستیز با فساد و منهیات و پیکار با طاغوتها و ابرقدرتهایی که دشمنان قویتری از شیطان نسبت به اسلام و قرآن هستند همان جدالی است که در قرآن کریم از آن نهی شده است؟

این رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که می‌فرماید:

أَتَانِي جِبْرِيْلُ فَقَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَأْمُرَ أَصْحَابَكَ أَنْ يَرْفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّلْبِيَةِ فَأَنْهَا مِنْ

شِعَارِ الْحَجِّ ٢٧

جبرائیل نزد من آمد و گفت: خدا تو را فرمان می‌دهد که به یاران خود دستور بدهد صدای خود را به تلبیه (لیک گفتن) بر فرازند چرا که تلبیه شعار حج است.

و نیز فرمود:

أَتَانِي جِبْرِيْلُ فَقَامَرَنِي أَنْ أَمُرَ أَصْحَابِي وَمَنْ مَعِي أَنْ يَرْفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّلْبِيَةِ ٢٨

.....

٢٧ - کنز العمال، افسست از روی نسخه چاپی حیدرآباد، مؤسسة الرسالة، بیروت، ١٣٩٩ هـ. ق، ج

٥، ص ٣١.

٢٨ - همان.

جبرائیل نزد من آمد و مرا فرمان داد که به یارانم و هرکسی که همراه من هست دستور دهم صدای خود را به تلبیه بلند کنند.

چنانکه فرمود:

أَمْرِي جِبْرَائِيلُ يَرْفَعُ الصَّوْتِ فِي الْإِهْلَالِ فَإِنَّهُ مِنْ شِعَارِ الْحَجِّ. ۲۹

جبرائیل مرا به بلند کردن صدای لا اله الا الله موظف ساخت چرا که این کار از شعار حج است.

جبرائیل نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌آید و به او تأکید و توصیه می‌کند یعنی فرمان می‌دهد که آن حضرت دستوری صادر کند تا خود و اصحابش به هنگام حج و در حال احرام فریادشان را به الله اکبر و لا اله الا الله و لَيْكُمُ الْفَيْكُمُ، بلند کنند که موج این فریاد، گوش شیطان را کر کرده و توان از شیطانهای بزرگ و کوچک دنیا برباید و آنها را بیجان و ناتوان سازد. آیا این کار همان جدال منهی است؟ آیا این خشونت و خصومت در حال احرام با شیطان جن و انس روا نیست؟! راستی اگر جدال، عبارت از خشونت و تندروی است، نباید پس از طواف، سعی کنیم بلکه باید میان صفا و مروه حالت مشی آرام در پیش گیریم و آهسته آهسته راه برویم.

نه هرگز! این نظریه درست نیست؛ بلکه باید با کیفیتی خاص به طرف هدف گام برداریم نه آنچنان خویشتن را فرسوده ساخته و بنویم و نه آنچنان آهسته راه به سوی مقصد در پیش گیریم که تاریکیهای شسب و غفلت فرا رسد تا گرگان بیشه، طعمه هائی بی دفاع برای خود بیابند. آری باید سعی کنیم تمام نیروهای خویش را با شدت به جنبش درآوریم و نشان دهیم که همواره در حال شادابی و تحرک و قدرت به مقابله و رویارویی با شیطان به سر می‌بریم و در راه رسیدن به هدف والای الهی و انسانی شتاب می‌گیریم اما نه آنچنان که فرسوده گردیم و از کار بیفتیم. مگر نه این است که مفسران در ذیل این گفتار الهی که **وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ** به ما هشدار داده‌اند که:

الْجِدَالُ فِي الدِّينِ طَاعَةٌ عَظِيمَةٌ ۳۰

جدال در امر دین طاعتی است بس بزرگ.  
و مگر نه این است که خدا فرموده است:

.....

۲۹ - همان.

۳۰ - التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۷.

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِ لَهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...<sup>۳۱</sup>

آیا امر به مجادله با کفر و بیدینی و نبرد با افساد و تبهکاری شیطانهای بزرگ و کوچک دنیا و دعوت به جدال با الحاد و زندقه — که همچون خوره دین و ایمان مسلمین را به فرسایش و ذوب شدن می‌کشاند، به هنگام حج و احرام استشنا شده است؟! آیا این آیه هیچ کاربردی در موسم حج ندارد و آیا تحرک مسلمین در مقابله و نبرد با کفر و ستیز با شیطان و پیکار با فساد در حال احرام باید متوقف و را کد گردد؟ هیچ مفسری نگفته است که باید دعوت انسانها به راه خدا و جدال با گناه و فساد در موسم حج و در حال احرام دچار رکود و توقف شود.

اصلاً کلمه حج و احتجاج از یک ریشه اند و تُعَاجِلُوا به معنی تُجَادِلُوا و می‌خجاج به مفهوم کثیر الجِدال است!<sup>۳۲</sup>

آیا خدا فرموده است: صورو صیدا و لبنان و جولان و عمان و عراق و سودان و نیل و قیروان و افغانستان و قدس و تونس و فیلیپین و فلسطین و... که فریاد استغاثه و مظلومیت امتهای این بلاد بلند است، و زیر چکمه شیطان بزرگ یعنی امریکا و صهیونیسم جهانی و استبداد شرق دست و پا می‌زنند، به ندای مظلومیت آنها در موسم حج پاسخ مثبت ندهیم و ساکت و آرام و بی تفاوت به این منظره دلخراش نظاره کنیم؟! و در حج به احتجاج برنخیزیم و هیچ فریادی از خود برنیاوریم تا این شیاطین به کار خود ادامه دهند چرا که نباید با جدال و فریاد، شیطان و صهیونیسم را در حال حج آزرده ساخت؟!؟

بسیار عجیب و شگفت آور است که پاره‌ای از آخوندهای درباری و زرخرید و برده حکومتها — به بهانه «وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» — می‌خواهند که فریاد برآوردن بر سر شیاطین انس و جن را خاموش کنند. اینان از آنچه در پشت پرده می‌گذرد خبر ندارند و یا خود را به بی خبری می‌زنند. آیا اینها نمی‌دانند که صهیونیسم و کفر و الحاد و شرک جهانی می‌خواهند عرصه جغرافیایی مملکت نا مشروعی به نام «اسرائیل» را آنچنان پهناور سازند که از نیل تا فرات و از آنجا تا فراتر از کعبه را زیر پوشش گیرند؟!؟

آیا خدا از نهی از منکر در مکه و مدینه در موسم حج نهی کرده است؟! سکوت مسلمین در مکه آن هم به هنگام حج و در حال احرام، خود عظیم‌ترین گناه و جرم محسوب می‌گردد. آیا نباید این سکوت و بی تفاوتی را از میان برد و به جدال

.....

۳۱ — سورة نحل: ۱۲۵.

۳۲ — المعجم الوسيط، ج ۱، ص ۱۵۶، ۱۵۷.

با ستم و تجاوز و جلوگیری از کشتار مسلمین در قدس عزیز و صور و صیدا برخاست؟!  
مَنْ أَضْيَعُ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ.

هر کسی روز خود را آغاز و سپری کند در حالی که به کارهای مسلمانان اهتمام نمی‌ورزد، مسلمان نیست.

آیا اهتمام به امور مسلمین جهان در حال احرام جدال منموم است؟ آیا سرزمین مکه و مدینه، همان نقطه‌ای نیست که پیامبر اسلام به آن چشم دوخته است تا مسلمین در موسم حج و به حال احرام — در حالتی آماده باش در برابر شیطان — به امور مسلمین قیام کنند؟ آنکه قیام نکند و در موسم برگزاری حج به جدال با ناحق و باطل و فساد برنخیزد باید حساب خود را از مسلمین جدا کند و خویشتن را از حوزه اسلام و ایمان بیرون و بیگانه ببیند.

حج، خود جهاد است و جهاد در حج و در حال احرام در برابر کفر را باید طاعتی افزون بر طاعت مربوط به حج برشمرد. جدال با کفر در حال احرام از اوجب واجبات است و طاعتی است در ضمن طاعتی دیگر.

این امام فخر رازی است که ضمن تفسیر آیه *فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ* می‌گوید:

«جدالی که در حج و در حال احرام، منموم و نکوهیده است جدال در اثبات و تأیید باطل و کفر، و جلب مال، و کسب جاه می‌باشد؛ اما اگر جدال و ستیز در جهت تأیید حق و دعوت مردم به راه خدا و دفاع از دین و آیین اسلام صورت گیرد [نه تنها منموم نیست بلکه] ممدوح و مطلوب نیز می‌باشد.»<sup>۳۳</sup>

خدای متعال مناسک حج را در جهت اهدافی والا تشریح فرموده که از آن جمله:

یک فرد مسلمان در حالی که آهنگ خدا را دارد به صوب خانه خدا به راه افتد، و خویشتن را از عادات پیشین و رفاه طلبی تجرید کند، و درون خود را از تفاخر و امتیازات موسمی و زودگذر و ناپایدار بپیراید به گونه‌ای که یک مالدار و ثروتمند و یا فردی نامور خود را با تهیدست و فرد گمنام برابر ببیند و اگر فردی بینوا و گمنام و کم‌توشه و توان است، امیر و فرمانروا، وی را به سان خویش محترم شمارد و همه مردم در این سرزمین از هر طبقه و از هر نژاد و هر کشوری در شرایطی همسان از نظر بیرون و درون به سربرند، با لباسی برابر و سفید و هم‌رنگ و همسان خویشتن را بپوشانند که گویادر

.....

۳۳ — التضمیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۷.



عرصات محشر از خواب مرگ بیدار و زنده شده و در پیشگاه خدا حضور به هم رسانده اند. آیا سزا نیست در چنین شرایط و با این تجمع شگرف — که می‌توانند به درستی درد یکدیگر را درک کنند — رنج و درد و شکنجه‌هایی را که بر آنها وارد می‌شود برای همدیگر بازگو نمایند؟! رنجی که، امتهای اسلامی را بسختی می‌آزارد.

سرزمین مکه — از دیدگاه مسلمین و دیگران — نخستین کانونی به شمار می‌رود که آوای جدال با کفر و الحاد و طواغیت و شیاطین از آنجا برخاست و به گوش جهانیان رسید و اولین گام در ستیز با هر قدرتی (جز خدا) در همین نقطه برداشته شد و نغمه کفرستیز لا اله الا الله از درون غار حرا بر قلّه کوه فاران، گوش جان و روح جهانیان را نوازش داد.

آیا این جدال مذموم است؟

پیامبر گرامی ما (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: **الْحَجُّ جِهَادٌ، وَالْمُعْتَمِرَةُ تَقَاتُحٌ**.<sup>۳۴</sup> (حج جهاد است و عمره عبادت)

و نیز فرمود: **يَغْمُ الْجِهَادُ الْحَجَّ** (حج چه جهاد نیکویی است!).<sup>۳۵</sup>  
ای مسلمین جهان:

**لَا تَبْغُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ**.<sup>۳۶</sup>  
از آنان که قبلاً گمراه شده بودند و بسیاری را به گمراهی واداشته و خود نیز گمراه شدند پیروی نکنید.

**وَإِذْ أَمَرَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ...**<sup>۳۷</sup>  
در روز حج بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام می‌شود که خدا و پیامبرش از مشرکین بیزارند.

خدا و رسولش را در تمام ایام حج فریاد و بانگ پرتنینی است مبنی بر اینکه از مشرکین و ایده و آرمان آنها سخت بیزار بوده و با چنین آرمان پلیدی همواره تا به روز حشر در جدال و ستیز است. جدال و ستیزی به حق و در جهت تأیید و تقویت حق؛ چرا که اذان به معنی بانگ پرتنین بر سر استکبار شیطانی و شرک و کفر و الحاد می‌باشد که در دنیای معاصر در پیکر ابرقدرتهای جبارتمثل یافته است.

بقیه در صفحه ۴۷

۳۴ — سنن ابن ماجه (مناسک)، ۴۴ (رک: المعجم المفهرس لالفاظ الحديث).

۳۵ — صحیح بخاری، باب جهاد النساء، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳۶ — سوره مائده: ۷۷.

۳۷ — سوره توبه: ۳.

# شورا

## در حکومت و تقنین

قسمت چهارم

اسماعیل دارابکلایی

طرفداران نقش شورا در تعیین ولی امر مسلمین، به آیات، روایات و عمل اصحاب رسول خدا استناد کرده‌اند.

در این قسمت از مقاله هر یک از دلایل آنها جداگانه نقد و بررسی می‌شود و بعد نظر طرفداران منصوص بودن ولی امر مفضلاً بررسی می‌گردد.

### تحقیق در مسأله

پس از طرح آیاتی که طرفداران نقش شورا در اعتبار دادن و مشروعیت بخشیدن به لزوم دخالت مردم در تعیین مقام خلافت و رهبری اقامه کرده‌اند، اینک لازم است در آیات مورد بحث، تحقیقی به عمل آید تا روشن شود که آیا آیات مورد بحث اصلاً ناظر به امر حکومت و رهبری است یا خیر؟

پیش از هر چیز برای اینکه بهتر با مفاهیم آیات مورد استدلال آنها آشنا شویم، خوب است تحقیقی در مفهوم امر که متعلق مشورت در آیه: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* و آیه *وَأَقْرَبُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ* قرار گرفته به عمل آید، زیرا در آن هنگام، راجع به اینکه آیا حکومت از جمله اموری است که واژه امر آن را شامل می‌شود یا خیر؟ می‌توان قضاوت صحیحی کرد.

واژه امر در لغت عرب پنج ریشه دارد و اگر به مناسبت‌هایی به معانی دیگر منطبق گردد به خاطر یکی از این پنج معناست. لغت‌شناس بزرگ فرهنگ عرب، ابن فارس در فرهنگ خود که برای شناخت ریشه معانی الفاظ نوشته است می‌گوید:



امر پنج ریشه دارد: ۱- امر به معنی «چیز» که جمع آن امور است؛ ۲- امر به معنی «دستور» و فرمان، مقابل نهی بوده و جمع آن اوامر می‌باشد؛ ۳- امر به معنی «رشد» و برکت؛ ۴- امر به معنی «علامت» و نشانه؛ ۵- امر به معنی «شگفتی».<sup>۱</sup> آنچه که در بحثهای آینده مورد نظر بوده و مناسب با مقام است معنی اول و دوم می‌باشد ولی سه معنای اخیر، هیچ ارتباطی با بحث ما نداشته و از آن صرف نظر می‌شود. این لغت شناس، پس از نقل جمله فوق به موارد استعمال امر پرداخته و درباره معنی دوم که دستور و فرمان است می‌گوید:

از این قبیل است: *إمْرَةٌ وَاهَاةٌ*، یعنی حکومت و بدین سبب حاکم را امیر می‌گویند، ابن اعرابی می‌گوید *أَمَرْتُ فَلَانًا* یعنی او را به امیری برگزیدم.<sup>۲</sup> بنابراین، معنی مستقیم و حقیقی امر، حکومت نیست و اگر احياناً در معانی قریب به حکومت به کار رود به خاطر این است که فرمان دادن و دستور با سلطه و حاکمیت، نوعی ملازمت دارد لذا در حکم و حکومت به کار رفته است.

پس از تحقیقی که درباره مفهوم کلمه امر داشتیم باید ببینیم که واژه امر در دو آیه مورد بحث به چه معنی است؟ آیا به معنی کار و چیز و یا به معنی فرمان و دستور آمده است؟ یعنی در آیه: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* آیا مقصود این است که در کارها و امور اجتماعی با مردم مشورت کن و یا مقصود این است که در حکومت و فرمانروایی و دستور و فرمان، با مردم مشاوره کن و به عبارت دیگر آیا منظور این است که هرگاه خواستی امر کنی و دستور بدهی، در اصل فرمان و دستور با مردم مشورت کن، یا منظور این است که فقط در کارهای اجتماعی با آنها مشاوره کن؟ و در آیه *وَأَقْرِبْهُمْ سُورَىٰ بَيْنَهُمْ* - که در مدح مؤمنین وارد شده - آیا مقصود این است که مؤمنین کارهایشان را با مشورت انجام می‌دهند یا مقصود این است که فرمانها و دستورهایی که می‌خواهند صادر کنند با مشورت صادر می‌کنند و یا مفهوم آن عام است و در هر دو معنی به کار رفته است؟

برخی معتقدند که آیه *وَأَقْرِبْهُمْ سُورَىٰ بَيْنَهُمْ* ناظر به امر حکومت است یعنی برای تعیین حاکم و امیر باید از طریق شورا، فردی را حاکم و امیر خود قرار دهند و مردم در این انتخاب نقش دارند. چنانکه صاحب تفسیر المنار در این باره می‌گوید:

.....

۱ - مقایس اللغة، ج ۱، ص ۱۳۷. چهار معنای اول با فتح همزه (أمر) و معنای پنجم به کسر همزه

(إمر) می‌باشد.

۲ - همان.

الْحُكْمُ فِي الْإِسْلَامِ لِلدَّائِمَةِ، وَسُكُّهُ سُورَى وَرِئْسَةُ الْإِمَامِ الْأَعْظَمُ أَوِ الْخَلِيفَةُ مُنْفِذٌ لِشَرْعِهِ وَالْأَمْرُ هِيَ الَّتِي تَمْلِكُ نَضْبَةَ وَعِزْلَهُ، قَالَ اللَّهُ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ<sup>۳</sup>.

حکومت در اسلام از آن مردم و روش آن شورایی است و ریاست آن را امام اعظم و یا خلیفه به عهده می‌گیرد و احکام آن را به اجرا می‌گذارد و مردم هم در عزل و نصب او (خلیفه) مختارند زیرا خداوند فرمود: کارهای مؤمنین به طریق شورا در بین آنان مشخص و به اجرا گذاشته می‌شود.

به نظر می‌رسد که این مطلب درست نباشد چون دلیلی وجود ندارد تا واژه امر را به معنی حکومت بگیریم و تصمیم‌گیری در تعیین حاکم را از حقوق مردم بدانیم. البته ممکن است کسانی به آیاتی که در آن کلمه امر به معنی حکومت و سلطنت آمده، استدلال کرده و آن را قرینه و شاهد بگیرند بر اینکه واژه امر در دو آیه مورد بحث نیز به همین معنی آمده است از قبیل:

۱- اُولَى الْأَمْرِ؛<sup>۲</sup> - لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ؛<sup>۳</sup> - أَفْتُونِي فِي أَمْرِي؛<sup>۴</sup> - مَا كُنْتُ فَاطِعَةً أَمْرًا؛<sup>۵</sup> - وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ؛<sup>۶</sup> - أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْآفَرُ؛<sup>۷</sup> - يُدَبِّرُ الْأَمْرَ؛<sup>۸</sup> - وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ؛<sup>۹</sup> - وَالْأَمْرُ يُعْزِذُ لِلَّهِ؛<sup>۱۰</sup> - وَأِذَا قُضِيَ الْأَمْرُ؛<sup>۱۱</sup>.

در پاسخ می‌گوییم اگر در بعضی از این آیات، «امر» ناظر به حکومت و فرمان است به خاطر قرائنی می‌باشد که لفظ را به آن سوق می‌دهد، مانند آیه اول: أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ که تکرار لفظ «أَطِيعُوا» دلیل بر این است که مقصود از آن، صاحبان امر و نهی است و همچنین در آیه: وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ. ولی لفظ امر در باقی آیات به معنی حکومت نیست چنانکه در آیه لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مقصود از امر یکی از چهار سرنوشتی است که مجرمان قریش داشتند و در طی این آیه و آیه قبل، به آن اشاره شده است:

۱- يَفْقَعُ قَرْفًا مِنَ الدِّينِ كَفَرُوا (گروهی از کافران را هلاک کند)؛<sup>۲</sup> - أَوْ يُكَيْدَهُمْ (یا آنها را خوار گرداند)؛<sup>۳</sup> - أَوْ يُسَوِّبَ عَلَيْهِمْ (یا آنها را ببخشد و بیامزد)؛<sup>۴</sup> - أَوْ يُعَذِّبَهُمْ (و یا آنها را

۳- تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

۹- سورة اعراف: ۵۴.

۴- سورة نساء: ۵۹.

۱۰- سورة سجده: ۵.

۵- سورة آل عمران: ۱۲۸.

۱۱- سورة شعراء: ۱۵۱.

۶- سورة نمل: ۳۲.

۱۲- سورة انفطار: ۱۹.

۷- همان.

۱۳- سورة بقره: ۱۱۷.

۸- سورة نمل: ۳۳.



سپس به پیامبر خطاب می‌کند که اختیار هیچیک از اینها در دست تو نیست. بنابراین، آیه ناظر به امر حکومت و رهبری نخواهد بود. اگر شخص به کسی بگوید این کار ارتباطی به تو ندارد آیا می‌توان گفت مقصود از کار، حکومت و زعامت است؟! و همچنین آیه اَفْتُونِي فِيْ اَمْرِى مَا كُنْتُ قَاطِعَةً اَمْرًا حَتّٰى تَنْهَضُوْنَ<sup>۱۴</sup> بیانگر مضمون گفتار ملکه سبا است به هنگامی که نامه سلیمان به او رسید، وی بزرگان کشوری و لشگری را جمع کرد و گفت: اَفْتُونِي فِيْ اَمْرِى، و مقصود از امر، همان حادثه و جریان است که برای او پیش آمده بود، نه مسئله حکومت، چون او حاکم و سلطان مردم بود و در اصل حکومت و سرپرستی جامعه، نیازی به مشورت نداشت و لذا در ذیل آیه آمده: مَا كُنْتُ قَاطِعَةً اَمْرًا (من در هیچ کاری بدون حضور و نظر شما تصمیم نمی‌گیرم).

درست است که مشورت کننده در این امور، خود حاکم بوده است ولی این دلیل نمی‌شود که امر هم به معنی حکومت باشد.

و همچنین واژه امر در آیاتی از قبیل: يُدَبِّرُ الْاَمْرَ، اِذَا قَضٰى اَمْرًا، وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ... به روشنی دلالت می‌کند که مقصود، حکومت و ریاست و امامت و رهبری نیست.

از بررسی انجام شده، بدست می‌آید که لفظ امر در قرآن، غالباً در همان معنی حادثه و جریان و موضوعات خاص خارجی به کار می‌رود و اگر در مواردی از آن، فرمان و دستور فهمیده می‌شود به خاطر وجود قرینه داخلی در آن آیه می‌باشد مانند اَطِيعُوا و غیره. با توجه به مطالب فوق، به خوبی فهمیده می‌شود که واژه امر در دو آیه مورد بحث نیز به معنی حکومت و رهبری نیست بلکه به معنی کارهای روزمره و امور اجتماعی است یعنی پیامبر - از آن جهت که حاکم اسلامی است - موظف می‌باشد که در کارهای اجتماعی از قبیل امور جنگی، دفاعی، سیاسی و... با مردم مشورت کند؛ پس امر در این مورد به معنی حکومت و رهبری نیست تا بگوئیم پیامبر وظیفه دارد که امر رهبری را با مشورت حل کند و همچنین قرینه‌ای در این آیه وجود ندارد تا الزاماً واژه امر را به مفهوم حکومت و رهبری بگیریم.

۱۴ - سورة آل عمران: ۱۲۷، ۱۲۸.

۱۵ - سورة نمل: ۳۲ (ای بزرگان، در کار من رأی بدهید. من تا کنون بدون حضور شما به هیچ کاری تصمیم نگرفته‌ام).

تا اینجا به بررسی آیاتی پرداختیم که درباره مشروعیت شورا در مورد رهبری مورد استدلال قرار گرفته بود و اینک به تعدادی از روایاتی که در این باره به آنها استناد شده اشاره می‌کنیم.

یکی از روایاتی که درباره مشروعیت رهبری بدان تمسک شده است، جمله ایست که حضرت علی (ع) در نهج البلاغه دارد و می‌فرماید:

إِنَّهُ بَاتَعْنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَاتَمُّوا أَبَاتِكُمْ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ... وَأَنَا الشُّورَى لِمُهَاجِرِينَ... كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى.<sup>۱۶</sup>

جماعتی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، همانها با من هم بیعت نمودند... و شورا حق مهاجرین است... و رضای خدا در همان است.

به نظر می‌رسد ابن ابی الحدید نخستین کسی است که به این کلام از حضرت علی (ع) جهت اثبات اینکه رهبری پس از پیامبر باید از طریق شورا، انجام پذیرد استشهد کرده است.<sup>۱۷</sup>

در پاسخ می‌گوئیم: اولاً

قرائن و شواهدی در این نامه موجود است که نشان می‌دهد استدلال حضرت علی (ع) به شورا یک استدلال جدلی است تا خصم را بر اساس مبانی خود خصم الزام کرده و یک پاسخ اقناعی و اسکاتی به او بدهد و در واقع مقصود حضرت این است که به معاویه بگوید: تو اگر بر این اعتقادی که سه خلیفه پیش از من، توسط شورای مهاجر و انصار برگزیده و تعیین شده‌اند و نیز معتقدی که مشروعیت خلافت و حکومتشان از راه شورا حاصل شده است به ناچار باید خلافت و حکومت مرا نیز مشروع و قانونی بدانی؛ زیرا مسلمین مرا منصوب کرده‌اند و این بدان معنی نیست که حضرت علی (ع) خود به شورا به عنوان یکی از اصول نظام سیاسی اسلام می‌نگریسته است.

این نوع بحثهای جدلی در قرآن نیز آمده است؛ مثلاً خداوند با خطاب به مشرکین که دختران خود را خوش نداشتند و دوستدار پسران بودند و در عین حال فرشتگان را نیز دختران خدا می‌انگاشتند می‌فرماید:

.....

۱۶ - نهج البلاغه، نامه ۶.

۱۷ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۴، ص ۳۵.



اَلَكُمْ اَلَّذِ كَرُوْلَهُ الْاٰتِيُّۙ تِلْكَ اِذَا قِسْمَةُ صَبْرِۙ۱۸

آیا پسر را برای خود انتخاب کرده و برای خداوند دختر در نظر گرفته اید؟ این یک نوع تقسیم ظالمانه‌ای است.

آیا این سخن بدان معنی است که پسر از دختر بهتر است؛ و یا خداوند دارای پسر است؟ در حالی که همگان می‌دانیم: اولاً ملاک فضیلت و برتری در اسلام پسر بودن نیست و ثانیاً بهتر بودن پسر، دلیل آن نیست که خداوند نیز دارای پسر باشد و ملائکه از جنس ذکور باشند.

به هر حال در جدل، بر اساس اصول مورد قبول خصم و طرف مقابل، سخن گفته می‌شود نه بر مبنای واقعیت و یا آنچه که خود گوینده آن را قبول دارد، در اینجا هم از همان روش استفاده شده است.

بنا بر این حضرت علی (ع) بر این عقیده نبود که شورا یک راه قانونی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت است چرا که حضرت در موارد عدیده دیگری جهت اثبات مشروعیت خلافت خویش به نص و وصایت و ارجحیت خود به امر خلافت استناد کرده است نه به شورا و انتخاب مردم؛ چنانکه در اواخر خطبه دوم می‌فرماید:

وَالَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ اَلَا اِنَّ اِذْ رَجَعَ الْحَقُّ اِلَى اَهْلِهِ وَنُقِلَ اِلَى

مُنْتَقَلِهِ. ۱۹

ویژگیها و خصایص ولایت و امامت در آنان (آل محمد ص) جمع و درباره آنان وصیت (رسول اکرم ص) و ارث بردن ثابت است، هم اکنون حق به اهل آن بازگشته و به کسی انتقال یافته که از او منعکس شده بود.

این فراز از خطبه نشان می‌دهد که به نظر حضرت، شورای خلافت که خلفای پیشین را تعیین کرده بود، مشروعیت آور نبوده است و حق ولایت و رهبری که مطابق با وصیت پیامبر هم بوده است از آن خود و آل پیامبر می‌دانسته‌اند، اگر شورا در تعیین خلافت و رهبری نقش می‌داشت، دیگر مناسب نبود که بفرماید: اَلَا اِنَّ اِذْ رَجَعَ الْحَقُّ اِلَى اَهْلِهِ وَنُقِلَ اِلَى مُنْتَقَلِهِ. این جمله بخوبی نشان می‌دهد که شورا در نظر حضرت علی (ع) در تعیین رهبری جامعه نقشی نخواهد داشت.

و همچنین حضرت در خطبه ششمیه می‌فرماید:

.....

۱۹ - نهج البلاغه، خطبه دوم.

۱۸ - سورة نجم: ۲۱ - ۲۲.

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانٌ وَأَنْتَ لَتَعْلَمُ أَنَّ مَخَلَى مِنْهَا مَخَلُّ الْقَلْبِ مِنَ الرَّحَا... أَرَى تُرَائِي  
 نَهْبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ قَادِلِي بِهَا إِلَى فَلَانٍ بَعْدَهُ... فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ تَسْتَقْبِلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ  
 عَقَدَهَا لِأَخْرَبَتِ بَعْدَ وَفَاتِهِ... حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَخَذَهُمْ فَيَا لَلَّهِ  
 وَاللَّشُورَى. ٢٠

قسم به خدا فلانی در حالی مقام خلافت رسول خدا را به عهده گرفت که می دانست  
 جایگاه من در خلافت، همچون جایگاه محور در سنگ آسیاب است... پس با وجود آنکه می دیدم  
 میراثم را به غارت می برند مانند کسی که خار در چشمش فرورود و استخوان در گلویش گیر کرده  
 باشد، راه بردباری پیش گرفتم تا آن خلیفه نخستین راه خود را پسمود و خلافت را به دیگری پس از  
 خود وا گذاشت... شگفتا او در زندگی خود از مردم می خواست بیعت خود را از او پس گرفته و از  
 خلافت برکنارش دارند، اما بر عکس این رویه، خلافت را پس از خود به دیگری سپرد... تا روزگار  
 این دومی نیز سرآمد و خلافت را در میان جماعتی قرارداد که به گمان او من نیز یکی از آنان بودم،  
 خداوند آن چه شورایی بود؟!؟

از این سخنان حضرت پی می بریم که اگر در نامه فوق - خطاب به معاویه - از  
 شورا سخن به میان آمده است از باب مُحاجَهه با خصم بر اساس اصول پذیرفته شده  
 اوست، چون مخاطب این سخن معاویه است و با معاویه باید مطابق اصولی صحبت کرد  
 که بدان تن در داده است و چون وی مشروعیت خلفای پیشین را بر اساس شورا و اجماع  
 مسلمین پذیرفته بود، دیگر نمی تواند مشروعیت خلافت حضرتش را انکار کند، در چنین  
 برخوردی امام (ع) معاویه را - که بیعت با حضرت را نپذیرفته و سر به طغیان برداشته  
 است - مخاطب ساخته و می خواهد بفرماید:

چگونه در روزگار پیشین شورای مسلمین نافذ بوده و تو و امثال تو بدان تن در  
 دادید اما اینک که خلافت به وسیله همان شورای مسلمین به من منتقل شده، سر به  
 عصیان و طغیان برداشته اید؟!؟

ثانیاً: اگر شورا، اساس و زمینه مشروعیت و حکومت پس از پیامبر اکرم بوده است  
 پس چرا هیچ یک از اصحاب شورا و سقیفه و حتی خلفاء وقت به این آیات و روایات  
 تمسک نکرده و بدان استشهاد ننموده اند.

تا اینجا به بررسی آیات و روایاتی پرداختیم که جهت اثبات مشروعیت

.....

٢٠ - نهج البلاغه، خطبه سوم.

حکومت و رهبری از راه شورا توسط طرفداران آن مورد استشهاد واقع شده بود و اینک به دلیل سوم آنها که عمل اصحاب است می‌پردازیم:

علمای اهل سنت معتقدند که چون صحابه پس از پیامبر اکرم در مورد خلافت و رهبری به شور و مشورت نشستند، این شور و مشورت، حجیت دارد و باعث مشروعیت خلافت می‌شود و می‌گفتند هر چند در زمان پیامبر جایز نبود که احکام به شور و مشورت گذارده شود بلکه می‌بایست خداوند احکام را بیان کند ولی پس از پیامبر اکرم (ص)، صحابه در جعل احکام نیز به شور و مشورت می‌نشستند. و از جمله و بلکه نخستین آن، مسئله خلافت بود، خوب است به برخی از گفته‌های ایشان که ذیلاً آورده می‌شود توجه شود:

۱- فَأَمَّا الصَّحَابَةُ بَعْدَ اسْتِثْنَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْنَا فَمَا كَانُوا يَتَشَاوَرُونَ فِي الْأَحْكَامِ وَتَسْتَبْلِغُونَهَا مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَوَّلُ مَا تَشَاوَرُوا فِيهِ الصَّحَابَةُ، الْخِلَافَةُ فَإِنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يَنْصُصْ عَلَيْنَا.<sup>۲۱</sup>

صحابه پس از فوت رسول خدا (ص) در احکام، مشورت می‌کردند و آن را از کتاب و سنت استنباط می‌نمودند و اولین مسأله‌ای که صحابه پس از پیغمبر اسلام درباره آن به مشورت نشستند خلافت بود زیرا رسول خدا درباره آن دستور صریحی نداده بودند.

۲- وَأَوَّلُ مَا تَشَاوَرُوا فِيهِ الصَّحَابَةُ الْخِلَافَةُ لِأَنَّ النَّبِيَّ (ص) لَمْ يَنْصُصْ عَلَيْهَا فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ اخْتِلَافٌ ثُمَّ اجْتَمَعُوا وَتَشَاوَرُوا وَافِيهَا.<sup>۲۲</sup>

اولین مسأله‌ای که صحابه پس از رسول خدا در رابطه با آن، شورا تشکیل دادند خلافت بود زیرا از رسول خدا در این مورد نصی وجود نداشت، بدین جهت آنها در تعیین خلیفه اختلاف پیدا کرده و به شور نشستند.

۳- وَقَدْ كَانَ النَّبِيُّ (ص) يُشَاوِرُ أَصْحَابَهُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِمَصَالِحِ الْحُرُوبِ وَذَلِكَ فِي الْأَثَارِ كَثِيرٌ وَلَمْ يُشَاوِرْهُمْ فِي الْأَحْكَامِ لِأَنَّهَا مَنزُورَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى جَمِيعِ الْأَقْسَامِ... فَأَمَّا الصَّحَابَةُ بَعْدَ اسْتِثْنَاءِ اللَّهِ بِهِ عَلَيْنَا فَمَا كَانُوا يَتَشَاوَرُونَ فِي الْأَحْكَامِ وَتَسْتَبْلِغُونَهَا فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَإِنَّ أَوَّلَ مَا تَشَاوَرُوا فِيهِ الصَّحَابَةُ الْخِلَافَةُ!<sup>۲۳</sup>

پیغمبر اکرم (ص) معمولاً با اصحاب خودش درباره اموری که مربوط به مصالح نظامی بود،

.....

۲۱- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۸۵۷.

۲۲- حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج ۴، ص ۴۲.

۲۳- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۴، ص ۱۶۶۸.



مشورت می نمود ولی درباره احکام و قوانین الهی، مشاوره ای با آنان انجام نمی داد زیرا احکام از خصوصیات خداوند متعال می باشد.

### نقد و بررسی

اولاً: تعیین خلیفه را از مصادیق احکام قرارداد، مورد تأمل است، زیرا مشاوره در بین اصحاب هرگز مورد خلافت نبوده است که آیا خلیفه لازم است یا لازم نیست؟ چرا که همگان در اصل لزوم خلافت و رهبری برای جامعه، اتفاق نظر داشتند پس، اختلاف و مشاجره تنها در مورد تعیین خلیفه و مصداق آن بوده و مشاوره هم در همین محدوده انجام شده بود نه در مورد حکم اسلام درباره اصل خلافت و رهبری.

ثانیاً: در اینکه آیا عمل صحابی حجت است یا خیر، محل تأمل می باشد، از نظر ما عمل صحابی به تنهایی حجیت ندارد مگر آنکه به نوعی، کاشفیت از قول یا فعل معصوم داشته باشد و مطمئن شویم که عمل آنها حاکی از عمل معصوم است و لذا در حجیت سیره، این شرط نیز وجود دارد که سیره مسلمین باید تا زمان معصوم (ع) استمرار داشته باشد و آن سیره در مرأی و منظر معصوم بوده و قدرت بر ردع نیز داشته باشد تا از عدم ردع همراه با دیگر شرایط، حکم به حجیت سیره کنیم، اگر عمل صحابی، حاوی کلیه شرایط سیره باشد، ما می توانیم حکم به حجیت آن نمائیم ولی در غیر این صورت حجیت آن برای ما قابل قبول نخواهد بود، در حالی که اعتبار شورا آن هم در مورد انتخاب رهبری نه تنها قابل اثبات نیست بلکه با وجود دلایل نقلی و عقلی قطعی بر خلاف عمل صحابی، حجیت و اعتبار آن ساقط شده و غیر قابل تمسک خواهد بود.

ثالثاً: حجیت عمل صحابی حتی از نظر برخی از علماء اهل سنت نیز مورد خدشه قرار گرفته است. چنانکه غزالی<sup>۲۴</sup> و عده ای از متأخرین حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنابله و بسیاری از متکلمین<sup>۲۵</sup>، بی اعتباری و عدم حجیت قول و فعل صحابی را با بیانی کافی و مستدل اثبات کرده اند.

بنابراین، آنچه که مورد اتفاق شیعه و سنی است عبارت است از حجیت قول و فعل و تقریر (سنت قولی، فعلی و تقریری) پیامبر اکرم، و از نظر شیعه علاوه بر آن، قول و

۲۴ - المستصفی فی علم الاصول، ابوحامد غزالی، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲۵ - اصول التشریح الاسلامی، ص ۸۶.



فعل و تقریر معصومین (ع) نیز معتبر بوده و باید بدان توجه کرد.

رابعاً: اگر شورای صحابه و یا مردمی، در تعیین رهبری از نظر اسلام نقش داشت، بر پیامبر اکرم (ص) لازم بود خصوصیات و تفصیل مربوط به آن را بخوبی برای امت اسلامی بیان و تشریح می‌کرد. آیا امر خلافت و رهبری از صدقه و انفاق اهمیت کمتری دارد؟ چطور پیامبر اکرم (ص) آنها را به خوبی بیان کرده ولی در این مورد مطلبی بیان نداشته است؟ اگر شورا، منشأ مشروعیت بخشیدن بود طبیعی است که پیامبر می‌بایست خصوصیات آن را بیان می‌کرد، ما نمی‌خواهیم بگوییم که پیغمبر می‌بایست همه مسائل مربوط به شورا را تبیین نماید، بلکه در شورا اموری وجود دارد که مربوط به عناصر اصلی و جوهره ذات آن می‌باشد، از قبیل، اصل مشروعیت آفرینی شورا و محدوده آن و ویژگیهای مربوط به افراد و اعضای شورا که آیا از علماء دینی باشند یا از اندیشمندان سیاسی و یا از عامه مردم؟ و در صورت اختلاف اعضای شورا، چه مرجعی می‌تواند برطرف کننده اختلافها باشد؟ و اهل شورا چه کسی را با چه معیاری باید انتخاب کنند؟ و... با آنکه اسلام درباره کوچکترین مسائل فردی و اجتماعی، احکام روشن و صریحی دارد، چگونه در این مسئله مهم اجتماعی، که کیان اسلام و جامعه اسلامی بدان بستگی دارد مطلبی بیان نداشته است؟ و به خاطر همین فقدان نص در مورد شورا است که دانشمندان اهل سنت در تعداد و خصوصیات و شرائط و دیگر مسائل مربوط به آن، اختلاف نظر پیدا کرده‌اند، چنانکه بعضی از فرق اسلامی انتخاب حاکم را منوط به رأی شورا می‌دانند آن هم شورای اهل حل و عقد که از صاحب نظران عالیم و عادل و صاحب رأی و تدبیر و واجد شرائط تشکیل شده باشد.<sup>۲۶</sup>

و همچنین در تعداد افراد لازم برای تشکیل شورا نیز اختلاف نظر وجود دارد، گروهی اجتماع همه صاحب نظران امت را برای مشورت و انتخاب، لازم می‌دانند<sup>۲۷</sup> و در تأیید این نظر، استشهد کرده‌اند به روایتی که احمد بن حنبل از اسحاق بن ابراهیم چنین نقل کرده است.

الإمام الذي يجتمع (قوله أهل الحل والعقد) عليه كلهم يقول هذا إماماً؟

امام کسی است که رأی کلیه اهل حل و عقد (صاحب نظران) بروی متفق بوده و بگویند که

.....  
۲۶ - احکام السلطانية، ماوردی، ص ۱۶؛ ابی یعلی، ص ۱۹.

۲۷ - همان، ماوردی، ص ۶ - ۷.

۲۸ - همان، ابی یعلی، ص ۲۳.

این امام است.

برخی نیز تعداد کمتری را کافی دانسته اند چنانچه برخی، پنج نفر و عده ای سه نفر و جمعی حکم یک نفر را نیز نافذ می دانند.<sup>۲۹</sup>

گروهی نیز نقش شورای اهل حل و عقد را صرفاً در تعیین و معرفی کاندیداها و نامزد کردن اشخاص برای خلافت خلاصه می کنند و انتخاب مردم را عامل اصلی انتخاب حاکم می دانند.<sup>۳۰</sup>

در هر صورت این اختلاف نظر در مورد شورا، خود بهترین شاهد است بر اینکه پیامبر اکرم (ص) در این باره نظری ابراز نداشته است، چنانکه حتی برخی از علماء اهل سنت نیز به این مشکل توجه پیدا کرده اند چنانچه دکتر طه حسین می گوید:

وَلَوْ قَدْ كَانَ لِلْمُسْلِمِينَ هَذَا التَّطَامُّمُ الْمَكْتُوبُ (بمعنی نظام الشوری) لَعَرَفَ الْمُسْلِمُونَ فِي آبِامِ عُثْمَانَ مَا يَأْتُونَ مِنْ ذَلِكَ وَمَا يَدَّعُونَ دُونَ أَنْ تَكُونَ بَيْنَهُمْ فَرْقَةٌ أَوْ اخْتِلَافٌ.<sup>۳۱</sup>

اگر در دوران عثمان، این نظام مکتوب (شورا) برای مسلمین روشن شده بود بدون اینکه دچار تفرقه و اختلاف شوند، می دانستند که چه باید بکنند.

و نیز شیخ عبدالکریم خطیب در کتاب خود گوید:

بعضی نسبت به تعیین امام به وسیله شورا از این نظر توجه دارند که آن، هسته با صلاحیتی است برای اولین آزمایش و گذشت زمان آن را رشد و نما می دهد و نارسائیهای را که در آن آشکار می شود از بین می برد... و این روش در به تعطیلی کشاندن نیروهای فکری در روشهای دیگر تعیین حاکم - از تجربه ملتهای دیگر - اثر مطلوبی دارد...<sup>۳۲</sup>

امام الحرمین جوینی متوفی ۴۷۸ ق در کتاب خود می گوید:

در ثبوت امامت برای کسی، اجماع شرط نیست بلکه بدون آنهاهم امامت ثابت می شود در این صورت عدد معین و حد مشخص برای ثبوت آن نمی توان تعیین کرد پس بهتر آنست که بگوئیم: امامت برای کسی ولوبا رأی و نظریک نفر از اهل حل و عقد نیز

.....

۲۹ - همان، ماوردی، ص ۷.

۳۰ - محمد کامل یاقوت، شخصیه الدولية، ص ۴۶۳ به نقل شناخت اسلام.

۳۱ - به نقل معالم الحکومة الاسلامیه، جعفر سبحانی، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۳۲ - الخلافة والامامة، ص ۲۷۲.

ثابت می‌شود. ۳۳

### تحقیق در مسأله

جهت بررسی این مسأله که آیا شورا در انتخاب رهبری و حکومت اسلامی نقش دارد یا خیر؟ باید ابتدا به این نکته اشاره کنیم:  
از تحلیلی که در بیان مفهوم و حقیقت شورا داشتیم نتیجه گرفته شد که شورا از امور ذات الاضافه است و سه طرف دارد:

اولاً: افرادی که مورد مشورت واقع می‌شوند (مشاورین)

دوم: افرادی که مشورت می‌کنند

سوم: آن امری که به مشاوره گذاشته می‌شود.

و برای اینکه نقش شورا و محدوده آن به دست آید باید روشن شود که:

\* ۱ - آیا نظر اشخاص و رأی آنها نسبت به یکدیگر مشروعیت آور است یا خیر؟  
و آیا گروه مشورتی نسبت به یکدیگر و یا نسبت به دیگران ولایت و سرپرستی دارند یا خیر؟

\* ۲ - اموری که می‌تواند مورد مشورت قرار گیرد کدام است؟ آیا در همه امور می‌توان مشورت کرد یا در برخی از آنها، زیرا ما می‌دانیم که شورا عبارتست از اجتماع چند نفر جهت رایزنی و همفکری در امری از امور، بنابراین، مشروعیت آفرینی شورا متوقف بر این است که تک‌تک اعضای شورا و گروه مشورتی نسبت به دیگران ولایت داشته باشند تا از اجتماع افرادی که ولایت بر امر یا اموری دارند بتوان دخالت شورا و مشروعیت آفرینی آنها در امر رهبری اثبات کرد.

پس حلّ این مسأله که آیا شورا در انتخاب حاکم اسلامی نقش دارد یا خیر، در گرو این مسأله است که آیا مردم بر یکدیگر ولایت دارند یا خیر؟ و اگر دارند محدوده آن تا چه اندازه است؟ برای روشن شدن این مطلب باید به نکات زیر توجه شود:

□ الف - اصل اولی به حکم عقل، اقتضاء دارد بر عدم حق ولایت و سرپرستی اشخاص بر یکدیگر و احکام تکلیفی و الزامی اشخاص بر یکدیگر نافذ نیست، فقها این اصل را به این صورت عنوان کرده‌اند:

.....

۳۳ - الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، ص ۱۰ - ۱۳۴ به نقل نصوص الفکر

السیاسی، یوسف ایس، ص ۲۷۸.



الْأَضْلُ بِنَفْسِي عَدَمَ وِلَايَةِ أَحَدٍ عَلَيَّ وَعَدَمَ نَفُوذِ حُكْمِي عَلَيْهِ. ۳۴

اصل اولی بر این است که کسی را بر کسی ولایتی نیست و حکم کسی درباره کسی نافذ نمی‌باشد.

و در تعبیر دیگر نیز چنین آمده است:

الْأَضْلُ عَدَمُ ثُبُوتِ وِلَايَةِ أَحَدٍ عَلَيَّ أَحَدِ الْأَمْنِ وَلَاهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَوْ رُسُولَهُ أَوْ أَحَدِ أَوْصِيَائِهِ عَلَيَّ

أَحَدٍ فِي آفْرِه ۳۵

اصل اولی بر این است که در هیچ کاری ولایت کسی — جز آنکه خدا و پیامبر او یا یکی از اوصیای پیامبر بدین سمت تعیین کرده‌اند — بر کسی دیگر ثابت نیست. و نیز قاعده: **الْأَمْسُ مُسَلِّطُونَ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ** که یک قاعده بدست آمده از روایات است، مؤید این اصل اولی می‌باشد، چنانکه از پیامبر (ص) نقل شده: **إِنَّ الْأَمْسَ مُسَلِّطُونَ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ** ۳۶ مردم بر اموال خود تسلط دارند. چرا که انسان بر حسب طبع اولی، آزاد و مستقل آفریده شده است، پس خلقت و فطرت اولی انسان اقتضا دارد که هر فردی بر خویش و اموال خود مسلط باشد و در نتیجه، تصرف در شئون مختلف مالی، فکری، اجتماعی و... دیگران بدون اجازه آنان نوعی ظلم و تصرف عدوانی خواهد بود و به صرف آنکه مردم از نظر استعداد و امکانات فکری مختلف هستند، موجب نمی‌شود که برخی بر برخی دیگر، ولایت پیدا کنند و موجب تسلط گردد. همانطور که حضرت علی (ع) فرموده است:

لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا ۳۷

در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده، برده دیگری مباش.

و نیز می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَخْرَازُ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَوَّلَ بَعْضَكُمْ

بَعْضًا. ۳۸

ای مردم حضرت آدم، مرد و زنی برده به دنیا نیاورده است، مردم همه‌شان آزادند ولی خدا

۳۴ — دراسات فی ولایة الفقیه، آیه الله منتظری، ج ۱، ص ۲۷.

۳۵ — عوائد الایام، نراقی، ص ۱۸۵.

۳۶ — بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۷۲ به نقل از عوالی اللالی.

۳۷ — نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳۸ — روضه کافی، ص ۶۹.

مطابق ضوابطی پاره‌ای از مردم را زیر دست دیگران قرار داده است.

بنابراین مطابق این اصل؛ هیچکس بر دیگری ولایت و سُلطه ندارد

ب - بر اساس جهان‌بینی اسلامی ما معتقدیم، تنها خداوند حاکمیت و ولایت مطلقه تکوینی و تشریحی دارد و هیچ موجودی در عرض او هیچگونه ولایتی بر کسی و چیزی ندارد پس او هم خالق است و هم قانونگذار و هم تعیین کننده حاکم و ولی، چنانکه در قرآن آمده: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ ۚ**

چرا که خداوند تبارک و تعالی خالق جهان و از جمله انسانهاست و همچنین اداره و تدبیر این جهان نیز بدست خداوند بزرگ است و رابطه بین تکوین و تشریح، اقتضا دارد کسی که ولایت تکوینی بر انسان دارد هم او ولایت تشریحی نیز داشته باشد، چون همه، مملوک و بنده او هستند و مملوکیت انسانها و مالکیت ذات اقدس الهی اقتضا دارد که حق ولایت در همه چیز از قانون‌گذاری گرفته تا اجرای آن از آن او باشد و بر اساس همین ولایت تکوینی است که آمدن انبیاء و نزول کتب آسمانی و جعل قانون و... از ناحیه او انجام شده و در دست او باشد. از سوی دیگر عقل انسان نیز حکم می‌کند که هر نوع تصرفی که او انجام دهد تصرف مالکانه در مملوک حقیقی او بوده و تصرف او به نحو احسن و اصلح می‌باشد، چون عدل و احسان و فضل او اقتضا دارد آنچه را که صلاح و خیر جامعه در آن است به مردم برساند، چنانچه آیاتی چند نیز دلالت بر همین معنی دارد:

۱ - **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ۚ ۲ - أَلَا لَهُ الْحُكْمُ ۚ ۳ - وَمَنْ لَمْ يَخُفْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ**

**الْكَافِرُونَ.** ۴۱ ( هر کس مطابق ما انزل الله حکم نکند کافر است. )

بر این اساس اگر می‌بینیم که اطاعت از اوامر انبیاء و ائمه هدی و فقها، واجب و الزامی است، تنها به این جهت است که اطاعت از آنها اطاعت از خداوند بزرگ است چون خداوند، خود اطاعت از دستورات آنها را بر مردم واجب و لازم دانسته است.

تا اینجا روشن شد که ولایت الهی بر انسانها (اعم از ولایت تکوینی و تشریحی) استقلالی ذاتی است و در این ولایت کسی با او سهم نبوده و برای او شریک و انبازی نیست، مگر آنکه خود، مرتبه و بخشی از آن را به دیگران تفویض کند،

.....  
۳۹ - سورة انعام: ۵۷.

۴۱ - سورة مائده: ۴۴.

۴۰ - سورة انعام: ۶۲.

همانگونه که مرتبه‌ای از آن به پیامبر و ائمه داده شده است و اگر کسی بخواهد بر چیزی و یا شخصی ولایت پیدا کند باید از ناحیه او باشد و هر کسی را او ولی و سرپرست قرار داد ولایتش در همان محدوده ثابت خواهد بود و محدوده آن نیز باید بوسیله خود او مشخص گردد.

از سوی دیگر اصل اولی نیز اقتضا دارد که اشخاص بر یکدیگر به هیچ نحو اولاً و با لذات سلطه و ولایت نداشته و به حکم قاعده عقلی *لَا يُسَلِّطُ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ* هیچ کسی نسبت به دیگری نمی‌تواند سلطه داشته باشد مگر آنکه دلیلی بر اثبات ولایت اشخاص بر یکدیگر اقامه شود که در آن صورت، آن مورد، به حکم دلیل مذکور از این قاعده خارج می‌شود.

مرحوم نائینی در این زمینه می‌گوید:

حقیقت سلطنت، عبارت است از ولایت بر حفظ نظم و به منزله شبانی گله است، لهذا به نصب الهی عز اسمه — که مالک حقیقی و ولی با لذات و معطی ولایات است — موقوف، و تفصیل مطلب به مباحث امامت موکول است.<sup>۴۲</sup>

بنابراین با توجه به اینکه مرجع قانون گذاری در مسائل اجتماعی، سیاسی و... همانند دیگر مسائل حیاتی و حقوقی جامعه، خداوند می‌باشد و قوانین مقرر نیز از سوی او توسط پیامبر، ابلاغ و در پرتو مکتب امامت توضیح و تبیین شده است و چون حق حاکمیت نیز از آن خداوند است، در نتیجه هیچکس جز او سزاوار حاکمیت بر جامعه نمی‌باشد مگر افرادی که به اراده و هدایت او برای رهبری و حکومت برگزیده شوند همانطور که قرآن می‌گوید: پیامبران کسانی هستند که سمت خلافت الهی را یافته و به منظور اقامه قسط و پاسداری از حقوق مردم انتخاب گشته‌اند<sup>۴۳</sup> و پس از پیامبر اکرم (ص) کسانی شایسته ادامه مسئولیت و زعامت و رهبری جامعه می‌باشند که پیامبر، آنان را نصب و تعیین فرموده باشد، پس آنچه که به حاکم مشروعیت می‌بخشد تا حق رهبری بر جامعه پیدا کند، مسئله نص و وصایت و در نهایت تعیین الهی است و با وجود این عنصر، دیگر جایی برای شورا، بیعت، انتخاب مردم، اکثریت، اجماع، اجتهاد و دیگر روشها، باقی نمی‌ماند چون نص و وصایت بر همه چیز مقدم می‌باشد، البته اگر نص و وصایت وجود نمی‌داشت ممکن بود بگوئیم سایر امور و از جمله آنها شورا، در مشروعیت بخشیدن به

.....  
۴۲ — تنبیه الامه و تنزیه المله، ص ۴۳.

۴۳ — *لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ* (سوره حدید: ۲۵).



حاکم دخالت دارد.

البته انتخاب حاکم نیز بدون ملاک نخواهد بود بلکه با ملاک صلاحیت ذاتی و لیاقت و کفایت شخص از جهات مختلف است که انتخاب با توجه بدان، صورت می‌گیرد، حتی اگر تعیین کننده خدا باشد باز به ملاک علم و حکمت و دیگر خصوصیات ویژه، انتخاب صورت می‌گیرد چون خلافت شرعی یک امانت بزرگ الهی است و انسانهای ظلوم و جهول، حق تصاحب چنین منصبی را ندارند. در قرآن کریم چنین آمده است:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا بَنَاءَ لِعَهْدِي الظَّالِمِينَ<sup>۴۴</sup>

هنگامی که پروردگار ابراهیم او را با کلماتی آزمود و او آنها را تمام گردانید خدا فرمود من مقام امامت را به تو دادم، ابراهیم گفت و از ذریه من هم امامانی قرارخواهی داد؟ خدا فرمود متمکاران، به پیمان من (امامت) دست پیدا نمی‌کنند.

و بر همین اساس است که حضرت علی (ع) در کلامش، ملاک را همین امور قرار داده و جایی برای شورا، اجماع، اکثریت و... باز نکرده است آنجا که می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَامُهُمْ عَلَيْهِمْ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ أَشْتَغَبَ فَإِنْ أَبِي فَوَيْلٌ<sup>۴۵</sup>

ای مردم سزاوارترین افراد به خلافت، تواناترین آنها در حکومت و داناترین آنها به احکام الهی است و اگر فتنه‌انگیزی به تبه‌کاری برخیزد، از او خواسته می‌شود که سر جای خود بنشیند و اگر امتناع نمود باید با او به جنگ برخاست.

حق حکومت را تا آنجا به این گونه افراد می‌دهد که اگر کسی در برابر چنین رهبری پرچم فتنه و توطئه برافراشت باید نخست وی را به تسلیم در برابر حق فراخواند و چنانچه نپذیرفت باید وی را به هر وسیله ولو با جنگ، سر جای خود نشانند.

پس انتصاب الهی نیز با توجه به ملاک و معیار قدرت اداره و علم به موازین حکومت خواهد بود و قرآن نیز در این باره می‌گوید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ<sup>۴۶</sup>

خدا او را برگزید و بدو فزونی در علم و قدرت بدنی اعطا فرمود.

همانطور که مشاهده می‌کنید این آیه ملاک انتخاب و اصطفا را در داشتن دو

.....

۴۴ - سورة بقره: ۱۲۴. ۴۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳. ۴۶ - سورة بقره: ۲۴۷.

ویژگی فوق، خلاصه کرده است یعنی قدرت و توانایی علمی و جسمی.

و نیز حضرت علی (ع) در جای دیگر می فرماید:

وَأَمَّا الْإِيْمَةُ فَوَأْمُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعَرَفَاتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ

وَعَرَفُوهُ.<sup>۴۷</sup>

ائمه (ع) قیم و سر پرست خلق از سوی خداوند و نمایندگان او در میان بندگانش هستند.

و آن حضرت پس از آن که زمام امور را به دست گرفت فرمود:

وَلَا يُقَاسُ بِكَالٍ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ... وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ

لِلْوَرَاثَةِ، أَلَا إِنَّ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَنُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِيهِ.<sup>۴۸</sup>

و در زمان غیبت امام معصوم (ع) نیز فقهاء جامع شرایط به وسیله نصب عام از

سوی ائمه (ع) عهده دار رهبری جامعه و اجرای احکام اسلامی در میان امت می باشند که

در این باره، نصوص متعددی رسیده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا إِلَى زُورَةِ حَدِيثِنَا.<sup>۴۹</sup>

۲- وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُورَةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا

حُجَّةُ اللَّهِ.<sup>۵۰</sup>

اگر در حوادثی که پیش می آید، درباره آنها به روایت کنندگان احادیث ما مراجعه

کنید که آنان حجت من بر شما و من حجت خدایم.

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِبًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ

فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَذَلِكَ لِأَيْبَاقِ الْإِلَاحِ إِلَّا تَقَضَّ فَقَهَاةِ الشَّيْعَةِ لَا كُفْلَهُمْ...<sup>۵۱</sup>

از فقهاء، آنان که خود را از هواهای نفسانی نگه می دارند و دین خود را حفظ می کنند و با

هوسهای نفسانی خود مخالفند و فرمانبران دستورات مولای خود هستند، بر عموم مردم فرض است که

از چنین فقهاء تقلید نمایند و اینها فقط عده ای از فقهای شیعه هستند نه همه آنان.

۴- مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ.<sup>۵۲</sup>

۴۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

۴۸- نهج البلاغه، خطبه ۲.

۴۹- کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۸۴؛ احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۸۳.

۵۰- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، روایت ۹.

۵۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵، قسمتی از روایت ۲۰.

۵۲- تحف العقول، ص ۱۶۹.

اجرای کارها و احکام به دست عالمان به (احکام) خداست.

۵ - قَالَ (ع) يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدَّرَ وَيُحَدِّثُنَا وَنَنْظُرُ فِي خَلَائِنَا وَخَرَابِنَا وَعَرَفَ  
أَشْكَافَنَا فَلْيَرِضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا  
اسْتَشَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رُدُّ وَالرَّادُ عَلَيْنَا الرَّادُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَيْدِ الشِّرْكِ بِاللَّهِ...<sup>۵۳</sup>

شیعیان ما کسانی از شما را که حدیث ما را روایت می‌کنند و به حلال و حرام ما توجه دارند و احکام ما را می‌شناسند، در نظر گرفته و به حاکمیت او راضی شوند که من آنان را بر شما حاکم قرار داده‌ام، پس اگر چنین شخصی به حکمی از احکام ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، در این صورت به حکم خدا بی‌اعتنایی شده و فرمان ما رد شده است و کسی که فرمان ما را رد کند فرمان خدا را رد کرده و گناه چنین کاری در حد شرک به خداست.

□ ج - عقل به حسن ارشاد مردم حکم می‌کند و در هر موردی که انسان، مصالح و مفاسد ملزمه‌ای را درک کرد، عقل حکم می‌کند که دیگران را باید ارشاد و راهنمایی کرد و نیز اگر فردی به صحت و درستی راهنمایی‌های وی قطع پیدا کند، باید به آنها عمل نماید و عقلاً کسانی را که چنین مصالح مهم را ترک می‌کنند، مورد نکوهش قرار می‌دهند؛ البته ملاک حسن عمل و مذمت در ترک و حسن ارشاد، همه و همه به خاطر استیفاء مصالح قطعی واقعی و ترک مفاسد قطعی واقعی است و در غیر این صورت، چنین حسن و الزامی از ناحیه عقل وجود نخواهد داشت.

بنابراین ملاک حسن و ذم برای عقل، درک مصالح واقعی است نه اینکه نظر و رأیی که صرفاً از ناحیه شخص یا اشخاص ارائه شده، خود ملاک برای الزام و عمل به آن باشد، چنانکه در جای خود به تفصیل بحث کردیم. با توجه به نکات سه گانه فوق، به خوبی روشن می‌شود که مردم بدون ارتباط با خداوند بزرگ نمی‌توانند منشأ مشروعیت حاکمیت حاکم و اعتبار وی باشند چون مشروعیت و حاکمیت حاکم اسلامی و اعتبار آن در اختیار امت و مردم نیست بلکه از ناحیه خداوند بزرگ می‌باشد و مردم باید تنها از ولی امری که خداوند مقرر کرده است اطاعت نمایند:

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا.<sup>۵۴</sup>

.....

۵۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۸ ص ۹۹، بخشی از روایت ۱؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷، بخشی از

روایت ۱۰.

۵۴ - سوره نور: ۵۱.



سخن مؤمنین هنگامی که به سوی خدا و رسول او خوانده می‌شوند، این است که شنیدیم و فرمان بردیم.

و نیز مردم، حق تعیین و یارذ قانون الهی را ندارند:  
وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.<sup>۵۵</sup>  
این راه راست من است پس آن را پی گیرید و راههای دیگر را وا نهید، چون شما را از راه خدا متفرق می‌سازد.

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.<sup>۵۶</sup>  
افرادی که مطابق وحی الهی حکم نکنند از کافران خواهند بود.  
و اگر چنین اختیاراتی برای امت و مردم منظور نشده چگونه می‌توانند حقوقی را که در اختیار ندارند به ولی امر بدهند، امام هشتم می‌فرماید:  
إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا... مِنْ أَنْ يَتَلَفَّهَا النَّاسُ بِمَعْوَلِهِمْ أَوْ تَأْلُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.<sup>۵۷</sup>

امامت، گرانقدرتر و عظیم‌الشان‌تر از آن است که مردم با عقلهایشان بدان رسیده و آرائشان بدان دست یافته و با اختیار خود امامی برگزینند.  
تا اینجا روشن شد که مردم و شورای مردمی در مشروعیت بخشیدن به حکومت و یا سلب مشروعیت از آن، نقش ندارند، البته برخی از نویسندگان معاصر حتی اثبات مشروعیت حاکم را نیز به مردم سپرده‌اند و چنین می‌گویند:  
اگر منظور از امام، رهبر معنوی جامعه باشد (آنطور که همه امامان شیعه چنین بودند) شورا لزومی ندارد، مردم خودشان او را خواهند شناخت اما اگر منظور از امام، ولی امر و زمامدار باشد این امر جز از کانال شورا و بیعت، مشروعیت و مقبولیت پیدا نخواهد کرد... این همان نظام اکثریت است که به صورت دو مرحله‌ای به حکومت اسلامی مشروعیت و مقبولیت می‌بخشد.<sup>۵۸</sup>

این نظریه مورد موافقت اکثر علمای اهل سنت واقع شده تا جایی که به خلافت پیامبر هم سوق می‌دهند ولی به نظر ما این دیدگاه که مشروعیت بخشیدن و اعتبار رهبری و عدم آن، در دست مردم باشد با مبانی اساسی اسلام سازگار نیست زیرا ما معتقدیم اگر

۵۷ - معانی الانبیاء، ص ۹۶.  
۵۸ - شوری و بیعت، ص ۱۰۱.

۵۵ - سورة انعام: ۱۵۳.  
۵۶ - سورة مائده: ۴۴.

فقیه بر جامعه، ولایت دارد، این ولایت برخاسته از نصوص روایی است که دال بر ثبوت ولایت فقیه است و اگر در چارچوب ولایت فقیه و محدوده آن بین فقهای شیعه، اختلاف نظر وجود دارد، در واقع این اختلاف، ناشی از برداشتهایی است که فقها از روایات دارند و همچنین در مورد ولایت پدر و جد و عدول مؤمنین که در محدوده خاصی، اعتبار و مشروعیت دارند، اعتبار همه اینها از طریق روایات به اثبات می‌رسد و اگر این ادله وجود نمی‌داشت هرگز نمی‌توانستیم به مشروعیت این قبیل ولایات هم حکم کنیم، پس مشروعیت و اعتبار ولایت این عده (پدر، جد، عدول مؤمنین، فقیه) و عدم آن، هیچ‌گاه در دست مردم نبوده و نخواهد بود پس اگر مردم متفقاً ولایت و سرپرستی حاکم و ولی امر مسلمین را که از نظر شرعی ثابت شده، — نظیر فقیه جامع الشرایط — نفی کرده و آن را رد کنند، هرگز ولایت آنها از مشروعیت و اعتبار ساقط نمی‌شود، همانگونه که از امام صادق (ع) نقل نمودیم.

و نیز برعکس اگر همه مردم متفقاً ولایت و سرپرستی افرادی را که از نظر شرعی صلاحیت رهبری نداشته و حق حکومت و ولایت بر مردم ندارند، تثبیت کنند هرگز ولایت رهبری آنها مشروعیت پیدا نکرده و اعتبار و قانونیت ندارد. در این باره به روایات زیر توجه فرمائید: عمر بن حنظله از امام صادق (ع) می‌پرسد:

۱ — عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْتَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي ذَنْبٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَا كَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَالْيَ الْفُضَاةِ أَيْجَلُ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكُمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكُمْ إِلَى الطَّاعُوتِ وَمَا بَخْتُمْ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا نَابِنَا لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرِيَهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى: يُرِيدُونَ أَنْ يَحَاكُمْ إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...<sup>۵۹</sup>

درباره دو نفر از اصحاب که در میان آنها در رابطه با قرض یا میراث اختلافی وجود دارد، اینها رسیدگی به کارشان را پیش سلطان و یا قضات حکومت جور می‌برند آیا چنین چیزی جایز است؟

امام می‌فرماید: هر کس رسیدگی به کارهایش را اعم از حق یا باطل، پیش آنها ببرد طاغوت را بر خود حاکم قرار داده است و هر چیزی که طاغوت به نفع او حکم کند گرفتن آن برای او حرام است، اگر چه حق ثابت او باشد زیرا به فرمان طاغوت — که خدا دستور داده از او فرمان نبرند — به حق خود رسیده است، خداوند متعال می‌فرماید: می‌خواهند حکم در کارهای خود را پیش طاغوت ببرند در حالی که بدانها امر شده که به طاغوت کفر بورزند.

.....

۵۹ — وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹، بخشی از حدیث اول.

۲ - عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِلَى أَصْحَابِنَا فَعَالَ: قُلْ لَهُمْ: إِنَّمَا كُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَاوَرُوا فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَا أَنْ تُحَاكُمُوا إِلَى أَخِي مِنْ هَوْلَاءِ الْفَسَاقِ، اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ خَلَالَنَا وَخِرَاقَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا وَإِنَّا كُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَيْنَهُمَا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ.<sup>۶۰</sup>

ابن خدیجه می‌گوید: حضرت ابوعبدالله (ع) مرا پیش اصحابمان فرستاد و فرمود: به آنها بگو موقعی که در میان شما خصومت یا اختلافی در چیزی از اخذ و عطا پیش می‌آید، مبدا رسیدگی بدان را پیش یکی از این فاسقان ببرید، بلکه در میان خود مردی را که به حلال و حرام ما آشنایی دارد، حکم قرار دهید که من چنین شخصی را برای شما قاضی قرار داده‌ام مبدا برخی از شما سلطان جائر را به حکمیت در کارهای خود برگزیند.

۳ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدِ السَّابِيِّ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ (ع) وَهُوَ فِي السَّجَنِ: وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ يَا عَلِيُّ مِمَّنْ تَأْخُذُ مَعَالِمَ دِينِكَ، لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ غَيْرِ شَيْعَتِنَا فَإِنَّكَ إِن تَعَدَّيْتَهُمْ أَخَذَتْ دِينَكَ عَنِ الْخَائِنِينَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانُوا أَمَا نَاتِيَهُمْ...<sup>۶۱</sup>

علی بن سؤید سابی می‌گوید: حضرت موسی بن جعفر (ع) هنگامی که در زندان بود به من چنین نوشت: ای علی اما اینکه گفتی معارف دینمان را از چه کسی اخذ کنیم؟ معارف دینی خود را بجز از شیعیان ما از کس دیگری اخذ نکن والا دینت را از خیانتکارانی که به خدا و پیامبرش خیانت کردند گرفته‌ای.

و از این قبیل روایات به دست می‌آید که مردم در مشروع ساختن حاکمیت یک حاکم غیر مشروع و یا سلب مشروعیت و اعتبار از حاکم قانونی و مشروع، نقش ندارند.



۶۰ - همان، ج ۱۸، ص ۱۰۰، حدیث ۶.

۶۱ - همان، ج ۱۸، ص ۱۰۹، حدیث ۴۲.



این اولین بانگ بلند است که در این آیه گوشزد شده و این فریاد بر سر شیطان بزرگ ادامه دارد و مسلمانان باید تا فرو نشستن فتنه و شرک به جدال و ستیز با شرک و کفر جهانی تداوم بخشند.

در پایان به این نتیجه می‌رسیم که:

اگر ایرانیان مسلمان و امت به پا خاسته کشور ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در سرزمین مکه به هنگام حج هم آواز شده و بانگ پرطنین خویش را علیه شرک و الحاد جهانی سرمی‌دهند اینکار را نمی‌توان از نگاه هیچ مفسر و فقیهی از فریقین، به حساب جدالی گذاشت که خدا درباره آن فرموده است: **وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ**. بلکه این کار فریاد برائت و بی‌زاری است که از آسمان برآمده و بر دل پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نشست و او به نوبه خود این فریاد درونی را به گوش هوش علی (علیه السلام) رسانید و علی (ع) نیز این آوای شرک برانداز را بر مشرکان برخواند. ما نیز همواره این ندا را در هر جا و هر نقطه سرمی‌دهیم که کفر و شرک و الحاد نابود باد، مرگ بر استکبار ابلیسی جهان و شیاطین انس و جن و به خصوص مرگ بر شیطان بزرگ، امریکا و مرگ بر فرزند نامشروع او صهیونیسم.





حضرت آية الله العظمى

سيد شهاب الدين مرعشى نجفى (قدس الله روحه)

## نسب شریف ایشان

نسب اوباسی و چند واسطه به حضرت میّد الساجدین علی بن الحسین (علیهما السلام) منتهی می‌گردد.<sup>۱</sup>

مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد صادق (علامه) معروف به صدر الشریعه در سال ۱۳۴۸ نسب نامه ایشان را در قم به نظم کشیده که به ضمیمه «افاضات النجفیة» چاپ شده است.<sup>۲</sup>

خاندان مرعشی از بزرگترین خانواده‌های علویین است که از میان آنان، علما، حکما، وزرا، اطبا و ریاضیدانان برخاسته که شرح حال آنان در کتب زیر آمده است:

- ۱- روضة الصفا، میرخواند؛
- ۲- حبیب السیر، خواند میر؛
- ۳- عالم آرای عباسی، اسکندریبگ ترکمان منشی دربار شاه عباس اول؛
- ۴- مجالس المؤمنین، شهید تستری؛
- ۵- تاریخ طبرستان، سید ظهیر الدین مرعشی؛
- ۶- ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی اصفهانی؛
- ۷- انساب سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور سمعانی؛
- ۸- ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس؛
- ۹- اعیان المرعشیین، آیه الله مرعشی؛
- ۱۰- التدوین فی جبال شروین، اعتماد السلطنه؛
- ۱۱- آثار الشیعة الامامیة، عبدالعزیز صاحب جواهر؛
- ۱۲- تاریخ سادات مرعشی، دکتر ستوده؛
- ۱۳- مجمع التواریخ، سید محمد خلیل مرعشی؛
- ۱۴- دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۲۱۹؛

.....

۱- رک: خلاصه مفاتیح، چاپ تهران، کتابفروشی حافظ.

۲- رک: گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۳۷-۳۹.



۱۵ - مقدمه لباب الانساب به قلم آیت الله فقید.

مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی کتبی را که در زمینه نسب مرعشون تألیف شده در الذریعة ج ۳ ص ۹۶ و ج ۴ ص ۴۱۰ - ۴۱۲ آورده است.

مرحوم آیه الله مرعشی، بزرگی و بزرگواری را از اجداد طاهرین خود که از سادات اصیل و صحیح النسب ایران (سادات مرعشی) به شمار می‌روند به ارث برده و شخصیت و مقام عظیمی را دارا بود و در بسیاری از کشورهای اسلامی و مراکز علمی جهان شهرت و معروفیت چشم‌گیری داشت. جد معظم له نسبش به سیده جلیله آغا بیگم دختر شاه عباس صفوی منتهی می‌شود و پدر ایشان آیه الله سید شمس‌الدین محمود، از علماء بزرگ نجف و صاحب تألیفات و از شاگردان آخوند خراسانی و آقا سید محمد کاظم یزدی و فاضل شریانی و حاج شیخ محمد حسن مامقانی و شیخ الشریعه اصفهانی و... بوده است که در سال ۱۳۳۸ ق از دنیا رفته است. آیت الله فقید در مورد پدر خود می‌نویسد: کان فقیهاً أصولياً محدثاً مفسراً متکلماً حکیماً نسابه شهيراً ریاضیاً حبسوباً رجالیاً متبحراً فی العلوم الغریبة والشوارد و... و جد ایشان مرحوم سید علی معروف به سید الاطباء و سید الحکما از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری بود؛ گویند او اول کسی بود که دندان مصنوعی را اختراع کرد. آیت الله مرعشی (ره) درباره جد خود نوشته‌اند: کان هذا الشریف الجلیل من نوابغ الزمان و اعاجیب الدهر فی الفقه و الاصولین و الحدیث و الرجال و التاریخ و النسب و الجفر و الرمل و المثلاث و الاوقاف و کانت له ید طولی فی العلوم الشمسیة و القمریة و الزحلیة و...<sup>۴</sup>

## تولد

معظم له صبح روز پنجشنبه بیستم صفر ۱۳۱۵ قمری در نجف اشرف در بیت تقوا و دانش چشم به جهان گشود و در مهد تربیت والد دانشمند و خال گرام خود، مرحوم علامه حجة الاسلام و المسلمین حاج سید حسین خوئی رشد و نما کرد.

## تحصیلات

وی در آغاز به تحصیل علوم جدید و مقداری طب قدیم و سپس به تحصیل علوم رایج حوزوی پرداخت و مقدمات علوم ادبیه را از سلمان زمان، شیخ مرتضی طالقانی و والد

.....

۴ - همان، ص ۱۳۶.

۳ - لباب الانساب، ج ۱، مقدمه، ص ۱۳۷.

---

محترمشان مرحوم سید شمس‌الدین محمود مرعشی و علم تجوید را از شیخ نورالدین شافعی بکتاشی و علم انساب را از مرحوم پدر و سید محمد رضا صائغ بحرانی و دیگران فرا گرفت. علم تفسیر را از مرحوم والد و نیز عالم زاهد شیخ محمد حسین بن محمد خلیل شیرازی عسگری و متون فقه و اصول را از همو و میرزا محمد علی مدرسی چهاردهی رشتی - صاحب کتاب شرح القبله - و آقا میرزا محمود شیرازی و آقا شیخ محمد حسین قاجاری تهرانی نجفی و فقه و اصول استدلالی را از محضر پرفیض مرحوم آیت الله آقا ضیاء‌الدین عراقی و مرحوم آیت الله شیخ مهدی مازندرانی فرا گرفت و از درس آیه الله سید حسن صدر در فقه و حدیث و رجال و درایه، و از محضر مرحوم شیخ مهدی خالصی - صاحب حاشیه کفایة الاصول - در اصول استفاده نموده و بدین ترتیب پایه‌های علمی خود را استوار و تکمیل کرد.

معظم له علم کلام را از محضر مرحوم علامه محمد جواد بلاغی صاحب تفسیر آلاء الرحمن و... و علامه شیخ محمد اسماعیل محلاتی و ریاضیات را از شیخ یاسین علیشاه هندی و میرزا محمود اهری آموخت.

### هجرت به تهران

در سال ۱۳۴۲ قمری به تهران رفته ز یک سال در آنجا اقامت گزید و عرفان و علوم عقلیه را از محضر مرحوم آیه الله میرزا مهدی آشتیانی (م ۱۳۷۲ ق) و میرزا طاهر تنکابنی فرا گرفته و ریاضیات را نزد میرزا حیدرعلی نائینی و دیگران تکمیل کرد. در این سفر از حضرت آیه الله آقا حسین نجم‌آبادی و آیه الله حاج شیخ عبدالنبی نوری نیز بهره‌ها گرفت.

### اقامت در قم

معظم له پس از پایان علم آموزی در محضر اساتید بزرگ علم و دانش در سال ۱۳۴۳ قمری وارد قم شده و در مأمّن و عش آل محمد (ص) رحل اقامت افکند و ضمن استفاده از دروس مرحوم آیه الله العظمی حائری و مرحوم آیه الله حاج شیخ مهدی حکمی قمی و مرحوم آیه الله میر سید علی کاشانی و حاج میرزا علی اکبر مدرس یزدی معروف به حکیم الهی (م ۱۳۴۴ ق)... بر کرسی تدریس نشست.

معظم له پس از فوت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی به سهم خود در اداره حوزه مقدسه قم شرکت جست. او و دیگر بزرگان حوزه با زحمت فراوان و تلاشی بسیار این امانت

---

بزرگ الهی را در شرایط حساس آن روز - که از هر سونقشه برای نابودی نظام روحانیت و حوزه جوان قم کشیده می‌شد - حفظ کردند.

### اقامه جماعت

معظم له علاوه بر مرجعیت و ارتباط دائم با علما و طلاب حوزه در شبانه روز سه نوبت در صحن مطهر حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) اقامه جماعت می‌نمودند و نماز ایشان از پر جمعیت‌ترین نمازهای شهر مقدس قم محسوب می‌شد.

اهتمام فقید سعید به انجام این فریضه بزرگ - که عمود دین محسوب می‌شود - به حدی بود که بسیار اتفاق می‌افتاد پیش از باز شدن دربهای حرم وی به آنجا رسیده و برای باز شدن دربها جهت انجام فریضه صبح به انتظار می‌نشست.

در نمازهای عیدی که به وسیله ایشان منعقد می‌شد همواره جمعیت انبوهی با چنان اشتیاق زائد الوصفی که گاهی امتداد صفها تا خیابانهای اطراف ادامه پیدا می‌کرد حضور بهم می‌رساندند.

### موقعیت علمی معظم له

ایشان علاوه بر فقه و اصول و منطق و کلام و فلسفه در علم رجال و درایه و بویژه علم انساب از تبحر خاصی برخوردار بودند. با رحلت معظم له بیم آن می‌رود که این علم به فراموشی سپرده شود گو اینکه ایشان تنی چند از آقایانی را که علاقه به اینگونه علوم دارند تشویق فرمودند تا این علوم را دنبال کنند.

از همان سال ۱۳۴۳ ق که در شهر علمی و مذهبی قم متوطن شدند تا آخرین روزهای عمرشان آنی از تدریس و تربیت طلاب و ارشاد مردم غافل نبودند تا آنجا که پس از مرحوم آیه الله العظمی بروجردی یکی از مراجع قم به شمار می‌رفتند.

در زمان حکومت رضاخان و فشار او برای نابودی حوزه علمی نوپا و کوچک آن وقت به فرموده خودشان شبها لحظه‌ای استراحت نداشته و همواره طلاب را تشویق و ترغیب به ادامه تحصیل می‌نمودند. از تدریس دوره مقدمات و سطح و خارج ایشان اکثر مشاهیر و بزرگان و علما و فضلا، پیش از انقلاب و پس از آن بهره برده و چندین دوره خارج فقه و اصول - مدتی در مدرسه فیضیه و مدتی در بقعه روی آب انبار صحن کوچک حضرت معصومه (ع) که فعلاً راهروی آن صحن به مسجد اعظم است و نیز پس از رحلت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی

---



در شبستان روبروی ایوان آئینه صحن بزرگ حضرت معصومه (سلام الله علیها) - تدریس نمودند، این اواخر نیز در مسجد بزرگ بالا سر حرم مطهر، هر روزه بیش از چند صد نفر در درس خارج فقه ایشان حاضر می شدند و خارج اصول را نیز عصرها در منزل تدریس می فرمودند.

ایشان در علوم و فنون مختلف اسلامی رساله ها و کتابهای بسیاری به رشته تحریر درآوردند، این آثار شاید با محاسبه رساله های کوچک از دوست رساله و کتاب تجاوز کند که بسیاری از آنها مستقلاً و یا در مقدمه بعضی از کتابها به چاپ رسیده است و امیدواریم بزودی بقیه آنها بخصوص آثار بزرگ ایشان چاپ و در اختیار مشتاقان قرار گیرد.

فقید سعید به زبانهای فارسی، عربی و آذری تسلط کامل داشته و دارای قلمی استوار و بیانی شیرین و جذاب بود، آثار علمی ایشان به تسلط وی بر سخن آوری به روشنی گواهی می دهد.

#### بخشی از کارنامه خدماتی معظم له

الف - ایشان تعداد بسیاری مدرسه و مسجد و کتابخانه در قم بنا کردند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود:

۱ - مدرسه مهدیه، خیابان باجک، مقابل تلفنخانه، کوی یزدیها، بانی این مدرسه مرحوم حاج مهدی ایرانی و متولی آن آقای علی ایرانی است و سال تأسیس آن ذی قعدة ۱۳۷۶ می باشد. طبق نظر واقف، اداره مدرسه تحت نظر مرحوم آیه الله مرعشی بود و توسط ایشان تعمیرات و خرید لوازم انجام شده است. مساحت مدرسه در حدود ۴۵۰ متر است که ۳۰۰ متر آن زیر بناست و دارای ۳۵ حجره، جهت سکونت آقایان طلاب می باشد. کتابخانه این مدرسه حدود ۲۰۰۰ جلد کتاب دارد که توسط آن فقید سعید تهیه شده است.

۲ - مدرسه مؤمنیه، خیابان چهارمردان، چهارراه سجادیه، کوی سفید آب، که مدرسه بزرگ و مجلسی است، در تأمین مخارج ساختمانی این مدرسه مرحوم آقای حاج حبیب الله یزدان سپاس سهم بسزایی داشت، این مدرسه در سال ۱۳۸۹ ق تأسیس شده است. البته این مکان قبلاً مدرسه و بانی آن میرزا مؤمن خان بوده است ولی بر اثر مرور زمان از بین رفته بود که توسط معظم له بصورت فعلی درآمد، ساختمان مدرسه دو طبقه و دارای ۷۶ حجره و مجموعاً ظرفیت ۲۲۲ نفر را دارد. مساحت آن ۲۰۱۶ متر است که ۱۱۷۶ متر آن زیر بنا و ۸۴۰ متر آن حیاط مدرسه است. کتابخانه این مدرسه در حدود ۳۵۰۰ جلد

کتاب دارد.

۳ - مدرسه شهابیه، خیابان امام، مقابل دارائی؛ این مدرسه در رژیم طاغوت سینما بود که به دست جوانان مبارز شهر منفجر و سپس به امر معظم له خریداری گردید و بصورت مدرسه علمیه درآمد. این مدرسه در سال ۱۴۰۰ ق تأسیس شد. مساحت آن ۴۷۵ متر است که ۳۳۳ متر آن زیربنا و ۳ طبقه (غیر از زیرزمین) و دارای ۳۸ حجره جهت سکونت طلاب می باشد. همچنین مشتمل بر کتابخانه و مدرس و دو سالن جهت تدریس و سخنرانی و چاپخانه و اورژانس و دفتر انتشارات و کتابخانه است.

۴ - مدرسه مرعشیه، واقع در خیابان ارم، روبروی کتابخانه معظم له است که زمین آن را مرحوم آقای حاج عباس فنائیان وقف کرد و در سال ۱۳۸۳ ق تأسیس شد، مساحت آن ۴۲۰ متر است که ۶۶۰ متر زیر بنا و غیر از زیرزمین سه طبقه دارد و ۱۶۰ متر آن حیاط مدرسه است. این مدرسه دارای ۳۷ حجره و نیز دارای مدرس می باشد، هر ساله در این مدرسه ایام عزاداری امام حسین (ع) ده شب مجلس سوگواری برگزار می شود.<sup>۵</sup>

۵ - حسینیه آیه الله مرعشی، جنب منزل ایشان که به امر معظم له و از ثلث مرحوم حاج غلامحسین اسلامبولچی ساخته شد و در اعیاد اسلامی و موالیذ و فیات ائمه (ع) مورد استفاده قرار می گیرد. هم اکنون روزانه آقایان مدرسین از بامداد تا غروب در آن به تدریس اشتغال دارند.

۶ - کتابخانه و قرائتخانه آیه الله مرعشی، خیابان ارم که در سال ۱۳۵۳ ش / ۱۳۹۴ ق روز نیمه شعبان رسماً گشایش یافت. این کتابخانه عظیم ۳۵۰۰ متر مساحت و ۲۵۰۰ متر زیر بنا دارد و دارای چهار طبقه و سالنهای متعدد می باشد و گنجایش صدها نفر را دارد و هم اینک بیش از سیصد هزار جلد کتاب دارد که تعداد بیست و پنج هزار جلد آن از کتب نفیس خطی می باشد که بسیاری از آنها از نفاست خاصی برخوردار و برخی منحصر به فرد می باشد این کتابخانه از نظر کمیت و کیفیت یکی از مهمترین کتابخانه های ایران بلکه جهان به شمار می رود و همواره خدمات شایانی به محققین و دانشمندان عالم اسلام ارائه کرده است. برای معرفی کتابهای این کتابخانه تا کنون هیچجده جلد فهرست به کوشش کتابشناس عالیقدر جناب آقای سید احمد حسینی اشکوری زیر نظر آیه الله زاده مرعشی که خود یکی از کتاب شناسان بنام کشور است انتشار یافته است و اخیراً مرکز دایرة المعارف

.....

۵ - توضیح بیشتر در: تاریخچه مدارس دینی جمهوری اسلامی ایران از نگارنده.

بزرگ اسلامی فهرست اعلام فهرستهای کتب خطی ۱- ۱۶ رتبه کرده است. این مجلدات فهرست تنها حدود ثلث کتب کتابخانه می باشد و امید می رود بزودی سایر کتابهای این مرکز بزرگ علمی نیز معرفی و در معرض استفاده محققان قرار گیرد.<sup>۷</sup>

در اهمیت این کتابخانه سند زیر از رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (اعلی الله کلمته) کافی است:

در اینجا بی مناسبت نیست به قسمتی از گفتار آن فقیه سعید در رابطه با دولت استعماری انگلستان و غارت کتب اسلامی توسط آنها اشاره نمایم. آیه الله مرعشی نجفی، ضمن یادآوری روزهای تحصیل خود نقل کردند:

آن وقتها من در مدرسه قوام که در محله «مشرق» نجف واقع است حجره داشتم. یک روز از مدرسه، به قصد بازار که جنب صحن علوی بود حرکت کردم. ابتدای بازار ناگهان چشمم به زنی خورد که کنار دیوار نشسته بود و تخم مرغ می فروخت، برای خرید تخم مرغ به طرف زن رفتم و با تعجب از زیر چادر زن، گوشه کتابی را دیدم شدیداً حس کنجکاوی ام تحریک شد، به طوری که مدتی خیره به کتاب نگاه کردم. حالا دیگر قسمت بیشتری از کتاب از زیر چادر زن بیرون آمده بود، طاقت نیاوردم و

.....

۷- برای اطلاع بیشتر از کتابخانه آیه الله مرعشی رک: مجله آینه پژوهش، ش اول، ص ۶۱- ۷۳

### ۳۳۱. شرح

جنب در سررشت و زیر نام ابره پدیده

کتاب حضرت آیت مرعشی نجفی است که در آن به ذکر آن کتاب و شرح آن کتاب گفته و نیز این است. کتب غیر اعلام شده و کتاب مرعشی و علی آن که در زمان جنگ هجدهم و ایران باشد. از قلم طبع مرکز حفاظت آثار کهن است که کتابها در صحن نجف و در کتبخانه آن کتاب پیدا کردید است. جنب در رفته باشد آنچه را که آن کتابها اشیاء طرد به بهترین وجه تمام آورید. جنب جز آن رسم و رواج به هر دو روش سخن که در آن زمان در میان آن در امر کتابخانه و کتاب و کتابخانه طبع آن کتاب در صحن کتاب است. بهترین فرزند کسی که آن کتابها در این امر جاری بود باشد. بر روی زودتر با سفارش آن کتاب در هر دو رسم و رواج در هر دو رسم و رواج در این کتابها است. این است آنچه در این زمینه گفته

میرزا آقا میرزا حضرت است در این روش و با وجود آنکه در این زمینه

نامیده از این جنب که در آن زمان در هر دو رسم و رواج در هر دو رسم و رواج در این کتابها است. این است آنچه در این زمینه گفته

۷۶/۱۲/۲۴



پرسیدم: این چیست؟

زن همانطور که تخم مرغها را با احتیاط جا بجا می‌کرد، خونسردانه نگاهی به من انداخت و گفت:

کتابه، فروشی هست.

کتاب را از دست زن گرفتم و عنوان آن را خواندم و با حیرت تمام متوجه شدم که نسخه نایاب ریاض العلمای علامه میرزا عبدالله افندی است که احدی آن را در اختیار ندارد؛ مثل یعقوبی که یوسفش را پیدا کرده باشد با شور و شغفی وصف ناشدنی به زن گفتم این را چند می‌فروشی؟

زن گفت: پنج روپیه.

و من گفتم: تمام دارایی من صد روپیه است که حاضرم برای این کتاب بدهم وزن تخم مرغ فروش با خوشحالی پذیرفت. در همین حین سر و کله کاظم دجیلی پیدا شد. این کاظم، دلال کتاب بود و برای انگلیسی‌ها کار می‌کرد. نسخه‌های نایاب و کتابهای قدیمی را به هر طریقی به چنگ می‌آورد و توسط حاکم انگلیسی نجف که گویا اسمش «میجر» بود به کتابخانه لندن می‌فرستاد. و این میجر اولین حاکم انگلیسی بود که در نجف به کار حکومت گماشته شد.

کاظم دلال کتاب را به زور از دست من گرفت و به زن گفت: من بیشتر می‌خرم و مبلغی خیلی بالاتر از آنچه من پیشنهاد کرده بودم به زن پیشنهاد کرد. در آن لحظه من اندوهگین رو کردم به سمت حرم شریف امیرالمؤمنین (ع) و آهسته گفتم: آقا جان من می‌خواهم با این کتاب به شما خدمت کنم، پس راضی نباشید این کتاب از دست برود.

هنوز کلامم تمام نشده بود که زن تخم مرغ فروش رو کرد به دلال و گفت: به تو نمی‌فروشم، این کتاب مال این آقا است. و کاظم شکست خورده و عصبانی از آنجا دور شد. پس من به زن گفتم: بلند شو برویم تا پول کتاب را بدهم، زن همراه من به مدرسه آمد، در حجره بیشتر از ۲۰ روپیه نداشتم تمام لباسهای کهنه و قدیمی ام را با ساعتی که داشتم برداشتم و همراه زن به دکان حاج حسین شیش که دلال لباس بود رفتم و همه را به او دادم تا برایم بفروشد. او هم بلافاصله دست به کار شد و با داد و فریاد مشتریها را خبر کرد تا آنها را به طریقی بفروشد. و در این بین زن تخم مرغ فروش مرتب نق می‌زد و غرغر می‌کرد که: آقا خیلی ما رو معطل کردی، اون بابا پول نقد می‌داد. ساعت و لباسهای نو و کهنه که فروش رفت، باز هم صد روپیه جور نشد ناچار به طرف مدرسه راه افتادم وزن تخم مرغ فروش هم

غرضکنان به دنبال آمد. در مدرسه شروع کردم به قرض گرفتن از دوستان طلبه‌ام. از یکی پنج روپیه، از یکی ده روپیه و از دیگری پانزده روپیه و... تا اینکه پول جور شد و زن کتاب را به من داد و به راه خود رفت و من در آن لحظه از شادی دست یافتن به آن کتاب عظیم در پوست خود نمی‌گنجیدم.

یک ساعتی از ختم معامله نگذشته بود که کاظم دلّال همراه شرطه‌ها به مدرسه حمله کردند و مرا دستگیر کرده و پیش حاکم انگلیسی (میجر) بردند. میجر مرا به سرقت کتاب متهم کرد و با زبان انگلیسی عربده‌ها کشید و چیزهایی گفت که من فکر می‌کنم بیشترش فحش و ناسزا بود. از فحش و ناسزا طرفی نیست و دستور داد تا مرا به زندان بیاورند. آن شب در زندان مدام با خدا راز و نیاز می‌کردم که کتاب در مخفیگاهش محفوظ بماند.

روز بعد مرجع بزرگ آن وقت حاج میرزا فتح‌الله نمازی که به شیخ الشریعه شهرت داشت و میرزا مهدی پسر آخوند صاحب کفایه، جماعتی را برای آزادی من به نزد حاکم شهر فرستادند. بالاخره نتیجه کار این شد که من از زندان آزاد شوم با این شرط که در مدت یک ماه کتاب را به میجر تسلیم کنم.

پس از آزادی از زندان به سرعت به مدرسه رفتم و همه دوستان طلبه‌ام را جمع کردم و گفتم: باید کار مهمی انجام بدهیم که خدمت به شریعت است. طلبه‌ها گفتند: چه کاری؟

و من گفتم: باید از این کتاب نسخه برداری کنیم. این دو، جزء دوم و سوم از ده جزء این کتاب بزرگ است که با حاء مهمله و لفظ حسن شروع می‌شود. طلبه‌ها با شور و شوق شروع به نسخه برداری و مقابله کردند؛ به طوری که قبل از مهلت مقرر الحمدالله کار به پایان رسید و نسخه دوم آماده شد. اما من هر چه با خودم فکر می‌کردم نمی‌توانستم خودم را راضی کنم که آن کتاب را به میجر تحویل بدهم. در این مورد خیلی فکر کردم و با خودم سر و کله زدم تا اینکه یک روز کتاب را برداشتم و به خانه شیخ الشریعه رفتم و گفتم: شما امروز مرجع مسلمین هستید و این هم کتابی است که مثل و نمونه‌اش در جهان مسلمین پیدا نمی‌شود و حالا یک آدم انگلیسی می‌خواهد این را تصاحب کند.

شیخ الشریعه وقتی کتاب را دید بلند شد و نشست و چند بار این کار را تکرار کرد و پرسید این همان کتاب است؟  
گفتم: بله.

شیخ الشریعه گفت: الله اکبر، لا اله الا الله... وبعد کتاب را از من گرفت و تا انتهای مهلت مقرر پهلوی خودش نگهداشت. اما گفتنی اینکه قبل از پایان مهلت با یک قیام و هجوم مردمی که به سرکردگی حاج نجم بقال صورت گرفت حاکم انگلیسی یعنی میجر به قتل رسید و کتاب در خانه شیخ الشریعه باقی ماند و بعد از فوت ایشان به ورثه منتقل شد که من پس از آن دیگر اطلاعی از این کتاب ندارم. اما از نسخه‌ای که طلبه‌ها با مشارکت هم تهیه کرده بودند و پیش من بود، ۱۲ نسخه دیگر استنساخ شد که از آن جمله نسخه آیه الله سید حسن صدر، و نسخه آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین است همچنین نسخه‌های دیگری که نزد افراد دیگری است. و نسخه ما امروز در کتابخانه ما در شهر قم است که البته بنده در قم جزء دیگری را پیدا کردم که آن هم الآن در کتابخانه ماست و این واقعه‌ای که تعریف کردم تاریخ وقوعش بین سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ هجری قمری می‌باشد.<sup>۶</sup>

ب- کوشش در طبع و نشر آثار مخطوط پیشینیان.

ج- بیش از صدها مسجد و حسینیه که در قم و سایر شهرستانها به امر ایشان و با مساعدتهای ارزنده معظم له ساخته شده است.

د- درمانگاه جدا در بیمارستان نکوئی قم و بیمارستان کامکار قم که مرحوم کامکار با اجازه ایشان ساخته و نیز زمینی در میدان امام که آن را مرحوم حاج آقا طاهری قزوینی به معظم له واگذار کرده و توسط ایشان برای امور خیریه وقف شده و هم اکنون به صورت مرکز بهزیستی ساخته شده و از آن بهره‌برداری می‌شود.

ه- کوی طلاب بنام کوی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی که قبل از پیروزی انقلاب در قطعات بزرگ و کوچک بصورت یک شهرک - واقع در خیابان طالقانی قم (آذر سابق) بعد از پمپ بنزین - ساخته شده و از سوی معظم له در اختیار آقایان طلاب قرار گرفته است.

خدمات دیگر معظم له بسیار است که ذکر یکایک آنها در حوصله این مقال نیست.

### مناصب افتخاری در مشاهد مشرفه

معظم له دارای منصب خدمت افتخاری در حرم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و

.....

۶- خبرنامه فرهنگی، اجتماعی سازمان تبلیغات اسلامی، شماره ۱۹.



منصب تدریس و خدمت افتخاری در حرم امام حسین (ع) و منصب تدریس و نقابت سادات و خدمت افتخاری در حرم ابوالفضل (ع) و منصب خدمت افتخاری در حرم احمد بن موسی بن جعفر در شیراز ، حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) ، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری ، بقعه سید جلال الدین اشرف از نوادگان امام موسی بن جعفر (ع) و نیز در حرم علی بن امام محمد الباقر (ع) در مشهد اردهال کاشان، بودند.

### تألیفات و تصنیفات

از ایشان آثار گرانبھائی در علوم مختلف اسلامی به یادگار مانده است که به ذکر نام آنها می پردازیم:

#### الف: اصول

- ۱- الهدایة فی شرح الکفایة
- ۲- مصباح الهدایة فی شوارح الکفایة، که حاشیه مختصری بر کفایة الاصول آخوند خراسانی است
- ۳- حاشیة معالم الاصول
- ۴- حاشیه بر قوانین الاصول (ناتمام)
- ۵- حاشیه بر فرائد
- ۶- مسارج الافکار فی حل مطارح الانظار، حاشیه ای است بر تقریرات اصولی علامه شیخ مرتضی انصاری (ره).

#### ب: فقه

- ۷- حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری
- ۸- حاشیه بر کتاب وسیلة النجاة مرحوم آية الله سید ابوالحسن اصفهانی
- ۹- رساله ای در اثبات حلیت لباس مشکوک
- ۱۰- رساله ای در بیع بشرط
- ۱۱- حاشیه مختصری بر شرح لمعه
- ۱۲- اجوبة المسائل الرازیة، در رابطه با نجاست الكل، جواز عکاسی با آلات متداول و جواز تشریح اجساد.

- ۱۳ - مناسک الحج.
- ۱۴ - رساله عملیة توضیح المسائل، این کتاب تا کنون بیش از پنجاه و چند بار چاپ شده است.
- ۱۵ - الصناعات الفقهیه.
- ۱۶ - غایة القصوی لمن رام التمسک بالعروة الوثقی، حاشیه ای بر عروه است که دو جلد آن در قم چاپ شده است.
- ۱۷ - رساله ای در بیع خیاری، این رساله را به خواهش یکی از شاگردان خود نوشته است.
- ۱۸ - رساله نخبة الاحکام، فارسی که در تهران چاپ شده است.
- ۱۹ - الشموس الطالعة (رساله عملیه بزبان عربی) سه جزء آن تا کنون چاپ شده است.
- ۲۰ - هداية الناسکین یا مناسک، چاپ شده است.
- ۲۱ - مصباح الناسکین در مسائل و آداب حج که چاپ شده و بزرگترین و مفصل ترین کتاب در مناسک حج است.
- ۲۲ - سبیل النجاة، این کتاب اولین رساله عملیه معظم له می باشد که در سال ۱۳۷۰ هجری قمری به چاپ رسیده است و یک سال بعد توضیح المسائل را چاپ کردند.
- ۲۳ - راهنمایی سفر مکه و مدینه که به همت مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ رضا سراج از علماء تهران در تهران به چاپ رسیده است.
- ۲۴ - المصطلحات الفقهیة، در شرح الفاظ رایج بین فقهاء و مجتهدان و محدثان.
- ۲۵ - منهاج المؤمنین (رساله عملیه) توسط سید عادل علوی جمع آوری و در دو مجلد به زبان عربی چاپ شده است.

#### ج: تفسیر و علوم قرآن

- ۲۶ - مقدمة التفسیر.
- ۲۷ - حاشیه بر تفسیر بیضاوی، تألیف قاضی ناصرالدین بیضاوی موسوم به انوار التنزیل.
- ۲۸ - التجوید مشتمل بر فوائد مهم علم تجوید.
- ۲۹ - الرد علی مدعی التحریف (رد بر کتاب فصل الخطاب، نوشته علامه محدث

نوری).

۳۰ - مقدمه‌ای بر کتاب الدر المنثور جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، شامل فوائد تفسیری و اختلاف سلیقه مفسرین و فوائد مهم دیگری که به ضمیمه این کتاب در تهران چاپ شده است.

د: حدیث

۳۱ - حدیث کساء و حدیث سلسله الذهب، در سال ۱۳۵۶ ق چاپ شده است.  
۳۲ - مفتاح احادیث الشیعة (نا تمام) که شامل تعیین موارد احادیث و مواضع آنها می‌باشد. این کتاب تحت اشراف معظم له و با همکاری عده‌ای از افاضل حوزه تهیه شده است.

۳۳ - حاشیه بر کتاب الفصول المهمة شیخ حر عاملی.

ه: انساب، رجال و تراجم

۳۴ - مشجرات آل الرسول، کتاب بزرگی است، شامل انساب کلیه علویان و سادات در ممالک دنیا در ۴ جلد که به صورت نمودار درختی تهیه شده است، خود ایشان می‌فرمود: این کتاب نزد من مثل عمر عزیز است.

۳۵ - المسلسلات فی ذکر الاجازات، ۳ جزء، جزء اول در اجازات امامیه، جزء دوم در اجازات عامه که به معظم له داده‌اند، جزء سوم در اجازات علماء زیدیه است. این کتاب به همت فرزند ایشان حجة الاسلام دکتر سید محمود مرعشی بزودی از چاپ خارج می‌شود و این کتاب یکی از بزرگترین آثار در اجازات علماء است، که زندگی نامه مشایخ اجازه را هم در بر گرفته و با اصل اجازات در دو مجلد به طبع می‌رسد.

۳۶ - مستدرک کتاب شهداء الفضیله تألیف علامه امینی (شهداء الفضیله حاوی شرح حال بیش از یکصد و سی عالم شهید جهان تشیع از قرن چهارم تا قرن چهاردهم می‌باشد).

۳۷ - مزارات علویین در ذکر قبور سادات و علویین در اقطار عالم.

۳۸ - طبقات النسایین، ۲ جلد شامل شرح حال علماء علم نسب (مثل عباس عموی پیامبر، عقیل، ابوبکر، کمیت، ابن المهلوس، سید علی بن احمد عقیقی، ابن معیة، میربزرگ مرعشی و...) از صدر اسلام تا کنون؛ این کتاب نیز یکی از آثار بزرگ ایشان بوده و تا کنون چنین کتابی با این تفصیل در طبقات نسایین نوشته نشده



است.

- ۳۹ - اعیان المرعشیین مشتمل بر شرح احوال بزرگان این سلسله جلیله از فقها و علما و حکما و متکلمین و فلاسفه و محدثین و امرا و ملوک و وزرا .
- ۴۰ - الفوائد الرجالیه شامل فوائد مهم رجالی که از درس اساتید خود سید ابوتراب خوانساری و سید حسن صدر استفاده کرده است.
- ۴۱ - منهج الرشاد فی ترجمة فاضل الجواد همراه مسالک الافهام چاپ شده است.
- ۴۲ - مطلع البدرین در احوال صاحب مجمع البحرین ، ضمن مجمع البحرین در سال ۱۳۷۹ هـ ق به چاپ رسیده است.
- ۴۳ - لؤلؤة الصدف فی ترجمة المرحوم محمد اشرف صاحب فضائل السادات که اول همین کتاب چاپ شده است.
- ۴۴ - کاشفة الحال فی ترجمة صاحب خزانه الخیال (مرحوم علامه محمّد مؤمن جزائری) به چاپ رسیده است.
- ۴۵ - هدیه ذوی الفضل والنهی در ترجمة مولی محمد علم الهدی که با کتاب معادن الحکمة چاپ شده است.
- ۴۶ - رساله وسیلة المعاد فی مناقب شیخنا الاستاد، شرح حال حاج شیخ محمد جواد بلاغی که با کتاب رحلة المدرسیه مرحوم بلاغی در سال ۱۳۸۳ ق در تهران چاپ شده است.
- ۴۷ - کلمة طریفة فی ترجمة شیخ محمد جعفر (با شیخ علی نقی کمره ای) شیخ الاسلام اصفهان که با کتاب تحفه شاهی در ۱۳۸۰ ق چاپ شده است.
- ۴۸ - رساله مفرج الکروب فی ترجمة صاحب ارشاد القلوب، با ترجمه ارشاد القلوب که توسط آقای سید هدایه الله مسترحمی انجام شده، در ۱۳۷۸ ق چاپ شده است.
- ۴۹ - اللئالی المنتظمه والدرر الثمینه در ترجمة علامه حلی وقاضی روزبهان و سلطان خدا بنده که با جلد اول احقاق الحق به طبع رسیده است.
- ۵۰ - سبع البلابل در ترجمة صاحب وسائل که همراه کتاب اثبات الهداة بالتصوص والمعجزات به چاپ رسیده است.
- ۵۱ - رساله در ترجمه مرحوم آیه الله آقا محمد محلاتی، در مقدمه کتاب ایشان که «گفتار خوش یارقلی» نام دارد و در ۱۳۸۴ ق به چاپ رسیده است.
- ۵۲ - منیة الرّجال فی شرح نخبة المقال، شرح بر منظومه رجالیه سید حسین حسینی

- بروجردی (م ۱۲۷۷ ق) که جزء اول آن در سال ۱۳۷۸ ق در قم به چاپ رسیده است.
- ۵۳ - کشف الظنون عن حال صاحب کشف الظنون در ترجمه کتاب چلبی مؤلف کتاب کشف الظنون که در تهران در اول آن کتاب به چاپ رسیده است.
- ۵۴ - ریاض الافاحی در ترجمه شیخ زین الدین بیاضی، همراه کتاب «الصراط المستقیم» در ۱۳۸۴ ق در تهران چاپ شده است.
- ۵۵ - غنیة المستجیز در اساتید و اجازات ایشان که به نام مرحوم حجة الاسلام حاج میرزا محمد احمدآبادی اصفهانی نوشته اند و با شرح زیارت جامعه آن مرحوم (شمس طالعة فی شرح زیارة الجامعة) به طبع رسیده است.
- ۵۶ - العزیزة، رساله ای در زندگانی سید یحیی شهید معروف به امام زاده یحیی، مدفون در تهران که در سال ۱۳۸۳ هـ. ق چاپ شده است.
- ۵۷ - الفتحیة در شرح حال میرابوالفتح حسینی شریفی عربشاهی گرگانی الاصل، صاحب کتاب تفسیر شاهی (آیات الاحکام به فارسی) به ضمیمه همین کتاب در تبریز چاپ شده است.
- ۵۸ - حاشیه تذکرة القبور رجال اصفهان، مقداری از آن توسط دانشمند محقق آقای سید مصلح الدین مهدوی است و به ضمیمه تذکرة القبور آخوند ملاعبدالکریم جزئی اصفهانی چاپ شده است.
- ۵۹ - لمعة النور و الضیاء در شرح حال ابوالرضا فضل الله راوندی حسنی کاشانی که به ضمیمه کتاب المناجات الالهیات در مناقب علی (ع) به چاپ رسیده است.
- ۶۰ - رساله منیة العاملین در شرح حال محدث شهید شیخ ابوجعفر محمد بن فتال نیشابوری که در سال ۱۳۷۷ ق به ضمیمه کتاب روضة الواعظین در قم به چاپ رسید.
- ۶۱ - رساله در شرح حال شیخ عزالدین ابن اثیر موصلی صاحب کتاب اسدالغایة فی معرفة الصحابة که به ضمیمه جلد اول کتاب مذکور در تهران چاپ شده است.
- ۶۲ - رساله در شرح حال آیت الله حاج سید ابوالقاسم طباطبائی تبریزی نجفی مشهور به علامه (م ۱۳۶۲ ق) به ضمیمه شجره اجازات علماء امامیه از سید مذکور در دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.
- ۶۳ - شرح کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب تألیف علامه نسابه سید جمال الدین احمد بن عتبه حسنی داودی، شامل شرح و حواشی مهم در شرح حال نوابغ علویین مذکور در آن کتاب و رساله ای در شرح حال ابن عنبه، این کتاب نیز یکی از آثار

- بسیار مهم معظم له در علم انساب بوده و (شاید در ۳ جلد) بزودی تکمیل و برای چاپ آماده می‌گردد.
- ۶۴ - رساله الافطیسه در نسب سادات قریه طغرود قم که به ضمیمه وقایع الایام محدث قمی در تهران چاپ شده است.
- ۶۵ - رساله ای در اثبات صحت انتساب خلفاء فاطمیین مصر که به خواش علامه فاضل حسن قاسم مصری مدیر مجله «هدی الاسلام» نوشته شده است.
- ۶۶ - رساله ای در اشباه رسول الله (ص).
- ۶۷ - رساله ای در تعیین مدفن سر مقدس امام حسین (ع).
- ۶۸ - مزارات الطالبیین.
- ۶۹ - الصرقة فی ترجمة صاحب کتاب النسخة.
- ۷۰ - رساله المنی و المواهب العدیة، شرح حال میر محمد قاسم نسابه سبزواری که در تبریز چاپ شده است.
- ۷۱ - رساله ای در احوال حضرت سلطان علی فرزند امام باقر (ع) مدفون در مشهد اردهال کاشان.
- ۷۲ - حاشیه بر کتاب وقایع الایام محدث قمی.
- ۷۳ - التبصرة فی ترجمة مؤلف التکملة که در مقدمه کتاب نجوم السماء چاپ انتشارات بصیرتی قم به طبع رسیده است.
- ۷۴ - کتاب هدیه النبلاء فی تراجم العلویین من العلماء (ناتمام).
- ۷۵ - الطرق والاسانید الی مرویات اهل البیت، چاپ شده و ایشان نسخه ای از آن را به افرادی که از او استجازه می‌کردند هدیه می‌نمودند و در ضمن کتاب طریق المؤمنین و بعضی کتب دیگر نیز به چاپ رسیده است.
- ۷۶ - المجدی فی حیاة صاحب المجدی، کتاب المجدی در علم نسب تألیف ابن الصوفی از دانشمندان قرن ۵ هجری و یکی از کتبی است که مورد اعتماد و استناد اکثر مورخین بویژه علماء علم نسب می‌باشد. رساله المجدی در اول کتاب المجدی از سوی کتابخانه معظم له در سال ۱۳۶۸ ش طبع و منتشر گردیده است.
- ۷۷ - رساله الضوء البدری فی حیاة صاحب الفخری، به ضمیمه کتاب الفخری در علم نسب تألیف قاضی سید ابوطالب مروزی از دانشمندان قرن هفتم هجری (متوفی بعد از ۶۱۴) که به سال ۱۳۶۸ ش از سوی کتابخانه معظم له چاپ شده است.

۷۸- رساله کشف الارتیاب در حالات ابوالحسن بیهقی فرید خراسان، مشهور به ابن فندق (م ۵۶۵ هـ ق) صاحب کتاب تاریخ بیهقی که به ضمیمه کتاب لباب الانساب والألقاب والأعقاب بیهقی از سوی کتابخانه منتشر شده است. در این کتاب آیت الله فقید به نام دوستان از علماء نسابه از جمله خودش اشاره کرده است.

۷۹- رساله ای در حالات مرحوم سید علی اصغر بن محمد شفیع جابلقی که به ضمیمه کتاب طرائف المقال فی طبقات الرجال آن مرحوم به زودی از سوی کتابخانه منتشر می شود.

#### و- ادعیه و زیارات

۸۰- کتاب الزیارة والدعاء منتخباتی از مفاتیح وزاد المعاد و غیره که بارها به وسیله کتابفروشی حافظ چاپ شده است.

۸۱- رساله شمس الامکنة والبقاع فی خیرة ذات الرقاع، این رساله به خواهش حجة الاسلام شیخ محمد حسن منتظری مازندرانی نوشته شده است.

#### ز- ادبیات

۸۲- قطف الخزومی من ریاض الجامی که حاشیه بر شرح کافیة جامی می باشد.

۸۳- المعول فی امر المطول، حاشیه ای است بر شرح تلخیص علامه تفتازانی

۸۴- الفروق در بیان فرق بین الفاظ متشابه، مثل اراده و مشیت، جسم و جسد، روح

و نفس و...

#### ح- سفرنامه

معظم که مسافرت های زیادی به شهرهای مختلف ایران و کشورهای دیگر داشته و معمولاً در سفرهای خود به دنبال تحقیقات و استفاده از اساتید هر فنی بوده و با دانشمندان معروف از قبیل سید محمود شکری آلوسی، سید علی خطیب، سید یاسین حنفی، انستانس کرملی بغدادی، شیخ عبدالسلام شافعی کردستانی، سید ناصر حسین هندی، تاگور فیلسوف مشهور هندی، میرزا احمد تبریزی، میرزا عنایت الله اخباری، پروفیسور کربن فرانسوی، مسیو گدار فرانسوی، دکتر فواد سزگین و پروفیسور ولستر انگلیسی مباحثاتی داشته اند و سفرنامه هائی نیز نوشته اند که عبارت است از:



- 
- ۸۵ - الرحلة الشيرازيه که در رابطه با مسافرت به شیراز نگاشته اند و در آن از ملاقات های خود با علماء آن دیار یاد کرده است.
- ۸۶ - الرحلة الاصفهانيه که در مسافرت به اصفهان نگاشته است.
- ۸۷ - الرحلة الأذربايجانية (ناتمام).

ط - منطق

- ۸۸ - دفع الفاشية عن وجه الحاشية، شرح حاشیه ملاعبدالله شاه آبادی یزدی است که از کتب درسی حوزه ها در علم منطق محسوب می شود.

ی - نجوم ، فلکیات

- ۸۹ - کتاب الوقت والقبلة

ک - درابه

- ۹۰ - الدرالفريد، در قسمتی از اسانید که با جلد اول من لايحضره الفقيه در قم چاپ شده است.

ل - رساله های متفرقه

- ۹۱ - كتاب الشمعة في مصطلحات اهل الصنعة - شامل الفاظی است که در زبانهای مختلف مورد افاده و استفاده قرار گرفته و به ترتیب کتب لغت با حروف الفبائی تنظیم شده است.

۹۲ - الروض الرياحين

- ۹۳ - انيس الوحيد، این کتاب و کتاب فوق، نظیر زنبیل فرهاد میرزا و کشکول شیخ بهایی است (ناتمام).

۹۴ - اجوبة المسائل العملية والفنون المتنوعة.

- ۹۵ - جذب القلوب الى ديار المحبوب ، نام دیگر این کشکول که حاوی فوائد علمی ورجالی و تاریخی است فاکهة النوادی است.

م - کلام

- ۹۶ - تعليقات مفید و ارزشمندی بر کتاب گرانهای «احقاق الحق» شهید قاضی

نورالله شوشتری در ۵۰ جلد که تا کنون ۲۲ جلد آن منتشر شده است. در اینجا به پاس قدردانی از اعضاء محترم لجنه احقاق الحق نام آن عزیزان را ذکر می‌کنیم، حضرات آقایان:

۱- ابوطالب تجلیل تبریزی، ۲- سید مهدی لاجوردی حسینی، ۳- حاج میرزا حسن غفاری، ۴- مرحوم شیخ رسول مرزآبادی تبریزی، ۵- شیخ حسن باقری همدانی، ۶- میرزا عبدالله شهیدی، ۷- میرزا علی اکبر ایرانی، ۸- سید موسی کویکی، ۹- محمد باقر مرندی، ۱۰- میرزا احمد موسوی همدانی، ۱۱- میرزا صادق نصیری، ۱۲- سید حمید مرندی، ۱۳- میرزا یدالله غروی، ۱۴- سید محمود مرعشی<sup>۸</sup>، ۱۵- آقای مرتضی فرج پور

فهرستی برای این کتاب تا جلد ۲۱ نوشته اند که به چاپ رسیده است.

معظم له علاوه بر تألیفات یاد شده بر بیش از ده ها کتاب مقدمه یا تقریظ نوشته اند.<sup>۹</sup>

#### مشایخ اجازه اجتهاد معظم له

ایشان از آیات عظام زیر اجازه اجتهاد دارند:

آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم (م)

.....

۸- ایشان در مقابله اصل نسخه کتاب احقاق الحق و تصحیح نهائی و غلط گیری چاپی، نقش بسزائی دارند و در حقیقت این موسوعه عظیم از اول تا کنون به همت ایشان به طبع رسیده است.

۹- در اینجا به نام برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

در الاخبار فیما یتعلق بحال الاحتضار، ذرایع البیان فی عوارض اللسان، محمد رضا طبسی نجفی؛ مجموعه نسیه که به امر معظم له به چاپ رسیده است؛ کتاب المخازن، سید عباس حسینی کاشانی؛ اثنی عشر رساله، للمعلم الثالث؛ عشق و رستگاری، احمد زمردیان؛ مدائن الفضائل والمعجزه، علی بن حسن شمس المحدثین اصفهانی نجفی حسینی؛ السعید و السعاده، عادل علوی؛ السید البطحاء؛ جواهر الاخلاق، محمود امینی؛ کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار، سید اعجاز حسین نیشابوری کنتوری؛ خود آموز معالم، سید مهدی لاجوردی حسینی قمی؛ رساله اسدی، عبیدلی سبزواری؛ چهار درخشان امام زمان یا ترجمه الزام الناصب، سید محمد جواد نجفی؛ شرح نفیس، سید مصطفی حسینی مازندرانی؛ رهنمای سعادت یا راه هدایت، محبوب ابراهیم زاده سرابی؛ دروس، شهید اول؛ اقوال الائمة ج ۵ و ۶، محب الاسلام؛ کشف الاستار عن وجه الکتب و الاسفار، سید احمد صفائی خوانساری؛ بیان المطالب (حاشیه مکاسب)، الیاسی مراغی؛ تأسیسات؛ بستان الزاری؛ عوالی اللالی؛ آئین پارسائی محسن طالعی نیا؛ وسیله المحببین الی زیارة المقربین؛ فارس حسون؛ کاوشهای علمی، میرزا حسن غفاری؛ گفتار شیعه در اصول و فروع، شمس الدین مجتهدی نجفی؛ تحفة الواعظین، شیخ محمد حسن شهیدی قمی؛ مفتاح الکتب الاربعه؛ دهرخی؛ سلک الدرر جعفر صبوری قمی؛ مؤتمر علماء بغداد؛ نهج البلاغه منظوم، شیخ محمد علی انصاری قمی.

- ۲- آية الله العظمى سيد ابوالحسن اصفهاني
  - ۳- آية الله العظمى آقا ضياء الدين عراقي
  - ۴- آية الله العظمى شيخ محمد كاظم شيرازي
  - ۵- آية الله العظمى مير سيد علي يثربى كاشاني
  - ۶- آية الله آقا شيخ محمد رضا مسجد شاهي اصفهاني
  - ۷- آية الله آخوند ملا محمد حسين فشاركي اصفهاني
  - ۸- آية الله سيد كاظم عصار تهراني
- صورت. اجازة اجتهاد مرحوم حائري به معظم له:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خاتم النبيين محمد وآله الطيبين الطاهرين وبسندنا

جبار السيد السند والكف المصنوع قدوة الانام وركن الاسلام المهذب الصفي والبرقي الالهي  
سيد شباب الدين الشهير بما قام به في ايده الله وبقوله وحده وجماعه ومن كل سره وقاه قد عرفه  
العزيز في حصول المعارف الاسلاميه وتكميل العلوم العظيمة الطيبة وكسب الصائغ الاخلاقية العظيمة  
وحضر على جملة العلماء العظام واكابر الفضلاء اللوام قسيما اتيام ترقفه في الاصاب بالمعدسة العرفية  
حقوقه التي هي سر الى هذه البلدة الطيبة والارياحين ثم حضر مجلس درسا فقهيا واصولا ولم يزل يدرسه  
وامتددا فاشارة مستخر لا بالافادة والاستفارة ليتبين منه جماعة من اهل العلم يستضيء بانوار علمه  
طائفة من ذوي الفضل واليقينى باقواله وافعاله طلاب العلوم الدينية في ايام الباري  
فضله وافضاله وكثيرين المسلمين امثاله فانه والحق يقال اهل لذلك فقد فاز بمجد الله تعالى من  
مكارم الاخلاق بالمقام السامية ومن العلوم والمعارف بالدرجات العالمية واصبح من اهل الانظار  
الصائبة وذوي الفكر الناقص قد بلغ درجة الاجتهاد وقارب القوة القدسية التي يمتد بها  
على من يشاء فهو اليوم من ميرزا العلم بما يستند من الدلة حسب ما هو المعهود بين العلماء للعلمه و  
اصبح التقليد عليه حرام لها الاجتهاد فيه وعرفه من الاحكام بل هو الله تعالى على ما اعطاه ونسكه  
على ما عهد وادلاه والوجه منه ان لا ينسأ في من صالح دعاه كما اتى اسمها الا انها لا تعرفه



### مشايخ روايي

ايشان براي ورود به قافله حاملان احاديث و اتصال به روايات و جلوگيري از قطع  
پيوند اين معارف با آيندگان، از بزرگان زير اجازة روايي دريافت نموده است:

الف - علمای شیعه

- ۱ - سيد محمود مرعشى والد معظم خود، صاحب كتاب شجرات العلويين الكرام (م ۱۳۳۸ هـ ق)؛
- ۲ - سيد حسن صدر، صاحب «تأسيس الشيعة» و «الشيعة وفنون الاسلام و...» (م ۱۳۵۴ ق)؛
- ۳ - سيد محسن امين، صاحب اعيان الشيعة و كشف الغامض و الدرّة البهيه و كتب ديگر؛
- ۴ - سيد ناصر حسين موسوى فرزند صاحب عيقات الانوار؛
- ۵ - ميرزا محمد على رشتى چهاردهى صاحب شرح قبله شرح لمعه؛
- ۶ - شيخ محمد رضا اصفهانى مسجد شاهى صاحب وقاية الاذهان.
- ۷ - آقا ميرزا صادق آقا تبريزى (م ۱۳۵۱ ق)، مؤلف المقالات الغرية و رسالة فى المشتقات و شرح تبصره؛
- ۸ - شيخ اسماعيل محلاتى (م ۱۳۴۳ ق) مؤلف تنقيح الابحاث و نفائس الفوائد و لباب الاصول و... وى از شاگردان مبرز ميرزاى بزرگ شيرازى و ميرزا حبيب الله رشتى است؛
- ۹ - سيد عبدالحسين شرف الدين عاملى (م ۱۳۷۷ ق) صاحب المراجعات، النص والاجتهاد، مؤلفوا الشيعة فى صدر الاسلام و...؛
- ۱۰ - شيخ على كاشف الغطاء (م ۱۳۵۰ ق) پدر علامه مجاهد حاج شيخ محمد حسين كاشف الغطاء صاحب الحصون المنيعه؛
- ۱۱ - آقا شيخ هادى كاشف الغطاء، صاحب مستدرک نهج البلاغه و...؛
- ۱۲ - شيخ مهدي پائين شهرى قمى (م ۱۳۶۰ ق)؛
- ۱۳ - حاج شيخ عباس قمى (م ۱۳۵۹ ق) صاحب سفينة البحار و مفاتيح و...؛
- ۱۴ - سيد اسماعيل صدر؛
- ۱۵ - ميرزا محمد تقى شيرازى؛
- ۱۶ - ميرزا فتح الله شريعت اصفهانى (م ۱۳۳۹ ق)، مؤلف التفصيل فى الجلود من السباع و ارث الزوجه و...؛
- ۱۷ - شيخ مشكور نجفى؛



۱۸ - شیخ علی اکبر نهاوندی (م ۱۳۶۹ق) از شاگردان مرحوم آشتیانی و میرزا حبیب الله رشتی است. وی در معقول شاگرد میرزا ابوالحسن جلوه بوده و دارای تألیفات مفیدی است؛

۱۹ - حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی (م ۱۳۶۱ق) صاحب نه‌ایه الدراية و حاشیه بر مکاسب و تحفة الحکیم و...؛

۲۰ - میرزا حسین نائینی (م ۱۳۵۵ق) مؤلف تنبیه الامة؛

۲۱ - میرزا ابوالحسن حسینی تبریزی مشهور به انگجی صاحب الرسالة فی مسئله لباس المشکوک.

و جمعی دیگر که نام آنها در الطرق و الاسانید آمده است.

#### ب : علماء اسماعیلیه

۱ - سید محمد هندی مقیم گجرات؛

۲ - سید سیف الدین طاهر امام اسماعیلیه.

#### ج : علمای زیدیه

۱ - سید امام یحیی بن حمید الدین حسنی یمانی، امام زیدیه، سلطان سابق یمین

۲ - سید محمد بن زبارة، مؤلف کتاب نیل الوطرف فی نبلاء الیمین فی القرن الثالث

عشر

۳ - قاضی حسین عمری

۴ - سید جمال الدین احمد لو کباری زیدی

۵ - سید محمد بن عقیل خضرمی

۶ - سید علی سید محمد خضرمی

۷ - شیخ عبدالواسع واسعی یمانی زیدی مؤلف کتاب تاریخ الیمین و... و جمعی

دیگر.

#### علمای عامه

۱ - شیخ یوسف رجوی مصری ۲ - شیخ محمد نجیب حنفی مفتی دیار مصر ۳ -

شیخ محمد بهجت بیطار دمشق ۴ - سید یاسین حنفی، مفتی حله ۵ - سید ابراهیم اهل

---

حضر می ۶ - سید عبدالحیّ مغربی ۷ - شیخ داود زبیدی یمانی ۸ - مولوی کفایة الله  
دهلوی هندی ۹ - مولوی سراج الدین قندهاری ۱۰ - ضیاء الدین انندی اسلامبولی ۱۱ -  
قاضی بهجت بهلول افندی، صاحب کتاب مفید تاریخ آل محمد که توسط سید میرزا مهدی  
تبریزی به فارسی ترجمه و چاپ شده است و بدست متعصبین ضد شیعی کشته شد. ۱۲ -  
سید ابراهیم رفاعی ۱۳ - شیخ عبدالسلام کردی ۱۴ - سید علوی حدّاد ۱۵ - سید علی  
خطیب نجف ۱۶ - شیخ ابراهیم جبالی مصری امام جمعه از هر و...

شماری از کسانی که از معظم له اجازه روایی دریافت داشته اند:

ایشان از مشایخ اجازه روایی در قرن ماست که بکثرت مشایخ اشتهار دارد و در  
ترویج این سنت حسنه کوشش بسزائی از خود نشان داده است. ولذاست که  
گروه کثیری از علما و دانشمندان عصر حاضر از مشارالیه اجازه روایی گرفته اند که در  
اینجا به نام برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱ - آیه الله سید مصطفی حسینی خوانساری ۲ - آیه الله شیخ ابوطالب تجلیل  
تبریزی ۳ - آیه الله حاج شیخ باقر محسنی ملایری ۴ - حجة الاسلام والمسلمین حاج سید  
حسین موسوی کرمانی ۵ - حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ قوام الدین وشنوی قمی ۶ -  
علامه سید عباس کاشانی ۷ - علامه شهید سید محمدعلی قاضی طباطبائی ۸ - مرحوم شیخ  
محمد حسین اعلمی حائری ۹ - محمد حسین جلالی ۱۰ - میرزا غلامرضا عرفانیان یزدی  
خراسانی ۱۱ - شیخ محمد مظفری قزوینی ۱۲ - سید عادل علوی ۱۳ - شیخ محمد رازی  
۱۴ - محمد سماسی حائری ۱۵ - آیه الله جعفر سبحانی ۱۶ - سلطان الواعظین موسوی  
شیرازی طهرانی ۱۷ - سید هاشم موسوی جزائری ۱۸ - علامه سید محمود موسوی ده سرخی  
اصفهانی ۱۹ - علامه سید مهدی لاجوردی قمی ۲۰ - سید عبداللطیف حسینی کوه کمری  
معروف به قرشی ۲۱ - جعفر صبوری قمی ۲۲ - دکتر سید محمود مرعشی ۲۳ - محمد باقر  
شریعتی اصفهانی و صدها نفر دیگر..

### اسامی برخی از شاگردان

حضرت آیه الله مرعشی از آغاز به تدریس، توجه خاصی داشت و در طول سالیان  
دراز تدریس، شاگردان بسیاری - چه در درس سطح و چه در خارج - از خرمن دانش ایشان  
استفاده کرده و برخی به مقام استادی نیز رسیدند.

طبیعی است که ذکر تک تک اسامی شاگردان ایشان از حوصله این نوشته خارج است و شاید غیر مقدر باشد لذا بطور خلاصه اسامی جمعی از آنانرا در اینجا می آوریم. لازم به تذکر است که تقدیم اسامی برخی بر بعضی دیگر دلیل بر تقدم مقام علمی آنان نیست.

آیات و حجج اسلام: مرحوم شهید مرتضی مطهری، مرحوم شهید شیخ محمد صدوقی، مرحوم شهید حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی، آقای مروارید، حاج شیخ حسن غروی، حاج سید ابوالقاسم مولانا، حاج شیخ قوام وشنوی قمی (صاحب رساله حدیث الثقلین)، حاج سید مهدی غضنفری، حاج شیخ غلامرضا فقیهی، آقا نجفی شهرستانی، شیخ محمد رازی، مرحوم حاج میرزا جواد تهرانی، حاج شیخ علی اکبر وحید، حاج سید تقی علما، حاج میرزا علی ثابتی همدانی، حاج شیخ رضا انصاری همدانی، حاج سید حسن ابیطحی (مؤسس کانون بحث و انتقاد دینی مشهد و صاحب تألیفات)، حاج شیخ مصطفی اعتمادی تبریزی (صاحب شرح رسائل و معالم و...)، شهید حاج شیخ حسین غفاری، حاج شیخ قدرت الله وجدانی فخر سراپی، حاج سید رضا علماء قمی، شهید حاج سید اسدالله مدنی، حاج میرزا صادق نصیری سراپی، سید محمود حسینی زرنندی، سید عبداللطیف حسینی کوهکمری، سید حسین نبوی بیرجندی مقرر بحث استاد و دارای اجازه اجتهاد از ایشان، حسن نوری همدانی، سید حسین پیشوائی یزدی، حاج میرزا عبدالرسول مرزآبادی تبریزی (م ۱۳۹۳ق)، سید محمود مرعشی (فرزند ایشان)، علی علوی و عادل علوی (که تقریر بحث قصاص ایشان را نوشته و برای استاد خوانده است).

#### اصحاب استفتاء

#### حجج اسلام حضرات آقایان:

- ۱ - سید حسن نبوی خراسانی ۲ - حاج سید مرتضی فقیه (اخ الزوجه معظم له) ۳ - حاج شیخ صادق نصیری سراپی ۴ - حاج سید حمید مرندی ۵ - حاج شیخ حسن غفاری ۶ - مرحوم حاج شیخ عباس مستقیم قمی ۷ - حاج شیخ ابوطالب تجلیل تبریزی.

#### فرزندان

- ۱ - حجة الاسلام والمسلمین دکتر حاج سید محمود مرعشی متولد ۱۳۲۰ شمسی که از چهره های فعال و خدوم در حوزه علمیه قم بوده و اکثر امور مربوط به دفتر والد معظم



خود را بعهدہ داشت و آثاری کہ والدشان منتشر کردہ اند با مساعدت ایشان انجام گردیدہ و خود تألیفاتی دارند از جملہ: شرح حال ابن سینا و شرح حال ابو حامد غزالی... و کتب بسیاری زیر نظر معظم لہ بہ زیور طبع آراستہ گردیدہ است و زحمات طاقت فرسائی در راہ تأسیس کتابخانہ مہم آیۃ اللہ مرعشی بردوش کشیدہ و متولی آن می باشند.

۲ - حجة الاسلام سيد محمد جواد مرعشی، در دروس والد معظم خود شرکت می کرد و از ایشان تا کنون چند ترجمہ بہ چاپ رسیدہ کہ عبارتند از: ۱ - خورشید پنهان یا ترجمہ البيان فی اخبار صاحب الزمان (عج) تألیف شیخ ابو عبد اللہ گنجی شافعی ۲ - ترجمہ مناقب امام علی بن ابیطالب تألیف ابن مغازلی ۳ - چہرہ درخشان امام زمان (عج) ترجمہ الزام الناصب فی اثبات الحجۃ الغایب، تألیف شیخ علی یزدی ۴ - نہضت خونین حسین (ع)، ترجمہ مع الحسین فی نہضتہ، تألیف اسد حیدر ۵ - قہرمان کربلا زینب کبری ترجمہ کتاب السیدۃ زینب، تألیف حسن محمد قاسم مصری ۶ - ترجمہ اخبار الزینبیات تألیف یحیی عبیدلی، آیۃ اللہ مرعشی مقدمہ ای بر این کتاب دارد. و بطوری کہ شنیدہ شد بعدہا در صحت انتساب کتاب بہ عبیدلی تردید پیدا کردہ است.

۳ - ثقة الاسلام سيد امير حسين مرعشی

۴ - سيد کاظم مرعشی

۵ - همسر حجة الاسلام والمسلمین شیخ عباسعلی عمید زنجانی از علمای تہران و نمایندہ مجلس و استاد دانشگاه .

۶ - همسر آقای حاج علی آقا فاضل لنکرانی

۷ - همسر مرحوم حاج سید عباس موسوی حرمی

۸ - همسر مرحوم حاج سید خلیل میری تہرانی .

#### اقوال بزرگان و مؤلفین در حق ایشان

ہر چند دربارہ زندگی و ابعاد مختلف شخصیت درخشان معظم لہ تا کنون سخنان بسیاری گفتہ و نوشتہ شدہ است لیکن حقیقت این است کہ این گفتار و نوشتارہا تنها شعاعی از انوار بیکران این خورشید فروزان عصر است زیرا آنان تنها شناخت خود را از شخصیت ایشان بہ قلم آورده اند و بہ ہمین دلیل شاید بتوان گفت تا کنون نویسندگان نتوانستہ اند چہرہ واقعی آن فقید سعید را چنانکہ باید ترسیم کنند.

با توجہ بہ این نکتہ و برای آنکہ شخصیت علمی و مقام اجتماعی آیۃ اللہ بیشتر



روشن گردد بی مناسبت نیست سخن تنی چند از تراجم نویسان و بزرگان اهل علم را درباره ایشان بازگو کنیم:

• مؤلف محترم گنجینه دانشمندان می نویسد:

در سخاوت و بذل و کرم وسعه صدر نادره زمان و وحید دوران است، مراجع و زعمای مبسوط الید بسیاری دیده‌ام ولی به این صفات و خصایص کمتر یافته‌ام. انصاف می‌دهم که دلبران و دلبران بسیار دیده‌ام ولی نه به این حسن دلبری بالاخص در اعطاء کتب و انفاق انگشتر که اقتداء به جد کرام خود امیرالمؤمنین (ع) نموده و هزاران نفر از دانشمندان و علماء اعلام و خطباء عظام و اصناف دیگر انام را به بذل انگشتر عقیق و فیروزه و غیره مسرور و مفتخر نموده است و باید در وصف آن جناب گفته شود:

وَيَأْبِيهِ افْتَدَى عَمِيَّتِي فِي الْكُرْمِ وَمَنْ يُشَابِهَ أَبَهُ فَمَا ظَلَمَ<sup>۱۰</sup>

• مرحوم حجة الاسلام والمسلمین شیخ محمد حرز الدین، شیخ اجازه معظم له درباره

ایشان می نویسد: عالم فقیه اصولی بارع ثقة عدل ورع کامل ادیب<sup>۱۱</sup>

• علامه حاج آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه می نویسد.<sup>۱۲</sup>

... أَلْفَاظِلُ الْمَعَاصِرِ الْمَاهِرُ فِي فَنِّ الرَّجَالِ وَالْأَنْسَابِ وَالتَّارِيخِ وَتَرَاجُمِ الْعُلَمَاءِ

وَآخْوَالِهِمْ وَطَبَقَاتِهِمْ وَطُرُقِ مَشِيخَتِهِمْ وَإِجَازَاتِهِمْ...

• دانشمند محترم آقای سید مصلح الدین مهدوی می نویسد:

حضرت آية الله العظمى ابوالمعالي (محمد حسين) سيد شهاب الدين مرعشي نجفي

(متع الله المسلمين بطول بقائه) از مراجع و مدرسین بزرگ حوزه علمیه قم و بنیانگذار

کتابخانه عظیم در شهر مقدس قم. این وجود محترم با این اقدام، حقاً خدمت بزرگی به

اسلام و شیعه و علماء بزرگوار آن در حفظ آثار علمی و کتب و تألیفات آنان نموده و شایسته

است نام ایشان در سر لوحه خدمتگزاران به اسلام و شریعت ثبت گردد (و آنگاه به ذکر

خدمات معظم له می پردازد).<sup>۱۳</sup>

• شیخ محمد شیخ اسماعیل کاشف الغطاء درباره او می نویسد:

العالم العلم المجاهد الزاهد ابوالمفاخر آية الله السيد المرعشي المشهور بأقا

.....

۱۰ - گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۴۲. ۱۲ - مصفى المقال، ص ۱۹۶.

۱۱ - معارف الرجال، ج ۲، ص ۲۶. ۱۳ - تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، ج ۲، ص ۲۷۰ - ۲۷۱.

نجفی... جرد نفسه من الهوى والأغراض فكان معصوماً في قوله كبيراً في عمله عزيزاً في نفسه كريماً في ماله لا يفتح فمه إلا بآية أو رواية أو تفقد شخص غاب ولا يقام عرس أو غرس أو بناء والله فيه وجه وفيه رضا، الأوله فيه بدو ساهمة.<sup>١٤</sup>

• حضرت حجة الاسلام والمسلمين حاج شيخ قوام الدين قمى وشنوى مؤلف حديث الثقلين و... در آخر كتاب فضائل اميرالمؤمنين على (ع) من كتاب المسند للامام احمد بن حنبل<sup>١٥</sup>، از استاد خود چنین یاد می‌کند:

العلامة الاكبر وحيد عصره وفريد دهره بقية السلف ومحبي آثاره والحجة على الخلف ومن يأتي بعده الذي يكون حقه على اكثر من حق الوالد على ولده، البحر الزاخر والعلم الزاهر، الآية العظمى النجفى المرعى ادام الله ظله، الراوى عن علماء الاسلام بفرقهم المشعبة، جزاه الله عني وعن الاسلام خير الجزاء.

• دانشمند معظم آقای شیخ محمد باقر ساعدی در مقدمه ای که بر ترجمه سفینه البحار نوشته از ایشان این گونه یاد می‌کند:

آية الله العظمى، سيدنا الاجل، السيد شهاب الدين مرعى دامت برکاته که امروزه حوزه عملیه قم بوجود آنجناب مباحی است و...<sup>١٦</sup>

• دانشمند محترم مرحوم حاج میرزا مهدی بروجردی در کتاب برهان روشن که درباره عدم تحریف قرآن نوشته است، کلامی از این عالم ربانی نقل کرده و ایشان را اینگونه می‌ستاید:

سيد الفقهاء العظام وكهف المجتهدين الفخام ابوالمعالي السيد شهاب الدين المرعى النجفى ادام الله ايام برکاته<sup>١٧</sup>

• علامه جلیل سید عباس حسینی کاشانی مؤلف کتاب معجم رجال الشیعه و... درباره ایشان می‌نویسد:

المولى الاجل الاعظم والظود الباذخ الاشم، العلامة المتبحر فى جلّ العلوم وشتى الفنون، علم الشيعة ومعال الشريعة شرف العترة الطاهرة، تريكة بيت الوحي والرسالة، المجتهد الكبير والمرجع الشهير، المدافع عن حريم اجداده الطاهرين، الاية العظمى، سماحة السيد شهاب الدين المرعى النجفى رفع الله به راية الاسلام واعزاله به المسلمين وادام البارى

.....

١٦ - ترجمه سفینه البحار ج ١، ص ٣.

١٤ - العلماء والدولة، ص ٣٢.

١٧ - برهان روشن، ص ١٤٨.

١٥ - ونيز در الحجاب فى الاسلام، ص ١٠٠.

علی مفارق الانام ضلاله وکثرین المراجع العظام امثاله.<sup>۱۸</sup>

• استاد معظم اخلاق و مربی نفوس مرحوم آیه الله آقا میرزا جواد آقا تهرانی درباره ایشان می نویسد:

علامه بارع و فقیه جامع، آیه الله سید شهاب الدین نجفی اطال الله بقائه!<sup>۱۹</sup>

### نقش معظم له در انقلاب

این بزرگوار دخالت در سیاست را از وظائف شرعی خود دانسته و لذا از هنگامی که رهبر بزرگوار انقلاب، حضرت امام خمینی (قدس الله نفسه الزکیة) پرچم انقلاب را برافراشتند، ایشان نیز از آن حمایت کرده و در موارد لزوم با صدور اعلامیه های مشترک یا مستقلی، نظر خود را در زمینه مسائل و رخدادهای کشور بیان فرموده و موضع مناسبی اتخاذ کردند که ذکر کل آنها در این مقال نمی گنجد و از باب نمونه به ذکر قسمتی از بیانات ایشان که در تاریخ شنبه ۲۳ رجب ۱۳۸۴ در مسجد بالا سر حرم مطهر حضرت معصومه (ع) ایراد شده، اکتفا می شود:

... در این حوادث اخیر و مسائل روز انصافاً از حق نمی شود گذشت، علمای اعلام، فضیای کرام، طلاب علوم دینی، خطبای عظام، محصلین و تمام دانشمندان، تجار و کسبه و اصناف محترم، چه کسبه و اصناف این شهر مقدس یا سایر بلاد، آنچه در وسعشان بود اُشهد بالله کوتاهی نکردند، در مساعدت و پشتیبانی از عالم روحانیت و احکام اسلام قلماً، قدماً، رقماً، درماً، لساناً، بیاناً، به هیچ نحو مضایقه نکردند، چه رنجها دیدند، چه محنتها کشیدند، چه هتاکها شنیدند، در زندانها بسر بردند، تبعیدها دیدند، آنچه در وسعشان بود در خدمت به عالم روحانیت و در حمایت از قرآن و احکام الهیه، خداوند سبحان یوماً فیوماً توفیقات همه را مستدام و افزون فرماید، امیدوارم به برکت این مخدرة عالم که در جوار رحمت او هستیم و پناهنده به آستان قدس او می باشیم. روز بروز توفیقات طلاب علوم دینی و خطباء و سایر طبقات را بیش از پیش افزون فرماید، علم ربانی و تقوی انشاء الله به اینها مرحمت فرماید، بنده در سهم خودم عاجزم از تشکر، نه قلم یارای تشکر دارد و نه لسان و حقیر با این لسان الکن چطور می توانم اظهار تشکر کنم از زحماتی را که متحمل شده اند مخصوصاً طلاب در قراء و قصبات، چه محنتها کشیدند و هنوز هم عده ای در زندان و شکنجه

.....

۱۸ - خزانه الخیال (مقدمه).

۱۹ - عارف و صوفی چه می گویند، ص ۳۱.



هستند.

مطلبی را که می‌خواستم به سمع مبارکشان برسانم این است که: تردیدی نیست در اینکه روحانیت مقام شامخی است، و سلسله جلیله روحانیون یکی از اشراف طبقاتند در هر مملکتی و در هر صُقعی از اصقاع عالم، اینهم جای تردید نیست و روحانیت اسلام بالاخص روحانیت شیعه و مذهب حق جعفری، اهداف مقدسه‌ای داشته، از جمله اهداف مهم این سلسله دو چیز است:

یکی حمایت از احکام الهیه و حمایت از قرآن شریف و حفظ نوامیس اسلامی و دیگری حفظ استقلال و تمامیت این مملکت، این همیشه در مد نظر اینها بوده و هدف اینها است، از کثرت علاقمندی به این آب و خاک حاضر نبودند یک وجب از این آب و خاک از دست برود، شاهد زنده این مطلب، کتب تواریخ است؛ ارباب بینش، ارباب دانش، شرف حضور دارید، از هر طبقه، مراجعه بفرمائید به کتب تواریخ؛ در ادوار گذشته ببینید چه جانفشانیها کرده‌اند، سینه‌ها سپر کرده‌اند، همین سلسله در حفظ استقلال این مملکت، قبل از صفویه مراجعه بفرمائید به تواریخ مغول، سلاجقه، به تواریخ زمان عباسیها؛ بعد از صفویه هم که تواریخ فارسی موجود است الآن در دست شما؛ از باب نمونه بودن مشت از خروار چند مثال عرض می‌کنم تا روشن شود که اینها چقدر خدمت کرده‌اند به این مملکت. و هدف اینها چه بوده؟

۱- یکی از آن موارد - آیا می‌شود فراموش کرد این خدمات را؟ - وقتی است که سلطان سلیم عثمانی حمله می‌کند به خاک ایران و مقداری از آذربایجان را هم تصرف کرده بود در جنگ با شاه اسماعیل، همین علما بودند که پیشقدم شدند برای حفظ این مملکت. حتی در قصبه چالدران که یکی از قصبات آذربایجان است سید بزرگوار علامه دهر مرحوم آقا سید محمد نجفی معروف به آل گمونه به فیض شهادت رسیده است و ایشان یکی از اجلای علمای آن عصر بوده، کشته شده در این راه می‌باشد.

۲- یکی از آن موارد، قضیه حمله ازبک است به خراسان - همه اینها را از باب مثال عرض می‌کنم تا خوب روشن شود که اینها چه سلسله‌ای هستند و هدف اینها چه بوده تا برخی یاوه سرانیها را انسان ترتیب اثر ندهد - و آن وقتی است که عبیدالله خان ازبک و عبدالمؤخان ازبک حمله کردند به خراسان. در دفاع از نوامیس مشهد مقدس، سید بزرگوار میر محمد مهدی که در همین خیابان ارم مدفون است و جدّ عده‌ای از سادات محترم رضوی و جدّ اکثر خدام آستانه مقدسه فاطمیه این شهر است و از تلامذه محقق کرکی بوده، ایشان چه



خدماتی کرده و ناموس خراسان را خریده است از ازبک که دست درازی به نوامیس آنها نشود.

۳- از جمله، علامه بزرگوار خادم احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علامه مجلسی، صاحب بحار، ایران مدار بوده، بس است در خدمات این مرد بزرگ به این مملکت که صاحب حدائق در حق او فرمود: «ولما مات المولى المجلسی اختل امر الشاه سلطان حسین» و او حافظ استقلال مملکت بوده است. و پس از فوتش مملکت در هم بر هم شد. و افغانه ریختند به ایران.

۴- در حمله افغانه به ایران<sup>۲۰</sup>، آیا خدمات علمای خراسان فراموش می‌شود؟ خدمات علمای قم فراموش می‌شود. که این حرم مطهر پر از خون بوده است، افغانها وقتی که ریختند و مردم را می‌کشتند، علماء در اینجا سپر بلا بودند. دفاع می‌کردند از مردم، علمای اصفهان دفاع می‌کردند از حمله افغانه.

۵- آیا در زمان کریمخان زند - اینها را عرض می‌کنم که ای نویسنده‌ها بدون کم و زیاد به بالاها برسائید که اینجا یک حرفی که برخلاف استقلال، و یا برخلاف تمامیت ارضی باشد که گفته شده! این شراب پاشیها برای چیست؟ ستون پنجم یعنی چه؟ آخر اینها را یکقدری دقت کنید، این تواریخ چاپ شده، در دستتان است مراجعه بفرمائید، چرا اینقدر بی انصافید - در حمله بیگانگان به آذربایجان در زمان زندیه که بعضی از آنها از سمت آذربایجان می‌خواستند حمله بکنند، مرحوم میرزا عطاء الله شیخ الاسلام طباطبائی و میرزا اسدالله شیخ الاسلام، این پدر و پسر چه دفاعها کرده‌اند؛ که عده‌ای کشته داده‌اند، آیا اینها فراموش می‌شود؟

۶- آیا فراموش می‌شود زحمات مرحوم آقا محمد مهدی نواده علامه جلیل ملا محمد صالح مازندرانی را در دفاع افغانه در سال ۱۳۰۶ هـ که به درجه شهادت رسیده؛ چنانچه در نجوم السماء فی احوال العلماء مذکور است.<sup>۲۱</sup>

.....  
۲۰- محمود افغان به ایران حمله کرد و املاک و اموال مردم را تصرف نمود و طبق آنچه در منتظم ناصری آمده، ۲۰ هزار نفر از مردم را کشت؛ (و این غیر از صد هزاری بود که بواسطه قحطی ای که بوجود آورده بودند کشته شدند) و شهر اصفهان را به ویرانه‌ای مبدل ساخت، مراکز فرهنگی و عبادی را تخریب نمود و گروهی از علماء و فضلاء را نیز کشت و در ۱۲ محرم سال ۱۱۳۵ ق، شاه سلطان حسین تاج شاهی را از سر خود برگرفت و بر سر او گذاشت و ایران در اختیارش قرار داده شد، رک: منهاج المعارف، ص ۱۲۴؛ تاریخ حزین، ۲۱- رک: شهداء الفضیلة، ص ۲۴۳.

۷- آیا فراموش می‌شود؛ کشته شدن آخوند ملا علی فرزند محمد حسین زنجانی ۲۲ را بدست عثمانیها در حمله به ایران در سنه ۱۰۳۶ هـ ق چنانچه در منتظم ناصری ج ۲ نوشته شده است.

۸- آیا فراموش می‌شود، کشته شدن حاج ملا محمد رضی قزوینی در قریه دیال آباد قزوین سنه ۱۱۳۵ هـ در مقام دفاع افاغنه. چنانچه علامه بزرگوار شیخ عبدالنسی قزوینی در تتمیم امل الامل ذکر کرده است.<sup>۲۳</sup>

۹- آیا فراموش می‌شود، زحمات علامه متبحر در علوم، آخوند ملا عبدالنسی طسوجی در حمله عثمانیها؟

۱۰- آیا فراموش می‌شود، زحمات و کشته شدن علامه جلیل سید محمد بن صالح خاتون آبادی در دفاع از حمله عثمانیها به آذربایجان سال ۱۱۴۸ هـ، چنانچه در اجازه علامه سید عبدالله جزایری ذکر شده است.

۱۱- آیا فراموش می‌شود، در زمان فتحعلی شاه قاجار وقتی بیگانگان حمله کردند که هیجده شهر قفقاز را که اول مال ایران بود، تصرف نمایند، چه کسی در ابتدا رفته بود برای دفاع، جز عده‌ای از علما، اقلأ نه نفر از مراجع تقلید مردم رفته بودند،<sup>۲۴</sup> مانند مرحوم فاضل نراقی صباح مستند و معراج السعاده، مرحوم سید مجاهد، مرحوم شیخ موسی کاشف الغطاء، مرحوم سید رضا آل بحر العلوم نجفی، مرحوم جد بزرگوارم سید ابراهیم مرعشی نجفی، اینها بودند دفاع کردند. آیا اینها باید فراموش شود؟ آیا باید ندیده بگیرد انسان؟

۱۲- آیا فراموش می‌کنید زحمات علماء را در حمله افاغنه به هرات و مرود در زمان قاجاریه.

۱۳- آیا فراموش می‌کنید زحمات علماء را وقتی که شیخ عبیدالله کردستانی - اینها را من تاریخاً عرض می‌کنم که روشن باشند کسانی که نسبت به این سلسله هتاک می‌کنند از روی همین شواهد زنده بفهمند چه جنایتی را مرتکب می‌شوند - که در مقام تجزیه کردستان ایران بود، به تحریک عثمانیها حمله کرد به خاک ایران، غیر از علما ابتدا چه .....

۲۲- رک: منتظم ناصری، ج ۲، ص ۲۲۹ - ۲۳۱؛ نهضت روحانیون ایران، ج ۱، ص ۵۴.

۲۳- رک: نهضت روحانیون ایران، ج ۱ به نقل از شهداء الفضیلة، ص ۲۳۵.

۲۴- جهاد و ماجرای جنگ ایران و روس و نقش ارزنده سید محمد مجاهد و ملا احمد نراقی کاشانی و دیگر علماء، در کتب بسیاری آمده است از جمله رک: وحید بهبهانی، علی دوانی، ص ۲۶۲؛ نهضت روحانیون ایران، ج ۱، ص ۵۸ به بعد. جهاد دفاعی و جنگ صلیبی ایران و روس تزاری .

کسی او را جلوگیری کرد؟ تا بعد قشون مجهزی از تهران رسید. این قضیه در اوائل جلوس ناصرالدین شاه بوده، پیرمردهایی هستند که هنوز شاید یادشان باشد. اینها فراموش شدنی است؟

۱۴ - آیا فراموش شدنی است که مرحوم آیه الله آقای حاج سید عبدالحسین لاری در وقتی که بعضی پریهای دریائی باصطلاح اهل تاریخ، یعنی بیگانگان خواستند به بندر بوشهر حمله کنند این سید بزرگوار چه خدماتی کرده است؟<sup>۲۵</sup>

۱۵ - آیا فراموش می شود در همین شهر مقدس قم مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا محمد ارباب، جدّ خاندان محترم اشراقی با رئیس بعضی از بیگانگان که قشون وارد کرده بودند ملاقات کرده و چه دفاعی کرده از این شهر.<sup>۲۶</sup> اینها را فراموش می کنید؟ اینها فراموش شدنی است؟

۱۶ - آیا فراموش می شود زحمات علمای محترم کرمان در دفع اشرار بلوچ؟

۱۷ - آیا فراموش می شود کشته شدن مرحوم علامه بزرگوار حاج ملارضا استرآبادی در مقام دفع تصرف ترکمان از شهر استرآباد در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه؟ چنانچه در کتاب المآثر و الآثار ذکر شده است.

۱۸ - آیا فراموش شدنی است، کفن پوشیدن مرحوم آیه الله آقا میرزا علی اکبر اردبیلی در مقام دفاع قشون بیگانگان از شهر اردبیل؟

۱۹ - آیا فراموش می شود زحمات علماء محترم گیلان که چند سال قبل آن منطقه در شرف اشغال بیگانگان بود؟

۲۰ - آیا فراموش می شود زحمات و خدمات علماء محترم آذربایجان در غائله چند سال قبل، که بیگانگان آن قسمت از کشور را به دست خودشان اشغال کرده بودند.

.....

۲۵ - در خصوص مبارزات مجاهد بزرگ آیه الله العظمی سید عبدالحسین لاری رک: مجله نورعلم، دوره سوم شماره ۶ مقاله پربار آقای سید علی میرشریفی؛ شجره طیبه؛ قانون در مشروطه مشروعه؛ قانون در اتحاد دولت و ملت؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس؛ فارس و جنگ بین المللی؛ جزوه فتوکپی حکم جهاد آیه الله العظمی سید عبدالحسین لاری؛ کیهان اندیشه ش ۱۹ مقاله آقای سید محمد تقی آیه اللهی تحت عنوان: اندیشه جهاد در آثار سید عبدالحسین لاری؛ ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه؛ مبارزات سید عبدالحسین نجفی لاری؛ نهضت روحانیون ایران ج ۲، ص ۲۹.

۲۶ - در مورد تدبیر سیاسی مرحوم میرزا محمد ارباب قمی در مجله نور علم، دوره دوم شماره ۴ ص ۸۹،

توضیح داده ایم.



آخر، یکی از این زحمات را، رجال نظیرش را نشان بدهید، بعد آنوقت دنبال بکنید. و شراب پاشی کنید و هتاکی نمائید. شایسته هست؟<sup>۲۷</sup>

در این قضایای اخیر، و مسائل روز که پیش آمد، در اینجا علمایی که اقدام کردند از جمله سید بزرگوار المجاهد فی سبیل الله، حضرت مستطاب آیه الله آقای خمینی دامت برکاته، آیا ایشان و سایر علمای اعلام می‌خواهیم ببینیم هدفی غیر از این هدفها داشتند؟! شما را بخدا [این آقایان] در بیاناتشان و نوشتجاتشان هدفی غیر از این هدفها داشتند؟! آیا هدفشان حفظ دین نبود، حفظ احکام شرعیه نبود، حفظ احکام الهیه نبود، آیا هدفشان حفظ استقلال مملکت نبود؟ و می‌گفتند کاری نکنید که ما سرشکسته شویم و مملکت بدست اجانب بیفتد، کاری نکنید که منجر بیک مفاسدی بشود، غیر از این حرفها بود؟ والله غیر از این نبود. بالله غیر از این نبود. تالله غیر از این نبود. با قسم جلاله عرض می‌کنم. هر کسی قلمی برداشت. هر کسی حرفی زد، تمام هدف همین است. همه علما با این هدف شریکند، حفظ مملکت و حفظ استقلال آن و حفظ احکام شرعیه و احکام الهیه. روحانی هدفش این است و این یک هدف مقدسی است. سابقین و لاحقین و آینده‌ها هم انشاءالله در این هدف شریکند و فعلاً هم همه شریکند. اگر ایشان تبعید بشوند، همه تبعید شده‌اند. اگر ایشان گرفتار شوند همه گرفتار شده‌اند...

آخر چرا دل نمی‌دهید؟ چرا اینقدر جریحه دار می‌کنید؟ ما حرفی نداریم آخر دل به دل بدهید ببینید حرفهای ما چیست. ما مبارزه باچه می‌کنیم؟ مبارزه با این کانونهای فساد است.

.....

۲۷ - آنچه را آیه الله فقید نام برده اند مشت نمونه خروار می‌باشد و بر بیانات ایشان می‌توان موارد دیگری را افزود: از جمله نهضت فکری و اجتماعی مصلح بزرگ سید جمال الدین اسدآبادی بر علیه استعمار انگلستان و مهره‌های آن در بلاد اسلامی، نهضت میرزا محمد حسن شیرازی رهبر نهضت تنباکو، نیز مبارزه و نهضت علمای ایران همچون مرحوم میرزا محمد حسن آشتیانی جهت لغو امتیاز انحصار خرید و فروش توتون و تنباکو که ناصرالدین شاه به یک شرکت انگلیسی داده بود، نهضت شیخ شهید فضل الله نوری و علمای معتبر و آگاه دیگر برای مشروطه مشروعه و پایداری در این راه تا پای دامن نهضت مرجع مجاهد میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای دوم) علیه قیمومت انگلیس در عراق، نهضت شیخ محمد خیابانی که در راه نجات ایران جان باخت، نهضت حاج میرزا صادق آقای تبریزی و میرزا ابوالحسن انگلی و حاج آقا حسین قمی و شهید سید حسن مدرس و میرزا کوچک خان جنگلی (رهبر نهضت جنگل) و سید ابوالقاسم کاشانی و نهضت فدائیان اسلام برهبری شهید نواب صفوی و نهضت روحانیون ایران برای ملی کردن صنعت نفت و نهضت‌های دیگر و جانفشانیهای علمای آگاه و متمهد شیعه.



مبارزه با این تبلیغات سوء است. مبارزه با مصوبات ناروا است. همین دیروز کسی مبلغی [نشریاتی] از تبلیغات مسیحی را که در وسط جوانهای تهران نشر شده، آورده بود، آخر آقا جان اگر مذهب، جعفری است و رسمیت دارد، پس این تبلیغات سوء برای چیست؟ فرق ضاله از یکطرف، مسیحی ها از یکطرف، پس روحانی هیچ نگوید و همینطور بنشیند؟ سزاوار هست شما را بخدا؟ مملکت شیعه است، چقدر انسان صبر کند؟ تا حرف می زنی مجرمی، تبعید است، حبس است شکنجه است. اندازه دارد بی انصافی، کسی نیامده است که دل به دل بدهد که بگوید اصلاً چه می گویند اینها. همینطور از دور شراب پاشی، کدام روحانی است که حاضر باشد که مخالفت کند با مملکت. و تعبیر بکنید به ستون پنجم از یک سید محترمی مثل آیه الله خمینی، از ایشان تعبیر بکنید به ستون پنجم آخر این را می شود هموار بکند انسان؟ آقازاده شان را بیایند از منزل بنده ببرند؟ این منزلها یک وقتی مامن و ملجأ مردم بوده. اگر شماها یادتان نباشد پیرمردها یادشان هست. این خانه ها بست بوده، مردم پناه می آوردند. خدا گواه است دست چند تا شان دست بند هم بوده، منتهی دستبند را نزدند چون خود او مقاومت نکرد و رفت. مسلسل بیاورند در منزل بنده! آخر مگر من جنگ داشتم، یا ایشان جنگی داشت؟ پسری که پدرش را گرفته اند. دل شکسته آمده بود با بنده صحبت هائی می کرد، او را به این شکل ببرند؟ از دیوار بیایند بالا، چه گذاشتند برای کسی؟ می خواهم ببینم نسبت بنده که چهل و یک سال - شاید بعضی از شما تازه وارد شده باشید و اطلاع نداشته باشید - چهل و یکسال است بنده در این شهر خدمت گزارم من خیلی بد و لکن یک سابقه سوئی، تجاهر به فسقی از بنده دیده است کسی؟ روا بود این شکل با بنده رفتار کنند، این شرم آور نیست؟

دیگر بیشتر از این نمی توانم صحبت کنم. خیلی متأثرم خداوند به برکت مرقد منور این بی بی که همه در ظل عنایت ایشان هستیم، - الحق خیلی بزرگوار است، - فرجی عنایت بفرماید، اسلام و قرآن و حامیان آن را تقویت فرماید. خدا به برکت این بی بی بزودی این مهمات را بر آورده بفرماید و بزودی اصلاح مفاسد امور را بفرماید. خدایا خودت می دانی که ما علاقمند به دیانت و حفظ مملکت هستیم. والله وبالله ما حافظ استقلالیم. حافظ مملکتیم. خدا لعنت کند اگر هدفی غیر از این داشته باشیم، خودت باید این کارها را به نحو خوشی خاتمه دهی.

یا ابا ابراهیم یا موسی بن جعفر ای آقا خودت شاهدهی که ما در چه حالیم. ترا به حق مادرت حضرت زهرا اول حاجت ما اینست که فرزندان آیه الله خمینی به وطن خود

برگردد...

و نیز معظم له در یکی از آخرین تلگرامهای خود به رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه‌ای (مدظله العالی) چنین آورده‌اند:

● در این شرائط نفاخت و کهولت سن، توصیه من به حضرتعالی و همه مسئولان آن است که از این انقلاب اسلامی برای اعتلای کلمه اسلام و مذهب تشیع و خدمت به این ملت ایثارگر، استفاده نمائید و قاطبه ملت ایران نیز بایستی قدردان رهبری و دولت خدمتگزار جمهوری اسلامی ایران باشند و خداوند سبحان را که به آنها نعمت حکومت صالحه ارزانی داشته است شکر بگذارند.

حقیر هم که دوران مدیدی هموم و تلخیها و آزارهای طاغوتیان را چشیده‌ام از خداوند قادر متعال حفظ و ادامه انقلاب اسلامی و توفیقات روزافزون مسئولان این کشور اسلامی را که همواره ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر پیشانی آن می‌درخشیده است، را مسألت می‌نمایم و برای استقامت همگان در صراط مستقیم عدل و تقوی و ولای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دعا می‌کنم.

شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۱۰

### ویژگیهای اخلاقی و ملکات روحی

در این زمینه جناب حجة الاسلام سید عادل علوی از شاگردان آن مرحوم در کتابی که در دست چاپ دارند خصوصیات اخلاقی آن مرحوم را مفصلاً آورده‌اند. به همین جهت ما با ذکر چند بیت شعر از مشتاقان استاد در این رابطه عذر خواسته و به عجز و قصور خویش اعتراف می‌کنیم.

از صد یکی وصف تورا گفتن نشایم  
از مور طی بحر، کی باشد میسر  
دیوانه‌ام، بی ترس و پروا می‌زنم دم  
کز فرط خجلت پیش دریا بایدهش مُرد  
بگذار تا گردم من مسکین، سرافراز  
نندیشم از گستاخیم، اینم که هستم  
گرچه زکاهش، ساحت دریا مبراست  
ورنه ز استغنا، تو برتر از ثنائی  
تا آبرویابم به جمع عاشقانت

صد سال اگر با صد زبان مدحت سرایم  
تو بحر بی پایان و من موری شناور  
من شب‌نم خردم ز دریا می‌زنم دم  
ورنه چه جای عرض حرف از شب‌نمی خرد؟  
زین دم زدن باشد تورا ننگ و مراناز  
از عشق تو دیوانه و مجنون و مستم  
توصیف شب‌نم، کاستن از ارج دریاست  
من، بینوا از وصف تو جویم نوائی  
من دلخوشم از بردن نام و نشانت



## وفات و مدفن

سرانجام این عالم عالیقدر جهان اسلام پس از یک عمر تدریس و تربیت هزاران شاگرد و تلاش در راه اسلام و تألیف کتب سودمند و تأسیس آثار خیریه فراوان و ماندگان و اقامه جماعت در حرم و صحن مطهر در تاریخ هشتم شهریور ۱۳۶۹ مطابق با ۸ صفر ۱۴۱۱ به دنبال سگته قلبی، دارفانی را وداع گفت و با حضور صدها هزار تن از مردم داغدار و عزادار ایران اسلامی و جمعی از مسئولین مملکتی پیکر مطهرش تا صحن حرم حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) تشییع و پس از نماز حضرت آیه الله محمد فاضل لنکرانی بر پیکر ایشان، بر اساس وصیت قلبی در محل کتابخانه خود به خاک سپرده شد.

در پی رحلت این مرد الهی، از طرف مراجع معظم تقلید و مقام رهبری و دیگر شخصیت‌های علمی، سیاسی جهان اسلام و نهادهای انقلاب اسلامی پیام‌های تسلیتی منتشر شد و شعرای متعهد در ثنای او اشعاری سرودند و بازاریان و اصناف متدین، کسب و کار خود را تعطیل و مجالس متعدد سوگواری برگزار کردند که در اینجا به پیام رهبر انقلاب و شعر یکی از شعرا اشاره می‌کنیم.

رهبر بزرگوار انقلاب حضرت آیه الله سید علی خامنه‌ای در پیامی که به مناسبت رحلت ایشان دادند فرمودند:

«ارتحال عالم جلیل القدر و فقیه اهل بیت (علیهم السلام) آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (رضوان الله تعالی علیه) را به حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) و جهان تشیع بالاخص خانواده محترم ایشان تسلیت می‌گویم.

آن بزرگوار یکی از اساطین حوزه علمیه و از ارکان علمی و عملی آن محسوب می‌شدند و عمر با برکت خود را به تعلیم و تدریس و تربیت و تزکیه مصروف نمودند.

فقدان این عالم جلیل حقاً ضایعه‌ای بزرگی است. از خداوند متعال علو درجات آن حضرت را مسئلت نموده و ملت عزیز را به تجلیل از مقام شامخ ایشان در سراسر کشور دعوت می‌کنم.»

هماره حامی روح خدا بود.

طریق او طریق کبریا بود	عیان از چهره اش نور خدا بود
سرور سینه زهرای اطهر	فروغ دیدگان مصطفی بود
به طوفان بلایا و حوادث	هماره حامی روح خدا بود



پیامش عنبر افشان چون صبا بود  
که زو باغ شریعت با صفا بود  
به ظلمت گمراهان را رهنما بود  
فروزان گوهری بس پر بها بود  
دعایش دردمندان را شفا بود  
گران مایه ادیبی پارسا بود  
که مهری تابناک و پرضیا بود  
همان بلبل که تسلیم قضا بود  
ز او آثار رخشانسی به جا بود  
که این ماتم ز امت جانگزا بود  
به تشییعش به قم محشر بپا بود  
که او در این عزا صاحب عزا بود  
قدسیه مدنی کاشانی

کلامش بر عدو تیر شرر بار  
جناب مرعشی آن آیه الله  
شهاب آسمان دین و عرفان  
به بحر بیکران علم و توحید  
دم جانبخش او همچون مسیحا  
مربی هزاران گل به دامن  
بشد خاموش بزم ما صد افسوس  
بسوی باغ مینو کرد پرواز  
چو او زین دار فانی رخت بر بست  
ز این غم شد هزاران دیده خون بار  
به تجلیل مقام آن فرهمند  
بگویم تسلیت این غم به جحت

#### مدارک مقاله

در این مقاله علاوه بر مدارک زیر از یادداشت‌های فرزند ارشد ایشان استفاده شده

است.

- ۱- ریحانة الادب، ج ۳.
- ۲- معجم رجال الفكر والادب فی النجف خلال الف عام.
- ۳- علماء معاصرین.
- ۴- مشاهیر دانشمندان اسلام، ج ۴.
- ۵- گنجینه آثار قم، ج ۱.
- ۶- گنجینه دانشمندان ج ۱، ۲، ۷.
- ۷- اختران تابناک، ج ۱.
- ۸- معارف الرجال، ج ۲.
- ۹- طبقات اعلام الشیعه، تهرانی.
- ۱۰- اعیان الشیعه.
- ۱۱- تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص ۲۶۹.
- ۱۲- نهضت روحانیون ایران، نهضت دو ماهه روحانیون و وحید بهبهانی، علی

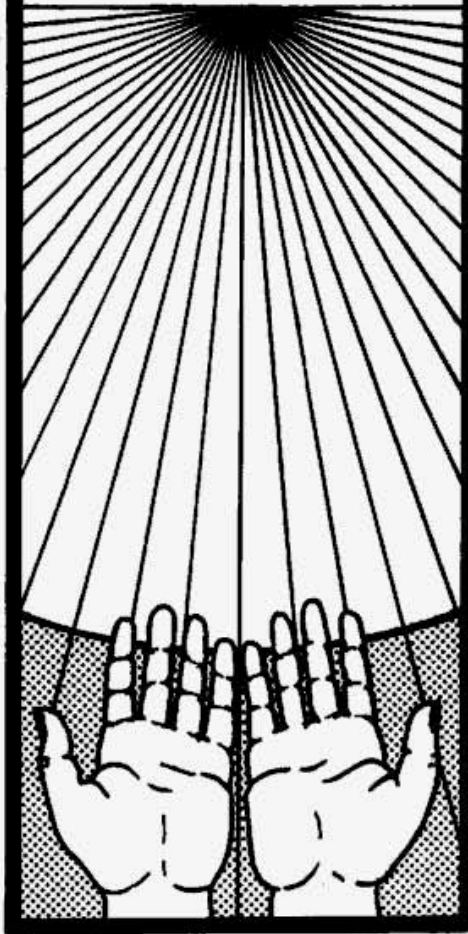
دوانی.

- ۱۳ - مناہج المعارف، میر سید ابوالقاسم جعفر موسوی خوانساری.
- ۱۴ - فقہای نامدار شیعه، زیر بنای تمدن و علوم اسلامی، عقیقی بخشایشی.
- ۱۵ - رجال قم، سید محمد مقدس زاده.
- ۱۶ - زندگینامہ علامہ مجلسی، مہدوی اصفہانی، ج ۱.
- ۱۷ - لباب الانساب، جلد ۱.
- ۱۸ - دائرۃ المعارف تشیع، ج ۱.
- ۱۹ - مؤلفین کتب چاپی، ج ۳.
- ۲۰ - گنجینہ دانشوران، احمد رحیمی.
- ۲۱ - گنج و گنجینہ، دکتر خانمحمدی.
- ۲۲ - زندگینامہ حضرت معصومہ علیہا السلام.
- ۲۳ - تاریخ علمی و اجتماعی اصفہان در دو قرن اخیر، سید مصلح الدین مہدوی، ج ۲.
- ۲۴ - تاریخ دکتر شا (مجموعات المخطوطات العربی فی مکتبات العالم، قواد سزگین).
- ۲۵ - مجلس نشین قدس.
- ۲۶ - گنجینہ یا کشکول سیاح، ج ۱.
- ۲۷ - العلماء و الدولة، شیخ محمد شیخ اسماعیل کاشف الغطاء، مطبعة النعمان، نجف.
- ۲۸ - فضائل امیر المؤمنین علی (ع) من کتاب المسند للامام احمد بن حنبل، قوام الدین و شنوی قمی.
- ۲۹ - ترجمہ سفینۃ البحار، ج ۱.
- ۳۰ - دیوان علی اکبر خوشدل تهرانی.
- ۳۱ - الحجاب فی الاسلام، قوام الدین و شنوی قمی.
- ۳۲ - خزائن الخیال.
- ۳۳ - عارف و صوفی چه می گویند؟
- ۳۴ - برهان روشن.
- ۳۵ - آئینہ دانشوران.
- ۳۶ - آثار الحجۃ.
- ۳۷ - شہداء الفضیلہ.

# توحید و شرک در عبادت

با یک تعریف منطقی برای عبادت می‌توان بر بسیاری از اشکالات و هابیان پایان بخشید.

اساسی‌ترین مسائل قرآنی و کلامی، مسأله توحید و شرک است، علما و دانشمندانی که درباره توحید و شرک سخن گفته‌اند به اقسام گوناگون آن دو اشاره کرده‌اند. توحید همانند شرک برای خود انواع و اقسامی دارد که در کتابهای عقیدتی و احیاناً تفسیری پیرامون آنها بحث و گفتگو شده است. برای اینکه خوانندگان گرامی از مجموع اقسام آن به صورت فشرده آگاه باشند، فهرست آن را در اینجا می‌آوریم و سپس درباره یک قسم آن که همان توحید و شرک در عبادت است به طور گسترده سخن می‌گوئیم؛ زیرا محور بحث «ابن تیمیه» و پیرو او «محمد بن عبدالوهاب» همین مسأله است. آنان مسلمانان را به شرک در عبادت، متهم می‌کنند و در دیگر اقسام، همه را با خود





هماهنگ می‌دانند و آنچه که بیش از همه در کتابهای آنها به چشم می‌خورد، مسأله شرک است و نازلترین بدگوئی آنان دربارهٔ یک نفر، متهم کردن او به شرک است.

از آنجا که برای توحید در عبادت یک تعریف منطقی ارائه نداده‌اند، غالباً در تشخیص مصادیق آن دچار اشتباه شده و چیزهایی را که ارتباطی به عبادت و پرستش ندارد از مصادیق آن می‌انگارند.

اصولاً کلید مناظره با وهابیان و حل عقده‌ها و گره‌هایی که از جمود آنان مایه می‌گیرد، تفسیر صحیحی از عبادت است تا بلکه در نتیجه این تفسیر، موارد آن روشن شود و انسان، عبادت و پرستش را از احترام و ارج گذاری و دیگر مفاهیم جدا سازد. تا این گره گشوده نشود و عبادت و پرستش به شکل دقیق، تفسیر نگردد، هر نوع بحث و مذاکره با این گروه، سودی نداشته و طرفین به نتیجه نمی‌رسند.

مثلاً پیروان محمد بن عبدالوهاب می‌گویند: توسل به پیامبران و صالحان، استغاثه به آنان و استمداد از اولیا؛ عبادت آنهاست و از آنجا که عبادت، مخصوص خداست، طبعاً چنین اعمالی پرستش غیرخدا به شمار می‌رود و پرستشگر غیر او، مشرک و محکوم به قتل است.

در حالی که گروه‌های دیگر می‌گویند: توسل به صالحان، از مقولهٔ توسل به اسباب است. استغاثه و استمداد از

ارواح صالحان پرستش آنها نیست بلکه توسل به وسائل غیبی است که در شرائطی مؤثر می‌باشند.

ما صریحاً این مسأله را اعلام می‌کنیم که نقطهٔ مرکزی اختلاف وهابیان با دیگر مسلمانان، مسألهٔ تحدید معنای عبادت و پرستش و در نتیجه جداسازی مصادیق آن از مصادیق دیگر مفاهیم، مانند احترام و بزرگداشت یا توسل به اسباب و وسائل است و به کلیهٔ مناظران و نویسندگان با هدف، توصیه می‌کنیم که پیش از هر چیز این مشکل را حل کنند و مناظر را وادار سازند که از عبادت، یک تعریف جامع و مانع ارائه دهد.

مایهٔ تأسف اینکه در سه قرن اخیر که کتابهای وهابیان در اکثر مناطق منتشر شده و همهٔ مسلمانان را به جز گروه خود، متهم به شرک می‌کنند، فصلی و یا بابی برای تعریف عبادت اختصاص نداده‌اند و غیر از کلی گویی، کار دیگری نکرده‌اند. چون این بحث جنبهٔ کلیدی دارد اگر اندکی سخن به درازا کشد و از حالت فشرده بیرون آید، از خوانندهٔ گرامی پوزش می‌خواهیم و برای اینکه این راه را به صورت روشن و ساده بپیماییم یک رشته مسائل اساسی را تحت عناوینی جداگانه می‌آوریم:

#### □ ۱ - اقسام توحید

همانطور که یادآور شدیم توحید - و

قهرآشکرک نیز در برابر آن - اقسامی دارد که فقط عناوین آنها را با یک تفسیر اجمالی می‌آوریم:

#### الف - توحید ذاتی

خدای واجب الوجود، یگانه است و برای او نظیر ومانندی نیست و بسیط است و ذات او از ترکیب پیراسته است.

#### ب - توحید صفاتی

صفات ثبوتی خدا همگی عین ذات او هستند. البته نه به این معنا که خدا فقط ذاتی دارد و از صفاتی مانند علم و قدرت در وجود او خبری نیست<sup>۱</sup> بلکه ذات از نظر کمال به پایه‌ای رسیده است که علم، جدا از ذات و قدرت جدا از واقعیت او نیست و واقعیت وجود او را این کمالات تشکیل می‌دهد. البته این نوع توحید از آن عدلیه است که معتزله و امامیه در پوشش آن قرار گرفته اندولی دانشمندان اشعری با این اصل مخالفت نموده و صفات او را زائد بر ذات او می‌انگارند و اما اهل حدیث مانند احمد بن حنبل و پیروان او، همان عقیده اشعری را دارند که در حقیقت وی از اهل حدیث پیروی کرده است.

#### ج - توحید در خالقیت

در جهان آفرینش، خالق واقعی و حقیقی و مستقلی جز خدا نیست و آفرینندگی دیگر موجودات، از فرشته و

انسان و علل طبیعی، همه و همه، جنبه ظلی و تبعی دارند و به اذن و مشیت او کار انجام می‌دهند، این همان معنای صحیح توحید در خالقیت است که بحثهای دقیق علمی و قرآنی، ما را به آن رهنمون نموده است، در حالی که اشاعره و اهل حدیث، توحید در خالقیت را به گونه‌ی ناروایی تفسیر کرده‌اند که امروز دستاویز ملحدان و منکران مذهب واقع شده است و آن اینکه در جهان، یک مؤثر (اعم از اصلی و تبعی) بیش نیست و خدای جهان مستقیماً، بدون تأثیرگذاری علل و اسباب، پدید آورنده‌ی اشیاء و آثار است و در حقیقت، خدا در حال تقارن علل و اسباب طبیعی و امکانی، مستقیماً اثر بخش است و موقعیت علل، جز موقعیت مقارنت و نمایش چیزی نیست.

این نوع تفسیر نارسا از توحید در خالقیت، مسبب شده است که مادی‌گراها، خداشناسان را متهم به نفی

.....

۱ - اهل حدیث مانند احمد بن حنبل و پیرو او ابوالحسن اشعری، اتحاد صفات را با ذات به صورت یاد شده، تفسیر نموده و نتیجه گرفته‌اند قائلان به اتحاد منکر صفات خدا هستند و چون نمی‌توانند آشکارا بگویند خدا فاقد علم و قدرت و حیات است ناچارند در لفاظیه سخن بگویند و آن اینکه صفات او عین ذات او است. یک چنین داوری درباره‌ی قائلان به توحید در صفات، از بی‌اطلاعی عمیق سرچشمه می‌گیرد. تفصیل این مطالب را در کتاب فرهنگ عقائد مذاهب اسلامی به قلم نگارنده بخوانید.



قانون علیّت و معلولیت نموده و بگویند آنان معتقدند خدای جهان، جانشین تمام علل و اسباب است و این خداست که مستقیماً تب مالاریا را در وجود انسان پدید می‌آورد و میکرب، نقشی در آن بیماری ندارد، آنگاه به صورت صحیح و ناصحیح بر مذاهب بتازند و آنان را ضد علم و دانش معرفی کنند در حالی که نمی‌دانند گفتار مورد نظر آنان، مربوط به گروه خاصی است و فلاسفه و محققان اسلامی از آن نظریه کاملاً میرا هستند و گروه عدلیه و پیروان اهل بیت، در تفسیر توحید در خالقیت، تفسیر دوم را ناروا دانسته و همگی به تفسیر نخست معتقدند و آیه هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ<sup>۲</sup> را به شکل یاد شده تفسیر می‌کنند

#### د- توحید در ربوبیت

ربوبیت مشتق از ربّ به معنای صاحب است، عرب هر موقع بگوید: ربّ البیت، ربّ الدابة، ربّ الضیعة، مقصود صاحبان خانه و اسب و مزرعه است ولی از آنجا که تدبیر و کارگردانی هر چیزی بر عهده صاحب آن است طبعاً مقصود از توحید در ربوبیت، همان توحید در تدبیر و کارگردانی است، یعنی خدا جهان را آفرید (توحید در خالقیت) و تدبیر و کارگردانی آن نیز بر عهده اوست. آن چنان نیست که اصل خلقت از آن خدا باشد و کارگردانی آن را به عهده فرشتگان، پریان و انبیاء و

اولیا بگذارد بلکه او هم خالق است و هم مدبّر. و جهان یک خالق و یک مدبّر اصیل بیش ندارد. البته اعتراف به وجود یک مدبّر اصیل و مستقل مانع از آن نیست که جهان آفرینش، توده‌ای از علل و اسباب باشد که روی یکدیگر اثر نهاده و جهان آفرینش به صورت زنجیره‌ای از علل و معلولات پیش برود، همان‌طور که در توحید در خالقیت یادآور شدیم، اعتقاد به چنین توحیدی به معنی نفی دیگر علل چه از نظر آفرینندگی و چه از نظر تأثیر در یکدیگر نیست بلکه مقصود این است که خالق اصیل و مدبّر مستقل خداست و خالقیت و کارگردانی موجودات امکانی همه و همه به اذن و مشیت و سرپرستی اوست، همچنین توحید در تدبیر، مانع از اعتراف به مدیران ظلی و تبعی نیست که تحت فرمان او، انجام وظیفه می‌کنند، چنانکه می‌فرماید:

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا؟

سوگند به کارگردانان امر آفرینش.

#### ه- توحید در حاکمیت و ولایت

مقصود از چنین توحیدی این است که بر بندگان خدا، فقط خدا حق حکومت دارد و هیچ انسانی بر دیگری حق حکومت

.....

۲- سوره فاطر: ۳.

۳- سوره نازعات: ۵.



ندارد چنانکه می‌فرماید: **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ**؟ همین جان نیز سخن یاد شده در توحید در خالقیت و ربوبیت، تکرار می‌شود. و آن اینکه حصر حق حاکمیت به خدا مانع از آن نیست که گروهی به فرمان او حکومت کنند و تحت برنامه دقیق الهی به اداره اجتماع انسانی پردازند.

#### و- توحید در اطاعت و فرمانبرداری

حق اطاعت از شئون حکومت است و چون حاکمیت اصیل از آن خداست طبعاً حق اطاعت از آن اوست و هیچ فردی نسبت به دیگر افراد، واجد چنین حقی نیست ولی انحصار چنین حقی به خدا مانع از آن نیست که گروهی به صورت نمایندگی از جانب خدا، لازم الطاعة باشند و طاعت آنان در حقیقت اطاعت خدا باشد چنانکه می‌فرماید:

**مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ**

هر کس از پیامبر خدا فرمان برد در حقیقت از خدا فرمان برده است.

#### ز- توحید در تشریع و قانونگذاری

مقصود این است که قانون گذاری حق خاص خداست و هیچ فردی نمی‌تواند بر کسی جعل قانون کند و خداست که با فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی، بشر را به قوانین سعادت بخش آشنا می‌سازد، البته قانونگذاری از آن خداست، ولی برنامه ریزی مربوط به خود جامعه است که

در پرتو آن، قوانین کلی برای اداره کشور برنامه ریزی می‌کند و اما کار مجتهدان، همان شناسائی قوانین الهی و معرفی آنهاست که کارشناسان این قسمت به شمار می‌روند.

#### ح- توحید در عبادت

یعنی عبادت، مخصوص خداست و جز او نباید کسی را به هیچ عنوان پرستید، اگر برخی از مراتب توحید (مانند توحید صفات) مورد اختلاف است، در این مسأله که عبادت از آن خداست و جز او نباید کسی را عبادت کرد، اختلافی وجود ندارد، اصولاً نمی‌توان فردی را موحد یا مسلمان خواند مگر آنکه اصل: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** را بپذیرد یعنی: تنها تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوئیم.

هدف اساسی از اعزام پیامبران، گسترش این اصل است زیرا مردم به مرور زمان از توحید فطری منحرف شده و به جای خدای واقعی، خدانماها را پرستش می‌کردند، خدا پیامبران را فرستاد تا مردم را به همان توحید فطری باز گردانند چنانکه می‌فرماید:

**كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ**

۴- سوره يوسف: ۴۰.

۵- سوره نساء: ۸۰.

۶- سوره بقره: ۲۱۳.

مردم همه یک امت بودند تا اینکه خدا پیامبران نوید بخش و بیم دهنده را برانگیخت و به همراه آنها کتاب را به حق فرو فرستاد تا درباره آنچه مردم بر سر آن اختلاف کرده بودند داوری کنند.

آیات قرآن، صریح در این است که توحید در پرستش، اصل مشترک میان تمام پیامبران می باشد چنانکه می فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ!

در میان هر امتی پیامبری فرستادیم که خدا را بپرستید و از پرستش بتها بپرهیزید.

بنابراین، اصل کلی مورد اختلاف نیست و همه می گویند که عبادت از آن خداست و هر نوع شرک و دوگانه پرستی و انحراف از خط توحید، محکوم است و باید از آن دوری جست، اگر اختلافی در کار است فقط و فقط در تشخیص جزئیات است که آیا مثلاً توسل به انسان پاکدامن، مصداق پرستش اوست یا از جزئیات توسل به اسباب است. اینجا است که لازم است عبادت به صورت منطقی تحدید شود تا با در دست داشتن مقیاس و ضابطه صحیح درباره موضوعات مورد نزاع، به داوری پردازیم.

## ۲۵ - فرق بین توحید ربوبی و الوهی

در کتابهای وهابیان به پیروی از بنیانگذار این مکتب از دو نوع توحید نام می برند و می گویند:

## توحید ربوبی و توحید الوهی

توحید نخست را به توحید در خالقیت و توحید دوم را به توحید در عبادت و پرستش تفسیر می کنند و یادآور می شوند که همه فرق اسلامی، توحید در خالقیت را پذیرفته و خالق جز خدا را قائل نیستند ولی آنان در الوهیت گرفتار شرک شده اند، زیرا کارهای آنان مانند توسل به پیامبران و صالحان و یا استغاثه و استمداد از آنان و یا طلب شفاعت از پیامبران همه و همه پرستش انبیاء و پیامبران است، از این جهت با مشرکان عصر رسالت، یکسان و همگام هستند و اگر توحید در ربوبیت برای نجات از عذاب کافی بود همه مشرکان عصر رسالت اهل نجات بودند<sup>۷</sup>.

در اینجا، دو نکته را یادآور می شویم:

۱ - تفسیر ربوبیت به خالقیت و الوهیت به پرستش، از اشتباهات رایج وهابیان است که هرگز در آن تجدید نظر نکرده اند و خلف از سلف، این اصطلاح را گرفته و پیوسته می تازند، زیرا همانطور که یادآور شدیم ربوبیت از کلمه ربّ به معنای صاحب گرفته شده است و صاحب و مالک بودن یک جاندار و یا یک مزرعه، با خالقیت و آفرینندگی مناسبت ندارند، بلکه مناسب با مقام کارگردانی و تدبیر

.....

۷ - سوره نحل: ۳۶.

۸ - فتح المجید، عبدالرحمان بن حسن بن محمّد بن عبدالوهاب (م ۱۲۸۵ ق)، ص ۱۲ و ۲۰.

آنهاست، صاحب یک اسب به خاطر بهره گیری از آن، سر پرستی زندگی او را بر عهده می‌گیرد و با دادن آب و علوفه، وسیله ادامه حیات او را فراهم می‌سازد؛ چنانکه صاحب یک مزرعه برای پرورش گیاهان و درختان، برنامه ریزی کرده و کارگردانی آنها را به عهده می‌گیرد. بنابراین لازم و شایسته است که به جای توحید در ربوبیت، همان اصطلاح معروف توحید در خالقیت را بیاورند و از اصطلاح خود قرآن پیروی کنند.

۲\* - نظیر چنین اشتباهی در کلمه الوهیت نیز رخ داده و لسی تحقیق این است که اله به معنی معبود نیست و اگر احياناً در آن به کار رود، اصطلاح جدیدی است که هرگز قرآن بر آن اصطلاح سخن نمی‌گوید بلکه لفظ الله و اله یک معنا بیش ندارند چیزی که هست اولی، عَلم و اسم خاص است و دومی، کلی و اسم عام، در حقیقت هر دو به معنای خدا هستند ولی در زبان عربی بر خلاف زبان فارسی، خدا دو نوع اسم دارد خاص و عام، خاص تنها بر خدای واجب الوجود اطلاق می‌شود و بس، که در حالی عام هم او را شامل است و هم دیگر خدایان پنداری را که بت پرستان آنها را خدا می‌انگارند، هر چند از خدائی جز اسم، نصیب دیگری ندارند و به تعبیر قرآن:

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ!

شما - جز خدا - تنها بتهایی را می‌پرستید که خودتان و پدرانتان نام خدا بر آن نهاده‌اید، هرگز خدا بر خدائی آنان، دلیل و برهانی نفرستاده است.

در زبان انگلیسی عین همین اختلاف هست مثلاً در زبان انگلیسی که به خدا god گفته می‌شود اسم خاص را به صورت God و اسم عام را به صورت god می‌نویسند و از این طریق اسم خاص را از اسم عام جدا می‌کنند.

از دقت در آیات قرآنی می‌توان این معنی را استفاده کرد که اله در قرآن به معنی خداست، البته به صورت معنای عام نه به معنی معبود، زیرا در غیر این صورت تفسیر قسمتی از آیات دچار اشکال می‌شود.

در آیات یاد شده در زیر دقت فرمائید:

۱\* - لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: هر گاه در آسمانها و زمین، خدایان دیگری جز اله وجود داشتند نظام آفرینش دچار فساد و تباهی می‌شد.

مضمون آیه و برهانی که یاد آور می‌شود در صورتی صحیح است که اله را به معنی خدا بگیریم نه به معنی معبود و در غیر این صورت، استدلال ناتمام خواهد بود، مقصود این است که اگر در جهان،

.....

۹ - سوره یوسف: ۴۰.

۱۰ - سوره انبیاء: ۲۲.



خدایانی همانند واجب الوجود بود، دستگاه آفرینش دچار فساد و تباهی می‌شد؛ زیرا فرض این است که خدایان دیگر بسان خدای واقعی دارای علم و قدرت، خلقت و آفرینش و (لا اقل) تصرف و تدبیر در آسمانها و زمین هستند و تعدد مدبر، جز تباهی کار نتیجه‌ای ندارد ولی اگر بگوئیم: مقصود این است که اگر معبودهائی جز خدا بودند جهان دچار تباهی می‌شد، طبعاً استدلال نارضا خواهد بود زیرا: در جهان، معبودانی به حق و باطل جز خدا هستند ولی نظام خلقت بر پاست.

لذا وقتی گروهی که اله را به معنی معبود می‌گیرند، با چنین اشکالی روبرو می‌شوند و ناچار می‌شوند تصحیح معنی کلمه «بحق» در خود آیه مقدر کنند و بگویند: «لوکان فیهما آلهة بحق» یعنی اگر معبودان بحقی جز خدا بودند، دستگاه آفرینش دچار تباهی می‌شد، طبعاً معبودان به حق باید مانند الله دارای خلقت و تصرف باشند در این صورت تالی فاسدی را که آیه متذکر شد به دنبال خواهد داشت.

نا گفته پیداست، چنین تصرفی در کلام فصیح و بلیغ، بسا ناروا است و تا دلیلی در کار نباشد در تقدیر گرفتن کلمه‌ای، باطل خواهد بود. عین همین گفتار در آیه ذیل نیز حاکم است، یعنی استدلال در صورتی صحیح است که اله در

آن به معنی خدا (به صورت عام) باشد نه به معنی معبود و گر نه استدلال ناتمام بوده و برای تکمیل آن ناچاریم کلمه «بحق» را در تقدیر بگیریم.

• ۲ - وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ<sup>۱۱</sup>

هیچ خدائی با او نیست و اگر با او خدای دیگری بود (نه معبود دیگر) در این صورت هر خدائی به سوی تدبیر مخلوق خود می‌رفت و بر یکدیگر برتری می‌جستند. خدا از آنگونه که او را وصف کنند، منزّه است.

آنچه می‌تواند این برهان را روشن سازد این است که در کنار خدا، خدای دیگری باشد که به گونه‌ای در جهان، متصرف باشد نه معبود دیگر، و گر نه اعتقاد به معبودهای ناتوان و بیچاره‌ای که از تصرف و تدبیر دور باشند چنین تالی فاسدی را به دنبال ندارد.

• ۳ - قُلْ لَوْ كَانَ قَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَآتَيْنُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا<sup>۱۲</sup>

بگو اگر با او خدایانی بودند هر یک از آنان سعی می‌کردند که به سوی خدای صاحب عرش، راهی پیدا کنند.

مضمون آیه این است که تعدد اله موجب این است که آن «اله» پنداری به خدای واقعی راه پیدا کند و این در صورتی

.....

۱۱ - سوره مؤمنون: ۹۱

۱۲ - سوره اسراء: ۴۲

است که مقصود از اله همان خدا باشد که خلقت و تصرف در آفرینش از شوون اوست و گرنه تعدد معبود، منهای این دو صفت، ملازم با هم رتبه بودن با خدا نیست تا به سوی او راه پیدا کند.

• ۴ - اِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ خَصَبٌ جَهَنَّمَ اَنْتُمْ لَهَا وَاِرَادُونَ • لَوْ كَانَ هُوَ اِلٰهًا مَا وَرَدُوهَا؟!

شما و آنچه را که جز او می‌پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی بر آن می‌شوید، اگر آنچه را که می‌پرستید، خدا بودند، قطعاً وارد دوزخ نمی‌شدند.

برهانی که آیه اقامه می‌کند در صورتی نتیجه می‌بخشد که «آله» به معنی خدایان باشد، زیرا خدائی خداست که مانع از ورود او به دوزخ می‌شود نه معبود بودن او.

خلاصه، در این آیات چهارگانه که قرآن براهین عقلی دقیق بر یکتایی خدا اقامه می‌کند ناچاریم که اله و آله را به همان معنای خدا و به معنای عام بگیریم، نه به معنی معبود، در غیر این صورت براهین مورد نظری نتیجه خواهند بود؛ زیرا تعدد خداست که مایه فساد دستگاه آفرینش می‌شود نه تعدد معبود (مضمون آیه اول و دوم) و دوگانگی خداست که سبب می‌شود هر خدائی به خدای واقعی راه پیدا کند نه دوگانگی معبود (مضمون آیه سوم)، خدا بودن است که مانع از آن می‌شود که این معبود هیزم دوزخ گردد نه مجرد معبود

توحید و شرک در عبادت

بودن و اما اگر لفظ اله در این آیات به معنی معبود گرفته شود، ناچاریم برای تصحیح معنی آیات، کلمه «بحق» را مقدر بگیریم.

□ ۳ - لفظ جلاله به معنی عام

گاهی لفظ جلاله معنی علمیت و جزئیت را از دست می‌دهد و حالت کلی به خود می‌گیرد یعنی از لفظ جلاله اله، «اله» اراده می‌گردد. در دو آیه یاد شده زیر جریان از این قبیل است:

الف - هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُتَعَبِّدُ الْقَرِيْبُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ! ۱۴

اوست خدای یکتائی که غیر او خدائی نیست، سلطان مقتدر عالم، پاک از هر نقص و آرایش، منزله از هر عیب و ناشایست، ایمنی بخش، نگهبان جهلن و جهانیان، غالب و قاهر بر همه، با جبروت و عظمت، بزرگوار و برتر، خدا منزله است از هر چه بر او شریک پندارند.

ب - هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْقَرِيْبُ الْحَكِيْمُ. ۱۵

اوست خدای آفریننده، پدید آورنده و صورتگر؛ برای او نامهای زیباست و آنچه در آسمانها و زمین است همه به تسبیح و ستایش او

۱۳ - سوره انبیاء: ۹۸ - ۹۹.

۱۴ - سوره حشر: ۲۳.

۱۵ - سوره حشر: ۲۴.

مشغولند و اوست یکتا خدای مقتدر حکیم.  
در این دو آیه، لفظ جلاله، حالت علمی و جزئی بودن را از دست داده و بجای «اله» به کار رفته است و تنها در دو آیه یاد شده نیست که لفظ جلاله در آنها معنی کلی پیدا کرده و با اوصاف بعدی از کلیت آنها کاسته شده است، بلکه در بعضی آیات دیگر نیز جریان چنین است چنانکه می فرماید:

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ<sup>۱۶</sup>

اوست خدا در آسمانها و زمین، پنهان و آشکار شما را می داند و از کردار شما آگاه است.

این آیه بسان آیه ذیل است که در آن به جای لفظ جلاله، لفظ اله بکار رفته است:

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ<sup>۱۷</sup>

اوست خدا در آسمانها و اوست خدا در زمین و او حکیم و داناست.

سرانجام این بحث را با ذکر آیه ای دیگر به پایان می رسانیم:

وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ أَنْتُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَكْدٌ<sup>۱۸</sup>

نگوئید خدا سه تاست. از این گفتار باز ایستید که برای شما نیک است، جز این نیست که خدا، خدای یگانه است، پراسته است از اینکه فرزندی داشته باشد.

این آیه به روشنی می رساند که اله و

اله، مفهوم واحدی دارند جز اینکه یکی از سعه و گستردگی برخوردار است و لذا یکی بر دیگری حمل می شود.

دقت در مفاد این آیه و آیات پیشین ما را به یک اصل کلی رهبری می کند و آن اینکه اله و الوهیت به معنی خدائی و خداوندگاری است نه به معنی معبودیت و عبادت و این اصطلاح معروف در کتابهای وهابیان که از توحید در عبادت به توحید در الوهیت تعبیر می آورند کاملاً بی پایه است و از اینکه ما در اینجا به صورت گسترده سخن گفتیم پوزش می طلبیم.

□ ۴ - شرک عرب جاهلی، شرک ربوبی نیز بود

در بسیاری از کتابهای وهابیان و احیاناً دیگران، دیده می شود که شرک عرب جاهلی را منحصر به شرک در عبادت نموده و اینکه آنان بتها را شیطان درگاه الهی دانسته و می پرستیدند و پیوسته می گفتند:

• مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ<sup>۱۹</sup>  
آنان را نمی پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک سازند.

• وَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا

.....

۱۶ - سوره انعام: ۳.

۱۷ - سوره زخرف: ۸۴.

۱۸ - سوره نساء: ۱۷۱.

۱۹ - سوره زمر: ۳.



يَتَّقُهُمْ وَيُحْلِلُونَ هَوْلًا ۚ سَمَّاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ۚ

جز خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها ضرر می رساند و نه سود می رساند و می گویند اینها نزد خدا شیعیان ما هستند.

با ذکر این دو آیه یادآور می شوند که شرک عرب جاهلی تنها شرک در عبادت بود در حالی که این دو آیه ناظر به گروهی از اعراب جاهلی است زیرا گروههای دیگری از بت پرستان، در مسأله تدبیر و کارگردانی جهان نیز مشرک بودند و در میان آنها گروهی، فرشتگان و پریان و یا آفتاب و ستارگان را می پرستیدند، قرآن درباره مردم یمن (قوم سبا) یادآور می شود که هدهد سفیر سلیمان به او گزارش کرد که:

... وَجَدْنَاهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ

دُونِ اللَّهِ...<sup>۲۱</sup>

ملکه و قوم او را دیدم که بجای الله آفتاب را می پرستیدند.

اصولاً ورود بت پرستی به مکه از طریق شرک در ربوبیت بود، یعنی خدایانی را کردگار جهان شمرده و اوضاع جوی را از نظر نزول باران و غیره مربوط به آنان می دانستند. تاریخ نگاران یادآور می شوند: عمرو بن لُحی، امیر مکه، در سفر خود به بُلُقَاء شام، گروهی را دید که بتهایی را می پرستند از آنان پرسید: چرا اینها را می پرستید؟ در پاسخ گفتند ما اینها را می پرستیم و از آنها باران می طلبیم. آنها باران می فرستند، کمک می جویم ما را

کمک می کنند. امیر مکه تحت تأثیر تبلیغات آنان قرار گرفت. بتی به نام هُبَل را همراه خود آورد و بر سطح کعبه نهاد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد.<sup>۲۲</sup>

حتی در صلح حدیبیه، اندیشه چنین شرکی در مغز برخی از صحابه وجود داشت و پیامبر آن را عقیده ای شرک آمیز دانست و گفت: «هرگز نگویند باران به وسیله طلوع و غروب ستارگان به ما می رسد» البته نه به این معنا که طلوع و غروب ستاره ای را در شرق و غرب نشانه نزول باران یا وجود خشکی می اندیشیدند، بلکه آنها را مؤثر مستقل در ریزش باران یا قبض آن می دانستند.<sup>۲۳</sup> البته در اینکه قاطبه عرب جاهلی در مسأله خالقیت موحد بودند،

.....

۲۰ - سوره یونس: ۱۸

۲۱ - سوره نمل: ۲۴

۲۲ - سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

۲۳ - در صلح حدیبیه آنگاه که تشنگی و بی آبی بر باران پیامبر چیره شد، سرانجام در پرتو دعاء رسول گرامی، باران منطقه را فرا گرفت و پیامبر دستور داد که نماز را در محلها بخوانند سپس فرمود:

هرکس بگوید در سایه رحمت و کرم خدا، باران ما را فرا گرفت او به خدا مؤمن و هر کس بگوید در سایه ستاره و یا غروب و طلوع ستاره ای، باران آمد او به ستاره، مؤمن و به من کفر ورزیده است، در همان وادی منافقان گفتند: در سایه ستاره «شعری» باران آمد و از عبارات و سخنان رایج آنان این بود که مطرنا بنوه کذا (سیره حلبی ج ۳/۲۵ مراجعه شود).

جای تردید نیست و آیاتی بر این مسأله گواهی می‌دهد مانند:

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
قَالُوا خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ<sup>۲۴</sup>

اگر از آنان پرسید: آسمانها و زمین را چه کسی آفریده است؟ می‌گویند خدا

البته شرک جهان مسیحیت و یا شرک یونانیان و رومیان، برای خود سرگذشت دیگری دارد که فعلاً وارد آن نمی‌شویم و در شرک آنان مسأله توحید در خالقیت دچار آسیب شده بود.

□ ۵ - تحدید عبادت

مسأله مهم در اینجا که این فصل برای تبیین آن گشوده شده، تحدید منطقی عبادت است. کلمه عبادت به سان بسیاری از کلمات مانند: زمین، آسمان، ستاره و غیره است که همگی، مفهوم بسیط آن را به روشنی درک می‌کنیم اما چه بسا قادر بر تحدید دقیق و منطقی آن نیستیم، آنچه مهم است این است که بدانیم لفظ عبادت مرادف با خضوع و خشوع، تکریم، احترام، تعظیم، اظهار ذلت یا هر کلمه دیگری که معادل آنها باشد، نیست. حتی مفهوم عبادت با نهایت خضوع مساوی نیست. اینک ما برای روشن شدن مطلب، در این مورد، مطالب زیر را یادآور می‌شویم:

الف - عبادت به معنای خضوع و تذلل

نیست

در کتابهای لغت، عبادت به خضوع و تذلل تفسیر می‌شود ولی این یک تفسیر به معنی اعم و تفسیر به لازم معنی است، زیرا همگی می‌دانیم که خضوع فرزندان در برابر والدین و فروتنی دانشجو در برابر استاد، هر چند به بالاترین حد خود برسد، عبادت پدر و مادریا استاد نیست. قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که در برابر والدین، آخرین حد خضوع و کوچکی را ابراز دارند؛ چنانکه می‌فرماید:

وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِي مِنَ الرَّحْمَةِ  
وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْنِي صَغِيرًا<sup>۲۵</sup>

از روی مهربانی پروبال فروتنی برای آن دو (پدر و مادر) بگشای و بگو: پروردگارا آن دو را مشمول رحمت قرار بده چنانکه مرا در کودکی پرورش دادند.

بنابراین هر نوع تذلل و فروتنی و کوچکی به تنهایی نمی‌تواند نام عبادت به خود بگیرد.

نا گفته پیداست چه بسا عاشقان در برابر معشوق، بیش از حد، اظهار خضوع می‌کنند و بر دست و پای او بوسه می‌زنند ولی هرگز نمی‌توان کار آنها را عبادت خواند، گروهی که عبادت را به ذلت و تواضع تفسیر می‌کنند وقتی با چنین

.....  
۲۴ - سورة زخرف: ۹ و به همین مضمون

است آیات ۲۵: لقمان و ۳۸: زمر.

۲۵ - سورة اسراء: ۲۴.

اشکالی روبرو می‌شوند برای ترمیم تحدید یادآور می‌شوند که عبادت، خضوع مطلق نیست بلکه آخرین مرحله خضوع در برابر کسی است که عظمت و کمال او مورد اذغان است.<sup>۲۶</sup>

ولی این تعریف به سان تعریف پیشین، خالی از اشکال نیست، زیرا سجده فرشتگان بر آدم آخرین مرحله خضوع یک موجود امکانی است آنهم با درک عظمت و مقام شامخ مسجود. مع الوصف چنین کاری عبادت آدم نبود بلکه تکریم آدم بود<sup>۲۷</sup> چنانکه می‌فرماید:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ...<sup>۲۸</sup>

آنگاه که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگان سجده کردند جز ابلیس.

سجده فرشتگان از نظر ظاهر با سجده آنان برای خدا یکسان بود به گواه اینکه در هر دو مورد لفظ «لام» به کار می‌رود. اگر در این مورد می‌فرماید: «أَسْجُدُوا لِآدَمَ» در جای دیگر فرموده است:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...<sup>۲۹</sup>

و تعبیر در هر دو مورد یکسان است، در حالی که سجده فرشتگان بر آدم که به صورت نهایت خضوع انجام گرفت عبادت نبود ولی دومی عبادت خدا است، عین همین مطلب درباره سجود پدر و مادر و برادران یوسف در برابر او حاکم است چنانکه می‌فرماید:

وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا آتِبِ هَذَا تَأْوِيلُ  
رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا: ۳

همگان برای یوسف سجده کردند و یوسف گفت: پدر جان این سجده حقیقت خوابی است که من قبلاً دیده بودم [یوسف در خواب دیده بود که یازده ستاره به ضمیمه ماه و خورشید برای او سجده می‌کنند].

از این بیان روشن می‌شود که هرگز نمی‌توان عبادت را در چارچوب تذلل، تعظیم، تکریم و نهایت خضوع، خلاصه کرد بلکه باید برای تحدید عبادت و جداسازی آن از این مفاهیم، تلاش دیگری کرد و از خود آیات قرآنی کمک گرفت.

### پاسخ شگفت‌آور

اخیراً گویندگان و نویسندگان وهابی که عبادت را یک نوع تعظیم و تکریم تلقی می‌کنند در برابر این آیات، انگشت حیرت به دندان گرفته و سرانجام خواسته‌اند دست به توجیه بزنند و آن

.....

۲۶ - أَلْيَاذَةً نَهَايَةُ الْخُضُوعِ بَيْنَ يَدَيْ مَنْ تَذَرُّكَ عَظَمَتُهُ وَكَمَالُهُ.

۲۷ - برای آگاهی از مجموع تعریفهای نارضا به المنان ج ۱، ص ۵۷ و تفسیر القرآن الکریم نوشته شیخ شلتوت، ص ۳۷ مراجعه شود.

۲۸ - سورة بقره: ۳۴.

۲۹ - سورة رعد: ۱۵.

۳۰ - سورة يوسف: ۱۰۰.



اینکه، سجده فرشتگان بر آدم در صورتی عبادت و پرستش او تلقی می‌شد که خدا به آن فرمان نداده بود ولی از آنجا که سجده آنان به فرمان خدا انجام گرفت قطعاً کار آنان عبادت خدا بود نه پرستش آدم.

این پاسخ — که امام مسجد نبوی، شیخ عبدالعزیز آن را مطرح می‌کرد — کاملاً شگفت آور است؛ زیرا اگر ماهیت یک کار (سجده فرشتگان بر آدم) ماهیت عبادت بود هرگز فرمان خدا واقعیت آن را دگرگون نمی‌ساخت و نتیجه این می‌شد که فرشتگان به فرمان خدا آدم را پرستش کردند و این سخنی است که خیرد هیچ انسانی آن را نمی‌پذیرد که بگوید خدا فرمان داد مخلوقی، مخلوق دیگری را پرستد در حالی که شرک و پرستش بشر، یک نوع ظلم و فحشاء است و خدا هرگز به کار زشت فرمان نمی‌دهد چنانکه می‌فرماید:

قُلْ إِنْ أَلَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّخُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ<sup>۳۱</sup>

بگو خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد آیا چیزی را که نمی‌دانید می‌گوئید؟

گاهی گفته می‌شود، فرشتگان برای خدا سجده کردند و آدم، قبله آنان بود، ولی این پاسخ با ظاهر آن سازگار نیست زیرا در آیات قرآن، سجده بر آدم با کلمه «لام» وارد شده است یعنی «لامی» که در مورد سجده برای خدا به کار می‌رود

مانند: اسْجُدُوا لِآدَمَ... ، اسْجُدُوا لِلَّهِ....

گذشته از این، هدف از سجده کردن فرشتگان برای آدم، یک نوع خضوع در برابر او بود یعنی خضوع افراد ناآگاه در برابر فرد آگاه و قبله بودن آدم برای اوشرف و کرامتی نیست.

وانگهی این پاسخ با سجده یعقوب و فرزندان سازگار نیست، در آنجا واقعاً پدر و مادر یوسف همراه فرزندان، برای یوسف سجده کردند و خواب یوسف را که قرآن نقل کرده است تجسم بخشیدند، خواب یوسف از نظر قرآن، سجده خورشید و ماه و ستارگان برای یوسف بود. چنانکه می‌فرماید:

إِنِّي زَأَيْتُ أَخَذَ عَشْرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ زَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ<sup>۳۲</sup>

من یازده ستاره و ماه و خورشید را دیدم که برای من سجده می‌کردند

این نوع استدلال و دست و پا زدن، حاکی از آن است که وهابیان، هنوز نتوانسته‌اند به یک تعریف منطقی درباره عبادت برسند و اکنون ما با مطرح کردن تعریف درستی از عبادت، به این نزاع خاتمه می‌دهیم.

ب — اعتقاد به الوهیت و ربوبیت، عنصر مقوم عبادت است

شکی نیست که عبادت یک نوع .....

۳۱ — سورة اعراف: ۲۸.

۳۲ — سورة يوسف: ۴.

اظهار خضوع گفتاری و کرداری در برابر دیگری است، خضوع، بخشی از واقعیت عبادت را تشکیل می‌دهد، ولی در کنار این، عنصر دیگری نیز لازم است که از مقوله عقیده است و قلب و روان انسان تجلیگاه آن می‌باشد و آن اینکه فرد خاضع درباره آن شخص، اعتقاد خاصی داشته باشد و خضوع وی از چنین اعتقادی سرچشمه بگیرد و تا این عنصر بر قلب و دل، حاکم نباشد، بالاترین خضوعها و فروتنیها و تواضعها و ستایشها، رنگ عبادت به خود نمی‌گیرد. اکنون باید دید این عنصر چیست و آن مقومی که حتماً در صدق عبادت لازم است چگونه است؟

راه دست‌یابی بر این مقوم و عنصر لازم، بررسی عقیده موخدان و مشرکان به هنگام خضوع در برابر خدا و بتهاست؛ چیزی که هست یکی عبادت حق است و دیگری عبادت باطل.

در بررسی وضع اعتقادی موخدان، همگی بر این نکته اذعان داریم که یک موخد پیش از قیام به عبادت، طرف را خدا می‌داند و او را رب العالمین می‌اندیشد و سرنوشت خود را در دست وی می‌داند، او با توجه به این امور و توصیف طرف به الوهیت و ربوبیت و اینکه سرنوشت من در دست اوست به خضوع در برابر او و ستایش وی می‌پردازد.

از این تحلیل به دست می‌آید که در کنار خضوع، مقوم دیگری وجود دارد و آن

اینکه خاضع و ستایشگر طرف را اله، خدا، رب و مدیر و مدبر جهان و سررشته دار زندگی خویش می‌داند و از این جهت در برابر او خضوع می‌کند و به ستایش لسانی او می‌پردازد و در حد یکسان شدن با خاک در پیشگاه او فروتنی می‌کند، اگر چنین اعتقادی را از موخد بگیریم، کارهای زبانی و عملی او رنگ پرستش به خود نمی‌گیرد.

درباره مشرکان عین همین نظر حاکم است. آنان در برابر بتها خضوع می‌کردند ولی بتها را موجودی ساده نمی‌پنداشتند بلکه معتقد بودند که آنها بهره‌ای از خدائی دارند و به اصطلاح، آنها را خدای کوچک می‌نامیدند و سرانجام همگی آنها را رب و کارگردان بخشی از امور جهان می‌انگاشتند و لااقل می‌گفتند که خشکسالی و با فراوانی باران در دست آنهاست و به گونه‌ای سرنوشت خود را — ولو در یک محدوده کوچک از نظر مغفرت و شفاعت و سعادت اخروی — در دست آنها می‌انگاشتند و به دیگر سخن در پرتو عقیده به الوهیت و ربوبیت پنداری و اینکه سعادت و شقاوت زندگی آنان در دست آنهاست، به خضوع و فروتنی در برابر آنها می‌پرداختند.

البته الوهیتی که درباره بتها قائل بودند و به اصطلاح آنها را خدا می‌دانستند و یا ربوبیتی که به آنان نسبت می‌دادند با الوهیت واجب‌الوجود و ربوبیت او فرق



روشنی داشت. خداوند واجب الوجود در نظر آنها ربُّ الأرباب و إله الألهة بود و به اصطلاح، خدای بزرگ و رب کل بود، در حالی که اصنام و بتها، خدایان کوچک و ارباب نازلی بودند که خداوند بزرگ بخشی از کارهای خود را به آنان واگذار کرده و از نظر آنان، همگی متصرف در جهان یا بخشی از آن هستند، و اگر هم در میان برخی از طوایف از ربوبیت و تصرف اصنام و بتها سخنی در میان نبود لا اقل بت پرستان سرنوشت خود را در دست آنان می دیدند و می گفتند: آنان بخشایشگر گناهان و شفیعان تام الاختیار هستند بدون آنکه در کار خود به اذن و اجازه خدا نیازی داشته باشند.

قرآن عقیده آنان را درباره بتها در آیات متعددی حکایت می کند که صریحترین آنها را یادآور می شویم:

﴿ وَمَنْ التَّاسِ قَنْ يَتَّخِذْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُجِبُّونَهُمْ كَحَبِّ اللَّهِ ۳۳ ﴾

برخی از مردم برای خدا مثل و مانندی قائل می شوند و آنها را مانند خدا دوست می دارند.

﴿ تَا لِلَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ إِذْ نَسَوْنَكُمْ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۳۴ ﴾

به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم که شما خدایان دروغین را با پروردگار جهانیان یکسان قرار می دادیم.

این تسویه و برابر شمردن که در روز قیامت بدان اعتراف می کنند و از آن نادم می گردند چیست؟

جز این نیست که خدا یکتا و بی نظیر و بی مثل است و آنان برای خدا نظیر و مثیلی اینگاشته و وحدانیت او را خدشه دار کرده بودند، درست است که آنان از نظر پرستش و عبادت نیز آنها را با خدا یکسان می شمردند ولی یکسان شمردن در پرستش معلول عقیده آنان بود که این بتان، به نوعی مانند خدا هستند و در حقیقت اله و رب می باشند و در بخشی از امور با او شریکند و همین اعتقاد به یکسانی بود که آنها را به عبادت و پرستش بت می کشانید و اگر یک نوع مماثلت و همسانی میان آله و اله واقعی نمی اندیشیدند، هرگز پیشانی در برابر آنها به خاک نمی سائیدند.

البته لازم نیست که همسانی از هر نظر، حکم فرما باشد. مسلماً قاطبه عرب و یا اکثریت آنان، معبودهای خود را آفریدگار جهان نمی اندیشیدند و آفریدگاری را از آن خدای واقعی می دانستند ولی از نظر تدبیر و کارگردانی، گروه کثیری مشرک بودند و تفویض تدبیر جهان و یا گوشه ای از آن در میان آنان رائج بود و در گذشته یادآور شدیم که شرک برای نخستین بار به صورت شرک در ربوبیت وارد مکه شد و «هبل» را از آن نظر وارد مکه کردند که به نظر آنها می توانست خشکسالی را برطرف کند و

۳۳ - سورة بقره: ۱۶۵.

۳۴ - سورة شعراء: ۹۷ - ۹۸.



باران رحمت بفرستد و اگر هم مسأله شرک در ربوبیت و کارگردانی جهان مطرح نبود، مسلماً بتها را موجوداتی سرنوشت ساز که قسمتی از کارهای خدا را انجام می دهند می پنداشتند و مغفرت و شفاعت و سعادت و شقاوت از نظر آنان در دست آنها بود.

و به دیگر سخن مشرکان صدر رسالت برای آنان در انجام اموری مانند مغفرت و شفاعت، نوعی استقلال قائل بودند که می توانند پرستندگان خود را به گونه ای کمک کنند و عزت و ذلت بخشند و لذا قرآن در نقد این اندیشه می فرماید:

أَيِّنْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ۖ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُوكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ؟<sup>۳۵</sup>

کجا هستند آنها که به جای خدا می پرستیدید آیا شما را کمک می کنند یا خود بر دشمنان شان پیروز می شوند.

و باز می فرماید:

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْتَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ؟<sup>۳۶</sup>

آیا برای آنان خدایانی هست که آنان را بدون اذن ما از عذاب باز دارند آنها نه می توانند خود را کمک کنند و نه از عذاب ما در امانند.

مجموع این آیات و آنچه که یادآور شدیم، بالاخص آیاتی که درباره سود و زیان رساندن بتها و عجز و ناتوانی آنها در کمک کردن به افراد و فریاد رسی نازل شده، همگی حاکی از آن است که مشرکان درباره معبودها و ارباب و آلهه

خود، اعتقاد خاصی داشتند یعنی همان عقیده ای که درباره خدا و رب العالمین داشتند، درباره بتها نیز اظهار می کردند چیزی که فکر می کردند این بود که دایره فیض رسانی و قدرت خدای واقعی، وسیع و دایره آن در آلهه پنداری و ارباب دروغین تنگتر است، ولی همه معتقدند که سرنوشت آنها در دست بتهاست.

از این بیان نتیجه می گیریم که تعریف منطقی عبادت این است که بگوئیم:

هر نوع خضوع و اظهار فروتنی به وسیله گفتار و کردار در برابر شخصی که از اعتقاد به الوهیت و یا ربوبیت و یا در دست داشتن سرشته زندگی سرچشمه بگیرد، عبادت است.

چنین خضوعی ولو به صورت کم رنگ و کم سو، عبادت می باشد. و اگر خضوع و فروتنی هر چند به عالیترین حد برسد ولیکن از چنین عقیده ای سرچشمه نگیرد تعظیم و تکریم است نه عبادت و پرستش. و اگر بخواهیم این بیان را در یک قالب عربی تعریف کنیم ناچاریم چنین بگوئیم:

الْعِبَادَةُ خُضُوعٌ أَمَامَ مَنْ نَعْتَبِرُهُ إِلَهًا أَوْ رَبًّا أَوْ مُضَدَّرًا لِأَعْمَالِ الْإِلَهِيَّةِ.

عبادت فروتنی در برابر کسی است که او را خدا (اعم از واقعی و پنداری) یا پروردگار و کارگردان جهان (همه و یا بخشی از آن) و یا .....

۳۵ - سوره شعراء: ۹۳ - ۹۲.

۳۶ - سوره انبیاء: ۴۳.

عهده‌دار کارهای خدائی بدانیم.

در اینجا باید کارهای الهی به صورت صحیح روشن شود و آن این است که: فعل الهی، کاری است که از او سرچشمه می‌گیرد و او در انجام کار از هیچ مقامی استمداد نمی‌کند و اگر هم برای انجام کاری اسبابی برمی‌انگیزد در آن نیز استقلال دارد، مسأله استقلال به معنی پیراستگی از برانگیختن اسباب و وسائل نیست، استقلال این است که فاعل در کار خود (به هر شکلی صورت بگیرد) نیازی به هیچ موجودی ندارد خواه کار را بدون اسباب در جهان ایجاد کند مثلاً عصا را ناگهان به اژدها تبدیل کند و یا کارها را با برانگیختن اسباب طبیعی صورت بخشد. برای روشن شدن مطلب، مثالی را می‌آوریم:

قرآن، احیا و اِماتة را فعل خدا می‌داند و می‌فرماید: هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ<sup>۳۷</sup>

اوست که زندگی می‌بخشد و می‌میراند.

ولی در قرآن احیا را به حضرت مسیح و اِماتة را به فرشتگان نیز نسبت داده است، چنانکه درباره مسیح می‌فرماید:

وَاحْيِي الْمَوْتِي بِاِذْنِ اللّٰهِ<sup>۳۸</sup>

مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم.

و درباره فرشتگاه می‌فرماید: حَتَّىٰ اِذَا

جاءَ اَحَدُكُمْ الْمَوْتُ نَوْفَسُهُ رُسُلْنَا و...<sup>۳۹</sup>

تا چون مرگ یکی از شما فرارسد فرستادگان

ما او را می‌میرانند.

افراد نا وارد، در میان این دو دسته از

آیات، به گونه‌ای تناقض می‌بینند ولی

سرچشمه این پندار این است که تصور می‌کنند احیا و اِماتة، بدون قید و شرط، فعل خداست در حالی که این دو و غیر این دو، در صورتی فعل خدا به شمار می‌روند که فاعل، بدون شرط و بدون استمداد و کمک خواهی به فعل خود جامه عمل بپوشاند ولی فاعلی که همین دو فعل و یا غیر این دو را به اذن و مشیت الهی انجام می‌دهد کار خدا را صورت نمی‌دهد بلکه به کار ویژه خود جامعه عمل می‌پوشاند و هر چند به نوعی می‌توان آن را نیز کار تسیبی خدا شمرد.

بر این اساس باید دید که عقیده مشرکان درباره برخی از کارهای الهی چه بود؟ آنان در مسأله باران رسانی و کارگردانی بخشی از جهان آفرینش و یا لا اقل در مسائل مربوط به مغفرت و گناه بخشی و شفاعت و سعادت آفرینی بتها، نوعی استقلال قائل بودند و اندیشه تفویض بر آنها حاکم بود. از این جهت در اکثر آیات قرآن که پیرامون شفاعت وارد شده، مسأله اذن الهی مطرح گردیده و با تأکید می‌فرماید:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ؟

کیست که نزد او بدون اذن وی شفاعت

.....

۳۷ - سورة مؤمنون: ۸۰.

۳۸ - سورة آل عمران: ۴۹.

۳۹ - سورة انعام: ۶۱.

۴۰ - سورة بقره: ۲۵۵.

کند.

و در آیات گذشته لفظ من دوننا را به کار برده و یادآور می‌شود: کیست که بدون استمداد از خدا کسی را کمک کند.

نتیجه اینکه عنصر مقوم و لازم در عبادت، وجود چنین اعتقادی در پرستشگر است و وجود این عنصر به عمل، رنگ عبادت می‌بخشد و منهای آن نام عبادت نخواهد داشت.

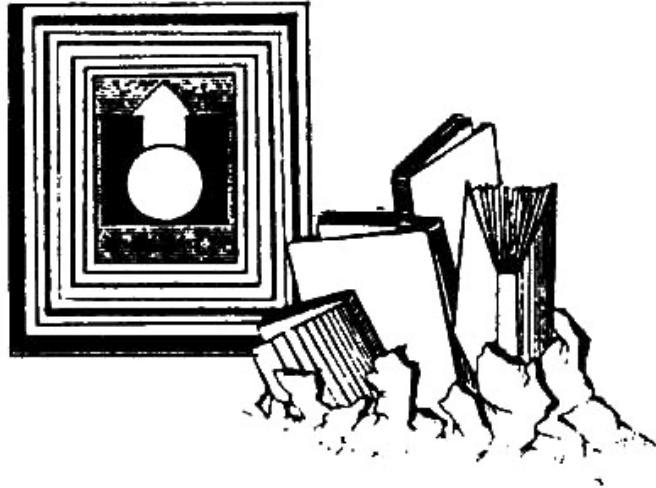
آری گاهی افراد از باب مبالغه به افرادی که نسبت به کاری و یا به شخصی، یا مقامی علاقه‌اکیدی دارند، کلمه پرستش به کار می‌برند و می‌گویند مقام پرست، پول پرست، شهوت پرست، دنیا پرست و این اصطلاح،

نوعی استعاره است و مجوز آن این است که فکر می‌کنند: این موضوعات برای آنان سعادت بخش بوده و سرنوشت زندگی و سعادت آنها در گرو اینهاست.

شما با توجه به این تعریف واصل می‌توانید بر بسیاری از مسائل مورد اختلاف میان وهابیان و مسلمانان خاتمه بخشید و داوری کنید که آیا قسمتی از اعمال و کارهای موخدان که از نظر وهابیان، شرک و پرستش مرده است، واقعاً عبادت است یا نام دیگری دارد؟ و برای اینکه از این بحث گسترده نتایج درخشان و روشنی بگیریم تطبیق این ضابطه را بر موارد اختلاف و داوری میان آنها را به شماره آینده واگذار می‌کنیم.







قسمت سوم

## تحقیقی پیرامون قاعده لطف

### مفهوم لطف در تعالیم دینی

طی دو مقاله با مفهوم لطف در اصطلاح متکلمان اسلامی آشنا شدیم، موضوع بحث در این مقاله بررسی مفهوم لطف در تعالیم دینی (آیات قرآن، روایات و ادعیه) می‌باشد، قبل از آنکه به بررسی این موضوع بپردازیم فهرست کلی بحثهای پیشین را بازگو می‌کنیم تا علاوه بر یادآوری ارتباط مطالب، خواننده گرامی نیز به طور اجمال در جریان آن مباحث قرار گیرد:

فهرست مباحث گذشته:

- ۱ - لطف در اصطلاح متکلمان از صفات فعل الهی است.
- ۲ - مسأله لطف از شاخه های قاعده حسن و قبح عقلی است.
- ۳ - لطف بر دو قسم است: الف: لطف محقیل. ب: لطف مقرب.
- ۴ - لطف مقرب نیز بر دو قسم است: الف: لطف مقرب نوعی. ب: لطف

مقرب فردی.

۵ - مبنای کلامی قاعده لطف دو اصل عقلی است: الف: اصل حکمت الهی  
ب: اصل جود و رحمت الهی.

نتیجه بحث این شد که عقل با توجه به اصل حکمت خداوند یا جود و رحمت  
الهی بر لزوم لطف به عنوان یکی از صفات فعلی خداوند، حکم می‌کند و ترک آن را بر  
خداوند قبیح و ناروا می‌داند و بدین جهت قاعده لطف در کلام عدلیه، یکی از متفرعات  
تحسین و تقبیح عقلی است که از ارکان مهم کلام آنان به شمار می‌رود.  
یادآوری این نکته نیز لازم است که در بحثهای پیشین و خصوصاً مقاله دوم،  
نمونه‌هایی از آیات قرآن و روایات را نیز مورد بحث قرار دادیم و با آنها بر قاعده لطف،  
استشهاد نمودیم، در این آیات و روایات واژه لطف به کار نرفته بود؛ لکن مفاد آن با همان  
مضمون و محتوای کلامی مورد توجه قرار گرفته بود.

در این نوشتار این دسته از آیات و روایات را وارد بحث نخواهیم کرد. آنچه در  
این جا مورد بحث قرار خواهد گرفت واژه و مفهوم لطف در تعالیم دینی است. هدف این  
است که ببینیم این واژه در قرآن و روایات بکار رفته است یا نه و در صورت نخست، مفاد  
و معنای آن چیست؟ و آیا بر معنای مورد نظر متکلمان نیز منطبق می‌گردد یا نه؟

#### معنای لغوی لطف

قبلاً لازم است معنای لغوی این واژه را با توجه به فرهنگهای لغت عرب بررسی  
نمائیم: کلمه لطف مصدر<sup>۱</sup> است و در معانی زیر بکار می‌رود:

۱ - مهربانی و اکرام: لَطَفَ بِهِ = رَفَقَ بِهِ وَأَوْصَلَ إِلَيْهِ مَا يُحِبُّ بِرَفْقٍ  
به او لطف نمود یعنی مهربانی کرد و آنچه را دوست داشت با مهربانی به او  
رساند.

۲ - قرب و نزدیکی: لَطَفَ الشَّيْءُ = دَنَا

۳ - خردی و کوچکی: لَطَفَ الشَّيْءُ = صَغُرَ وَ دَقَّ

.....  
۱ - لَطَفَ مصدر لَطَفَتْ از دو باب نَصَرَ يَنْصُرُ و كَرَّمَ يَكْرُمُ می‌باشد و از باب دوم، «لطافت» نیز  
مصدر آن آمده است.

۴ - خِفا و ناپیدایی: تَلَطَّفَ بِفِیْلَانٍ = إِحْتَالَ لَهُ حَتَّى أَطْلَعَ عَلَى أَسْرَارِهِ.  
به فلان کس تَلَطَّفَ نمود یعنی از در حيله با او برخورد کرد تا اینکه بر اسرار او آگاه شد. و نیز گفته می‌شود:

اللطيفُ مِنَ الْكَلَامِ = مَا غَمُضَ مَعْنَاهُ، وَخَفِيَ

کلام لطیف یعنی کلامی که معنای پیچیده و پنهان دارد.

۵ - نرمی و ظرافت: لَطَّفَ سُؤَالَ الرَّجُلِ = رَقَّ لَفْظُهُ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ جَفَاءٌ  
سؤال لطیف آن است که با الفاظ نرم بیان گردد و در آن زبری و درشتی نباشد و نیز تَلَطُّفٌ در علم قرائت به معنای «امالة» می‌باشد.<sup>۲</sup>

#### واژه لطف در قرآن

این واژه در قرآن در هشت آیه به کار رفته است که در هفت مورد به صورت صفت مشبَّه (بر وزن فعیل) و به عنوان صفت خدا به کار رفته است و در یک آیه به لفظ امر وَتَلَطَّفَ و مربوط به اصحاب کهف است.

در مورد اخیر به معنای دقت در عمل و مخفی کاری می‌باشد ولی در آیات هفتگانه دیگر معنای دیگری دارد که بعداً یادآور خواهیم شد.

همان گونه که در آیات قرآن، لطف به عنوان صفت خداوند به کار رفته است، در روایات بسیار و ادعیه مختلفی نیز در همین معنا استعمال شده است که نمونه‌هایی از آن را در این بحث بازگو خواهیم کرد.

#### لطف از صفات ذات و فعل الهی است

هم در قرآن و هم در روایات و ادعیه، واژه لطف (گاهی به صورت مصدر و غالباً به صورت صفت مشبَّه بر وزن فعیل) به عنوان صفت آفریدگار به کار رفته است، همان گونه که در اصطلاح متکلمان نیز، لطف از صفات الهی بود. با این تفاوت که در اصطلاح آنان، فقط صفت فعل خداوند بود آن هم با معنای خاص کلامی آن، ولی در تعالیم دینی هم به معنای صفت ذات آمده است و هم به معنای صفت فعل، آنجا که به

۲ - به اقرب الموارد، ج ۲، ماده لطف، و مفردات راغب رجوع شود.



---

عنوان صفت ذات به کار رفته است ناظر به یکی از دو صفت زیر است:

الف: تجرد و خفاء کنه ذات حق

ب: علم و آگاهی گسترده خدا

و آنجا که به عنوان صفت فعل به کار رفته است ناظر بر دو صفت زیر است:

الف: دقت و ظرافت آفریده ها

ب: مهربانی و اکرام به بندگان

بدیهی است از معانی یاد شده، تنها معنای اخیر منطبق بر اصطلاح کلامی لطف است، ولی هیچیک از معانی سه گانه قبل، منطبق بر معنای کلامی آن نیست، اکنون با مراجعه به متون تعالیم دینی به بررسی معانی یاد شده می پردازیم:

الف: لطف یا خفاء ذات خداوند

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم یکی از معانی واژه لطف، خفاء و پنهانی و نامرئی بودن چیزی است<sup>۳</sup> این معنا از دو جهت صفت ذات خداوند به شمار می رود:

۱- ناپیدایی وجود خدا از نظر ادراک حس

۲- فراتر بودن کنه ذات خداوند از افق عقل و اندیشه

اگر چه هستی خداوند از این نظر که همه موجودات، جلوه های سایه هایی از هستی او می باشند، هرگز پنهان نبوده و به تعبیر قرآن: نور آسمانها زمین و شاهد و گواه بر هستی همه موجودات است ولی در عین حال از دیدگاه بینندگان مخفی بوده و از مدارک حسی پنهان است.

البته این ویژگی هر موجود مجرد از ماده است که قابل رؤیت و ادراک حسی نمی باشد ولی خداوند از هر موجود مجرد و لطیف، لطیف تر است چنانکه در یکی از فقرات (فقره ۳۳) دعای جوشن کبیر آمده است:

.....

۳- در سخنان علی (ع) این لفظ در همین معنا بکار رفته است آنجا که می فرماید: شنوندگان، غیر از خدا صداهای لطیف (آهسته و پنهانی) را نمی شنوند و بینندگان غیر از خدا اجسام لطیف را نمی بینند (نهج البلاغه، خطبه ۶۵).

يا أَلطَفُ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ (ای لطیف ترین لطیفها).

فخر رازی یکی از معانی لطیف بودن خداوند را نامرئی بودن و قابل درک حتی نبودن او دانسته و می‌گوید:

کلمه لطیف در موجودات مادی که به کار می‌رود به معنای کوچکی و مخفی و نامرئی بودن آنها است بنابراین اسم ملزوم (موجود کوچک نامرئی) بر لازم (قابل درک حتی نبودن) اطلاق شده است و این معنای لطف از صفات جلال و تشریفی خداوند است.<sup>۴</sup>

در برخی از آیات قرآن نیز لطیف بودن خداوند در همین معنا به کار رفته است آنجا که می‌فرماید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

بینندگان او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند و او لطیف و آگاه است.

در این آیه کریمه، نخست دو حکم بیان گردیده است: یکی اینکه خداوند دیده نمی‌شود، و دیگر اینکه خداوند، انسان (و همه موجودات) را می‌بیند (و بر آنها عالم است). آنگاه خداوند به دو وصف لطیف و خبیر توصیف شده است و ظاهر آن این است که دو وصف یاد شده، تعلیل دو حکم مذکور در ابتدای آیه می‌باشند، با توجه به اینکه وصف خبیر، تعلیل حکم دوم (بینائی و علم خداوند) است، و وصف نخست (لطیف) تعلیل حکم اول خواهد بود، یعنی بدین جهت خداوند دیده نمی‌شود که لطیف یعنی مجرد و منزّه از ماده و جسم است.<sup>۵</sup>

و در مورد لطف به معنای خفاء گنه ذات خداوند و اینکه عقول و اندیشه‌ها

.....

۴ - شرح اسماء الله الحسنى، ص ۲۶۴.

۵ - سورة انعام: ۱۰۳.

۶ - فخر رازی پس از ذکر کلامی که قبلاً از او نقل گردید، به آیه یاد شده استشهاد کرده است، بنابراین وی لفظ لطیف در آیه کریمه را به همین معنا تفسیر کرده است و مرحوم طبرسی در تفسیر جوامع الجامع می‌گوید:

خدا لطیف است پس بینندگان او را نمی‌بینند و خبیر است به هر موجود لطیفی، پس بینندگان را می‌بیند و این از باب لطف و نثر مرتب است، یعنی نخست دو حکم ذکر شده، آنگاه دو دلیل به طور مرتب بر آنها اقامه گردیده است. (ج ۱، ص ۴۰۱).

ناتوان‌تر از آنند که بتوانند به درک حقیقت ذات خداوند نائل آیند از امام رضا (ع) روایت شده است که فرمودند:

مقصود از لطیف بودن خداوند، خردی و کوچکی نیست بلکه مقصود این است که خداوند (در عین اینکه) در عمق موجودات و ژرفای آفریده‌ها نفوذ کرده است<sup>۷</sup> ولی ذات او قابل ادراک نیست چنانکه وقتی گفته می‌شود: سخن فلان کس لطیف است، مقصود این است که گفتار او معنای عمیق و دقیقی دارد و از قدرت فهم و اندیشه فراتر می‌باشد.<sup>۸</sup> و نیز در دعای جوشن کبیر (فقره ۳۱) آمده است:

يا لَطِيفاً لا يُرَامُ (ای خداوند لطیفی که از تیررس اندیشه‌ها فراتر و برتری)

### لطف یا علم گسترده الهی

قرآن کریم آنجا که نصایح لقمان به فرزندش را حکایت می‌کند چنین می‌فرماید:  
يا بَنِيَّ اِنَّكَ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يٰ اَتِىَ اللّٰهَ، اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ!

ای فرزندم کارهای خوب و بد انسان اگر هم به وزن دانه خردلی باشد و درون سنگی سخت و یا در آسمانها و زمین پنهان شود، خداوند در قیامت آن را (برای محاسبه) می‌آورد زیرا خداوند لطیف و خبیر است.

در این آیه، نخست یک مطلب کلی ادعا شده است و آن اینکه در روز قیامت، خداوند همه اعمال نیک و بد را حاضر می‌کند و آنها را ملاک پاداش و کیفر قرار می‌دهد، هر چند که اعمال بسیار کوچک بوده و هم وزن دانه خردلی باشد و آنگاه خداوند به دو صفت لطیف و خبیر توصیف گردیده است.

ظاهر سیاق، حاکی از آن است که جمله اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ دلیل بر مدعایی است

.....

۷ - لیس فی الاشیاء بوالج ولا عنها بخارج: نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۸ - بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۷۸ علی (ع) درباره اینکه اندیشه بشر ناتوان‌تر از آن است که بتواند کنه حقیقت وجود خدا را تصور کند و نیز وجود خداوند منزّه از آن است که حواس به درک او نائل آیند، می‌فرماید: لا تَنالُهُ الَاَوْهَامُ فَتَقْدِرُهُ وَلَا تَتَوَكَّلُهُ الْفِطْلُ فَتَصَوِّرُهُ وَلَا تُدْرِكُهُ الْخَوَاسُّ فَتَحِسُّهُ... (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۸۶).

۹ - سوره لقمان: ۱۶.



که در قسمت اول آیه مطرح گردیده است و نیز ظاهر آیه، گواه بر این است که موضوع سخن، علم خداوند است یعنی آنچه ممکن است در رابطه با محاسبه و پاداش و کیفر همه کارها چه کوچک و چه بزرگ، چه کارهای ظاهر و چه پنهان، مایه استبعاد و شگفتی باشد، مسأله علم خداوند است و آیه **إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ** در عین اثبات مدعا، این استبعاد را نیز بر طرف می‌کند و آن اینکه خداوند لطیف است و خبیر و در نتیجه بر همه چیز آگاه است.

شاهد بر این مطلب، کلامی است که زجاج نقل نموده که فرزند لقمان به پدر گفت:

آیا اگر دانه‌ای در قمر دریا باشد خداوند بر آن آگاه است؟ لقمان در پاسخ او همین آیه را بازگو نمود.<sup>۱۰</sup>

و گروهی از مفسران، کلمه لطیف در این آیه و برخی آیات دیگر (مانند آیه: **أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ**)<sup>۱۱</sup> را به علم الهی تفسیر کرده و گفته اند: مقصود از لطیف بودن خداوند، نفوذ علم خداوند در اعماق اشیاء و آگاهی او از امور مخفی و ناپیدا است و مقصود از خبیر این است که بر کنه ذات و حقیقت موجودات و بر همه چیز آگاه است.<sup>۱۲</sup> تفسیر لطیف بودن خداوند به علم گسترده او در بسیاری از روایات نیز آمده است که نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم:

□ ۱ - علی (ع) در این باره می‌فرماید:

آنچه بندگان در شب و روز انجام می‌دهند بر خداوند پوشیده نیست زیرا خداوند نسبت به آنان لطیف است و بر آنان احاطه علمی دارد.<sup>۱۳</sup>

□ ۲ - امام صادق (ع) فرمودند:

.....

۱۰ - مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۱۹.

۱۱ - سوره ملک: ۱۴.

۱۲ - **اللَّطِيفُ الْعَالِمُ بِالْأُمُورِ الْخَفِيَّةِ وَالْخَبِيرُ الْعَالِمُ بِالْأَشْيَاءِ كُلِّهَا** (همان مدرک).  
**إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ يُنْفِذُ عِلْمَهُ فِي أَعْمَاقِ الْأَشْيَاءِ وَيَصِلُ إِلَى كُلِّ خَفِيٍّ، خَبِيرٌ يَعْلَمُ كُنْهَ الْمَوْجُودَاتِ**  
 (الميزان ج ۱۶، ص ۲۱۸)

۱۳ - **إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْبِيَادُ تُفْتَرُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ لَطَفٌ بِهِ خَبْرًا وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا:** نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة ۱۹۹.

بدین جهت خداوند را لطیف می‌نامیم که به موجودات لطیف و کوچکی مانند بشه و کوچکتر از آن، آگاه است.<sup>۱۴</sup>

□ ۳ - از امام رضا (ع) روایت شده است که فرمودند:

معنای لطیف بودن خداوند این است که به اشیاء لطیف (کوچک و نامرئی) و غیر لطیف آگاه است.

برخی از متکلمان نیز، اسم لطیف را به معنی علم و آگاهی تفسیر نموده‌اند: فخر رازی آنجا که معانی لطیف را بیان کرده است می‌گوید:

هرگاه گفته شود فلان انسان لطیف الید است، مقصود این است که در کار خود خبره و حاذق بوده و بر حل مشکلاتی که دیگران بر آن توانایی ندارند، توانا است. با توجه به این معنای لطف، مقصود از لطیف بودن خداوند علم او به موجودات می‌باشد و در نتیجه لطف صفت ذات خداوند است.<sup>۱۵</sup>

تا این جا با دو معنای واژه لطف در متون و تعالیم دینی آشنا شدیم و لطف در هر دو به معنی صفت ذات خداوند بود، یکی صفت جلال (قابل درک حسی و مرئی نبودن) و دیگری صفت جمال (علم گسترده و فراگیر الهی). اکنون به بررسی مدارک لطف به معنای صفت فعل الهی می‌پردازیم:

### ۳ - لطف یا ظرافت فعل و لطافت تدبیر

آنگاه که حضرت یوسف پس از پشت سر گذاشتن مشکلات فراوان به فرمانروایی مصر نائل آمد و پدر و مادر و برادرانش نزد او آمدند و پدر و مادر را بر تخت بالا برد و برادران در برابر او سجده خضوع نمودند. روی به پدر کرد و گفت:

ای پدر آنچه اینک تحقق یافت، تأویل خوابی است که قبلاً دیده بودم و خداوند آن را جامه عمل پوشاند. حقا که پروردگارم نسبت به آنچه اراده نماید لطیف است و او دانا و حکیم می‌باشد.<sup>۱۶</sup>

.....

۱۴ - کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب معانی الاسماء، روایت ۷.

۱۵ - شرح اسماء الله الحسنی، ص ۲۴۶.

۱۶ - وَرَفَعَ آتُونِي عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَقَالَ يَا آتِي هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا... إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (سوره یوسف: ۱۰۰).

یوسف نخست از خوابی که در دوران کودکی دیده بود سخن می‌گوید آنگاه از فرمانروایی خود بر مصر و تعظیم برادران در برابر او یاد کرده و آن را تأویل رؤیای صادقه خود می‌داند و پس از آن، از مراحل سخت گذشته یاد می‌کند و مقام کنونی خود را نتیجه احسان الهی دانسته (وَقَدْ أَحْسَنَ بِي) و در پایان، خداوند را به صفات لطف، علم و حکمت توصیف نموده است.

مقصود از لطف در این آیه علم و یا حکمت خداوند نیست زیرا این دو صفت به صورت جداگانه ذکر شده‌اند، بلکه مقصود، صفت فعل الهی است یعنی آنچه در سرگذشت یوسف رخ داده است و سرانجام پیروزمندانه او، نتیجه تجسم لطف خداوند است یعنی خداوند بر اساس حکم و آگاهی خود و برای تحقق بخشیدن احسان خود در مورد یوسف به گونه‌ای لطیف و دقیق کار او را تدبیر نمود. او کاری بسیار ظریف را تحقق بخشید و آن اینکه هر گاه اسباب و شرایط ظاهری در سرگذشت یوسف را در نظر آوریم هیچگاه سرانجامی پیروزمند و به گونه‌ای که به آن دست یافت نه تنها امری شدنی به نظر نمی‌رسد بلکه نتیجه اسباب و شرایط گذشته زندگی او بر معیار محاسبات ظاهری، نتیجه‌ای معکوس دارد ولی تدبیر لطیفانه الهی که تجلی علم و حکمت و احسان الهی است، چنان سرنوشتی را برای یوسف رقم زد که فکر و اندیشه انسان را به حیرت و تحسین برمی‌انگیزد.<sup>۱۷</sup>

لطف به معنای لطافت صنوع و تدبیر لطیف و دقیق خداوند در روایات و برخی فقرات دعاها نیز آمده است که برخی را از نظر می‌گذرانیم:

• ۱ - امام رضا (ع) فرمودند: هرگاه انسان کاری ظریف و دقیق را انجام دهد به عنوان فردی لطیف العمل و ظریف کار، خواننده می‌شود و به خاطر لطافت در کارهایش ستایش می‌شود پس چرا آفریدگار بزرگ به صفت لطف توصیف نگردد، با آنکه او این همه موجودات لطیف را آفریده است، انواع حیوانات را آفرید که در صورتگری آنها لطف الهی نمایان است، درختان بسیار را با انواع میوه‌ها پدید آورد (که هر یک از ظرافت و لطافت ویژه‌ای برخوردار است) پس از لطافت موجودات دانستیم که آفریدگار آنها لطیف

.....  
۱۷ - به تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۴۸ مراجعه شود.



\* ۲ - در نهج البلاغه نیز در موارد بسیاری صفت لطف به عنوان لطافت فعل و حسن و شگفتی در ایجاد و تدبیر موجودات به کار رفته است:

الف: وَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْيَتَامِ عَلَى لَطِيفِ صَنْعَتِهِ وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ...<sup>۱۸</sup>

خداوند شواهد گویایی بر آفرینش لطیف و قدرت عظیم خود اقامه نموده است.

ب: وَمِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ وَعَجَائِبِ خَلْقَتِهِ مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِشِ...؟!<sup>۱۹</sup>

نمونه ای از لطائف آفرینش و شگفتی های خلقت او، پیچیدگیها و ظرافتهای حکیمانه خداوند

در آفرینش خفاشها است.

ج: وَكَانَ مِنْ أَفْتِدَارِ جَبْرُوتِهِ وَبَدِيعِ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّائِرِ الْمُرَّاكِمِ

الْمُتْقَاصِفِ يَسَاءً جَامِداً...<sup>۲۰</sup>

نمونه ای از قدرت و عظمت خداوند و لطائف بی مانند فعل الهی این است که از آب متلاطم

و متراکم دریا، موجودی جامد و خشک (مروارید و صدف...) آفرید.

\* ۳ - در فقرة ۳۴ دعای جوشن کبیر آمده است: يَا لَطِيفَ الصَّنْعِ دَرِ فِقْرَةِ ۴۷ آَمَدَه

است يَا مَنْ فِعْلُهُ لَطِيفٌ: ای آفریدگاری که آفرینش و کارهایش لطیف می باشد، یعنی

آن چنان دقیق و پیچیده است و از ظرافت و مهارت برخوردار است که هیچ اندیشه ای به طور

شایسته نمی تواند آن را ادراک نماید.<sup>۲۱</sup>

گویا محدث فقیه و متکلم عالیقدر شیعه، شیخ صدوق از همین روایات الهام

گرفته است و آنجا که درباره معانی اسم لطیف - که از نامهای جمال الهی است -

سخن گفته یکی از معانی آن را لطافت و ظرافت در آفرینش موجودات دانسته و گفته

است:

دومین معنای لطف خداوند، این است که او در فعل و تدبیرش، لطیف است و در

روایات نیز آمده است که خداوند بدان جهت لطیف نامیده شده است که آفریدگار

موجودات لطیف می باشد.<sup>۲۲</sup>

.....

۱۸ - بحار الانوار ج ۴، ص ۱۷۳، ۱۷۶. ۲۱ - خطبه ۲۱۱.

۱۹ - خطبه ۱۶۵. ۲۲ - شرح الاسماء الحسنی، حکیم سبزواری، ص ۱۳۵.

۲۰ - خطبه ۱۵۵. ۲۳ - التوحید، ص ۲۱۷.

#### ۴ - لطف یا مهربانی و بخشندگی

یکی از موارد کاربرد واژه لطف در مدارک و متون دینی، مهربانی و بخشندگی خداوند نسبت به بشر می باشد، جود و رحمت خدا از نظر متکلمانی چون شیخ مفید، ملاک عقلی قاعده لطف در اصطلاح متکلمان است و ما در مقاله پیشین برخی از آیات و روایاتی را که مؤید و شاهد این نظریه است، یادآور شدیم، لکن همان گونه که قبلاً تذکر داده شد، در آن آیات و روایات واژه لطف بکار نرفته بود، اکنون در بخش پایانی این مقاله، آن بخش از مدارک دینی را که در آنها واژه لطف به کار رفته و مفاد آنها نیز به گونه ای هماهنگ با معنای لطف در اصطلاح متکلمان است، ارزیابی می کنیم:

الف: قرآن کریم در توصیف خداوند می فرماید:

اللَّهُ لَطِيفٌ بِمَا يَدِينُ يُزْزِقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ؟

خداوند نسبت به بندگان خود لطیف و مهربان است هر کس را بخواهد روزی می دهد و او

توانا و غالب است.

قبلاً که معانی لغوی لطف را بررسی کردیم، دانستیم که یکی از معانی آن، رفق و مهربانی نسبت به فرد و رساندن چیزی که مورد پسندش هست با رفق و مهربانی به او می باشد، همان گونه که ملاحظه می شود در این معنی، دو خصوصیت ملحوظ است:

۱ - اعطای چیزی که مورد پسند کسی است به او ۲ - این کار را با مهربانی و

رفق انجام دادن.

با اندکی تأمل روشن می شود که خصوصیت دوم در واقع ناظر به ظرافت فعل است، یعنی جود و بخشش به دیگران به گونه ای ظریف و هنرمندانه انجام می شود که علاوه بر لذت جسمی که از طریق اعطاء چیزی به دیگری برای او حاصل می شود، از طریق مهربانی و گشاده رویی و تکریم و مانند آن، لذت روحی نیز برای او فراهم می گردد و این نهایت محبت و لطف نسبت به دیگری است.

با توجه به این مطلب می توان مفاد آیه فوق را به دست آورد و آن اینکه خداوند نسبت به بندگان خود بخشنده و مهربان است و به گونه ای لطیف و ظریف به آنان رزق و

روزی می‌دهد، او هم بر بخشندگی قادر است و هم بر راههای مختلف و ظریف اعطای رزق، توانا و غالب و هیچ چیز مانع اراده و خواست او نیست.

علامه طبرسی در تفسیر این آیه می‌گوید: مقصود از لطف این است که خداوند آنچه را که برای بندگان نافع و سودمند است، به طریقی دقیق و عبرت‌آموز به آنان می‌رساند، ارزاق را برای آنان مقدر نموده و آفات و آسیب‌ها را بر طرف می‌کند لذت و شادمانی را در آنان پدید می‌آورد، اینها و نمونه‌های دیگر همه از الطاف الهی است که درک حقیقت آنها مقدر بشر نمی‌باشد.<sup>۲۵</sup>

علامه طباطبایی نیز به گونه‌ای این مطلب را بیان کرده و گوید:

در حقیقت لطف دو نکته نهفته است یکی انجام کار از روی رفق و آسانی و دیگری دقت و ظرافت آن کار هرگاه کاری واجد این دو خصوصیت باشد لطیف است و پس از آنکه این دو مطلب را از مادی بودن پیراسته نمودیم می‌توانیم فعل الهی را به آن توصیف نماییم.<sup>۲۶</sup>

ب: امیر مؤمنان (ع) با بیانی زیبا و آموزنده از لطف وجود الهی به بندگان سخن گفته و می‌فرماید:

با اینکه انسان پیوسته خدا را نافرمانی می‌کند ولی پروردگاریه واسطه رحمت و عنایت خود فضل و نعمت خود را از بشر منع نکرده و هیچ کس حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن نیز از قلمرو لطف الهی بیرون نیست آنگاه نمونه‌هایی از لطف خداوند را یاد آور شده می‌فرماید:

- ۱ - نعمتی که به انسان ارزانی نموده است (فِي نِعْمَةٍ يُخَدِّئُهَا لَكَ)
  - ۲ - گناهی که آن را مستور نموده است (أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ)
  - ۳ - بلا و مصیبتی که بر طرف نموده است (أَوْ بَلِيَّةٍ يَضْرِبُهَا عَلَيْكَ)
- آنگاه می‌فرماید: چه می‌اندیشی درباره الطاف الهی اگر تو بنده‌ای مطیع و

.....

۲۵ - مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۶ - ۲۷: وَالْمُرَادُ بِهِ هُنَا التَّوَصُّلُ التَّنَافِعُ إِلَى الْإِبَادِ مِنْ وَجْهِ تَقْدِيرِ

إِذْرَاكُهُ....

۲۶ - المیزان، ج ۱۸، ص ۴۴۰ فخر رازی نیز «لطیف» در آیه یاد شده را به همین معنا تفسیر کرده

است (شرح اسماء الله الحسنى، ص ۲۴۷).



فرمانبردار می بودی؟! ۲۷!

ج: آن حضرت در جای دیگر نیز درباره لطف خداوند نسبت به انسان، بیان بسیار زیبایی دارد چنانکه می فرماید:

سوگند به کسی که همه صداها را می شنود، هر کس قلبی را شادمان کند، خداوند از آن شادمانی برای او لطفی می آفریند، پس هرگاه مصیبت و ناگواری به او روی آورد، آن لطف بسان آبی که از بلندی سرازیر گردد به سوی آن مصیبت پیش می رود و آن را از وی دور می سازد، همان گونه که ساربان، شتر بیگانه را از گله شتران دور می سازد. ۲۸

د: واژه لطف در دعاهای مأثور از معصومان به صورت مکرر و بسیار در معنای یاد شده، به کار رفته است که نمونه هایی را یاد آور می شویم:

۱ - يَا مَنْ جَادَ بِاللَّطِيفِ! ۲۹

ای آفریدگاری که به خاطر لطف و مهربانی خود جود و بخشش نموده ای.

۲ - وَهَذِهِ أَهْوَاؤِي الْمُضِلَّةُ وَكَلَّتْهَا إِلَيَّ جَنَابِ لَطْفِكَ وَغَضْوِكَ: ۳۰

خداوندا، هواهای گمراه کننده خود را به دست لطف و بخشش تومی سپارم.

۳ - تَفَضَّلْ عَلَيَّ أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِاللَّطْفِ وَالْكَرَامَةِ! ۳۱

مردان و زنان با ایمان را مورد تفضل، لطف و کرم خود قرار بده.

۴ - إِلَهِي كَسْرِي لَا تُجْبِرْ إِلَّا بِاللَّطْفِ وَخَنَانِكَ.

خدایا شکستگی ارکان سعادت من جز با لطف و مهربانی تو التیام نمی یابد.

۵ - إِلَهِي وَصَفْتَ نَفْسَكَ بِاللَّطْفِ وَالرَّأْفَةِ قَبْلَ وَجُودِ ضَعْفِي، أَقْتَمْتَنِي مِنْهَا بَعْدَ وَجُودِ

ضَعْفِي: ۳۲

.....

۲۷ - نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۲۲۳.

۲۸ - قَوْلِ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّورِ لُطْفًا فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْجِدَارِهِ، حَتَّى يَنْظُرُهَا غَنَّةً كَمَا تَنْظُرُهُ غَرِيبَةُ الْإِبِلِ (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۷).

۲۹ - دعای جوشن کبیر، قمره ۸۲.

۳۰ - دعای صباح.

۳۱ - دعای سمات.

۳۲ - دعای عرفه امام حسین (ع).

خدایا قبل از آنکه ضعف و ناتوانیم نمایان گردد خود را به لطف و مهربانی (نسبت به من) توصیف نمودی، آیا پس از نمایان شدن ضعف و ناتوانی در من، از لطف و مهربانی خود بر من دریغ می‌نمایی؟

نخستین معنایی را که شیخ صدوق برای لطف خداوند ذکر نموده است، همین معنا است چنان که می‌گوید:

مقصود از لطیف بودن خداوند این است که او نسبت به بندگان خود مهربان است و نعمت‌های خود را به آنان اعطا می‌نماید.<sup>۳۳</sup>

فخر رازی نیز معنای مزبور را یکی از معانی چهارگانه لطف دانسته و می‌گوید: خداوند لطیف است یعنی به بندگان خود نیکی و مهربانی می‌نماید و مصالح آنان را به گونه‌ای بیرون از حد تصور و انتظار آنان، تأمین می‌کند. آنگاه کلامی را از غزالی یادآور شده که گفته است:

لطف بزرگ خداوند بر بندگانش این است که بیش از مقدار کفاف به آنان روزی داده ولی کمتر از میزان قدرت و توانایی، آنان را مکلف نموده است و سعادت جاودانه را در گرو سعی و کوشش اندک سرای دنیا قرار داده است.<sup>۳۴</sup>

از مجموع آنچه در این نوشتار آوردیم روشن شد که واژه لطف در تعالیم دینی، مفهومی بسیار گسترده‌تر از اصطلاح خاص کلامی آن دارد. لطف در اصطلاح متکلمان فقط صفت فعل خداوند است و تجلی حکمت و رحمت الهی به شمار می‌رود در حالی که در متون تعالیم اسلامی هم به معنای صفت ذات است و هم صفت فعل، لطف به معنای صفت فعل نیز اختصاص به مهربانی و رحمت بر بندگان ندارد بلکه در مورد لطافت صنع و ظرافت آفرینش نیز به کار رفته است و در نتیجه، مجموعه آفریده‌های طبیعی و غیرطبیعی را در برمی‌گیرد.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تا کنون پیرامون مسأله لطف بحثی جامع و منسجم به گونه‌ای که از نظر خوانندگان گرامی گذشت، صورت نگرفته است اگرچه این بحث نیز خالی از کاستی و نقصان نیست ولی امید است به عنوان گامی نخست در بررسی این مسأله کلامی مورد توجه شیفتگان مباحث کلامی و مفاهیم دینی قرار گیرد.

.....

۳۳ - التوحید، دارالمعرفه، بیروت، ص ۲۱۷. ۳۴ - شرح اسماء الله الحسنى، ص ۲۴۷.

# مشاغل اداری علماء دولت صفویه



به بهانه چاپ: «حکم شیخ الاسلامی مرحوم علامه مجلسی»

## درآمد بحث:

### دولت صفویه، گذار از تصوف به تشیع

با مرور بر حوادثی که در فاصله حمله مغول در سال ۶۵۶ق تا روی کار آمدن صفویه به سال ۹۰۶ق، رخ داده، می‌توان ادعا کرد که هم تصوف و هم تشیع از رشد

.....

• — بحث از مشاغل اداری علماء به طور منظم در ضمن چهار صفحه در کتاب تذکرة الملوک که در آخر عهد صفوی نوشته شده، آمده و «مینورسکی» شرحی برای آن نوشته است. — اخیراً متن کتاب با حواشی در یک مجلد توسط انتشارات امیرکبیر عرضه گردید. — البته در مورد سایر قسمتها مینورسکی مفصل‌تر بحث کرده است. مینورسکی اشتباهی نیز در آنجا مرتکب شده که میرمحمد باقر مذکور در متن کتاب راهمان علامه مجلسی گرفته است. در مورد دولتهای مصر و شامات، «قلقشندی» بحثهایی درباره وظایف علمای دین آورده و در مورد مصر در صبح الاعشی، ج ۱، ص ۳۵، ۳۶ و در مورد شامات، ص ۱۹۹، ۲۷۷ مطالبی آمده است. درج ۶، ص ۱۴۸ نیز القاب خاصی را که برای «ارباب الوظائف الدینیة» به کار می‌رود آورده که در میان آنها ذکر از شیخ الاسلام نیست. به بحث راجع به شیخ الاسلام توجه کنید.



چشمگیری برخوردار بوده‌اند. در عوض، تسنن تا حدود زیادی مجبور شده فضا را برای این دو گرایش خالی کرده و عقب‌نشینی کند.

در اینکه ملایمت در میان تصوف برخاسته از تسنن، با تشیع بیشتر است تا تسنن، ظاهراً تردیدی وجود ندارد. و نیز در این که تصوف ابتدا از تسنن آغاز کرده و سرانجام بخش عمده آن، به دلائل درونی، به تشیع روی آورده، نباید شک کرد.

چنین سیری را اغلب در گرایش‌های صوفیانه در قرن هفتم تا نهم هجری در اغلب سرزمینهای اسلامی اعم از شامات، آسیای صغیر و بخصوص ایران و هند مشاهده می‌کنیم. حتی فرقه‌هایی که کوشیده‌اند رنگ تسنن را در خود همچنان حفظ کنند، در بسیاری از دیدگاه‌های خویش، رنگ تعصب و خشک سنی‌گری را از دست داده و تسلیم برخی از الگوهای فکری و شخصیتی شیعه شده‌اند.

نمونه بارز یک گرایش عام و حتی اصیل صوفی‌گری را به تشیع، باید در خاندان صفویه — تا قبل از به حکومت رسیدن شاه اسماعیل در آغاز قرن دهم هجری — دانست. علاوه بر دلائل درونی و ارتباطات داخلی آنچه در میان مبانی تصوف و تشیع در این تغییر و تحول، مؤثر بوده و تغییر اساسی نیز داشته، سه نکته است که ما در این مقال تنها نکته سوم را به طور گذرا بحث خواهیم کرد.

این سه نکته مربوط به سیر این تحول، پس از روی کار آمدن آنهاست.

#### نکته اول

زمانی که مبارزات خاندان شیخ صفی، شکل کاملاً سیاسی به خود گرفت، روشن شد که دیگر نمی‌توان صرف مراد و مریدی عالم تصوف را که به دور از حوادث و جریان‌ها دنیا و در رابطه با پرهیز از آن بود، الگو قرار داد؛ چون این مرام بمنظور عزلت و گوشه‌نشینی به وجود آمده بود. اینک وقت آن رسیده بود تا با یک اعتقادی که بتواند با قدرت سیاسی — دنیوی نیز ارتباطی داشته باشد به صحنه آید، بدین جهت تشیع جای محکمی برای خود در کنار تصوف پیدا کرد.

#### نکته دوم

برای یک حکومت سیاسی که قدرت دنیوی را در اختیار داشت به دلیل سلطه بر جامعه مسلمان، وجود شرع و قوانین فقهی لازم بود. همه مردم که صوفی مشرب نبودند تا نیازی بدین امور نداشته باشند. اکثریت در بازار تجارت و زمین زراعت، مشغول کسب و کار خویش بودند و در موارد درگیری و اختلاف نیاز به فقیه و قاضی پیدا می‌کردند؛ چنین کاری از تصوف ساخته نبود. از این رو مذهب شیعه — که قبلاً نیز در میان اولاد شیخ صفی برای خود جایی باز کرده بود — به رسمیت شناخته شده و اعلان گردید.

از آنجا که در غالب شهرهای ایران هنوز مذهب تسنن اکثریت داشت، چهره تشیع اثنی عشری به صورتی خالص و بدون آمیختگی با تصوف، تنها در معدودی از شهرهای ایران و بخصوص در شامات در منطقه جبل عامل رواج داشت، لذا شاه اسماعیل که در پی کتاب مدونی در فقه می‌گشت، بالأخره در کتابخانه «قاضی نصرالله زیتونی» کتاب قواعد علامه را پیدا کرده و قرار شد تا «از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی» بنمایند!

#### نکته سوم

آنچه که در یک سیر زمانی در تحول از تصوف به تشیع اثر بسیاری داشت، حضور علمای اصیل شیعی - که تشیع را بدون آمیختگی با تصوف ترویج می‌کردند - در تشکیلات دولت صفویه بود. دعوت از علمای جبل عامل از طرف شاهان صفوی و قدرت یافتن آنها در جامعه و تسلطشان بر امور فکری و اعتقادی مردم، باعث شد تا تصوف در قشر محدودی باقی مانده و کار اداره فکری جامعه از دست آنها خارج شود. گرچه ابتدا، برخی از علما رعایت حال صوفیان را می‌کردند. ولی سرانجام با همت علمای شیعه، تصوف منحط به طور کلی از حالت یک نیروی منتفذ در سیاست و جامعه خارج شده و در خانقاه‌ها و دیرها محدود گردید.<sup>۲</sup>

در اینجا ما به تشریح موقعیت علما و مشاغل اداری آنها در رسیدگی به امور شرعی مردم در دولت صفویه می‌پردازیم. خود این مبحث باید در دو قسمت مطرح شود: یکی تبیین کار آنها از جهت اداری و سیرتاریخی رشد و توسعه آن و دیگر تشریح کار آنها در ارتباط با اندیشه سیاسی شیعه و آنچه که به عنوان یک واقعیت در آن دوره وجود داشت. ما در اینجا به مناسبت و به بهانه آوردن حکم شیخ الاسلامی مرحوم مجلسی تنها قسمت اول را آورده و قسمت دوم را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

#### عناوین شغلی علما در دوره صفویه

با جستجو در متون تاریخی مربوط به دوران صفویه و نیز با استفاده از مطالبی که مسافران اروپائی این عهد در سفرنامه‌های خود آورده‌اند، می‌توان اطلاعات نسبتاً جامعی در این زمینه به دست آورد. هر چند به دلیل تغییراتی که در طول این دوران به دلایل مختلف، پیرامون مشاغل اداری علما پیش آمده، در ارائه یک تصویر درست و منسجم مشکلاتی بوجود می‌آورد.

.....

۱ - احسن التواریخ، چاپ نوائی، ص ۸۶.

۲ - در بیان این سیر، انشاء الله مقاله‌ای دیگر خواهیم داشت.



چند عنوان مهم که از نظر رسمی قابل بررسی هستند عبارتند از:  
صدر، شیخ الاسلام (که در دوره شاه سلطان حسین تبدیل به ملاباشی شد)، قاضی  
وقاضی عسگر.

در حاشیه این عناوین، عناوین نسبتاً غیررسمی دیگری نیز وجود داشت که به دلیل  
آنکه معنویین آنها نفوذ اجتماعی و دینی زیادی داشتند مورد توجه مورخین و نیز ناظران بیگانه  
قرار گرفته است؛ مانند:

مجتهد، پیشنماز، مدرس، امام جمعه. البته امامت جمعه بیشتر در ردیف عناوین  
رسمی قرار می‌گیرد تا غیررسمی.

در اینجا می‌کوشیم اطلاعات کلی درباره این عناوین را دسته‌بندی کرده و ارائه

دهیم.

## صدر

چنین مقامی از لحاظ پیشینه تاریخی، مقدم بر سایر عناوین بوده و تقریباً از اوان  
تشکیل دولت صفویه به صورت یکی از مهمترین مقامات مذهبی وجود داشته است. در  
دولت صفویه، شاه اسماعیل مؤسس این مقام در میان صفویه بوده گرچه قبل از آن نیز  
«مقام صدارت در دولتهای تیموری و ترکمن وجود» داشته است.<sup>۳</sup> همچنین اظهار شده  
است: «صدرالصدور رئیس امور روحانی بوده که قبل از سلطنت صفویه، توسط حکام سنی  
منصوب می‌شده است.»<sup>۴</sup>

با این حال، مقام صدر باید در دولت صفویه فزونی یافته باشد. علت آن نیز به طور  
طبیعی این است که در یک حاکمیت، فقیه سنی در قیاس با همتای شیعی خود، از قدرت  
کمتری برخوردار است و این به دلیل اهمیتی است که فقیه شیعی، از لحاظ دارا بودن  
ولایت، از آن برخوردار است.

شاه اسماعیل برای اداره یک جامعه اسلامی نیاز به فقهی داشت تا هماهنگ با او در  
حیطه امور دینی این جامعه به کار پردازد. بدین جهت از میان فقهای موجود، یکی را به  
عنوان صدر برگزید تا رسماً ناظر بر جریانات مذهبی بوده و پشتوانه علمی و فکری او در  
اقداماتش باشد. این شخص کار رسیدگی به امور شرعی را مطابق فقه اسلام بر عهده داشته و  
در امر قضاوت به فعالیت می‌پرداخت.

.....

۳ - ایران عصر صفوی، راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، ص ۲۷.

۴ - زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رحیم زاده صفوی، ص ۱۴۷.



به دلیل همین نیاز و نیز دعوت او و فرزندش طهماسب بود که بسیاری از فقهای لبنان به ایران مهاجرت کردند. البته بسیاری از آنها قبلاً نیز به دلیل حضور در عراق از جهاتی با ایران در ارتباط نزدیک بودند.<sup>۵</sup>

می‌توان گفت، در ابتدا، صدر از مقام والاتری نسبت به آنچه در این اواخر داشته برخوردار بوده است. صدر در عصر آغازین خود به عنوان فقیهی که به طور طبیعی حکم مرجع تقلید رسمی شهر را داشته، مطرح بوده است، اما به مرور با افزایش کارهای اداری و حکومتی و بخصوص رسیدگی به امور موقوفات و قضا، ارزش اجتماعی او در حد یک مقام رسمی درباری تنزل یافت. در برابر فقهای مستقل که جدای از حمایت‌های درباری، رشد علمی و تقوایی داشتند به دلیل نفوذ اجتماعی بیشتر، بر آنها برتری جستند.

جایگاه صدر را باید از لحاظ فقهی بر اساس همان عناوینی دانست که بر طبق آنها فقیه در امور شرعی حق مداخله پیدا می‌کند. این حق بر اساس ولایتی است که در غیبت بر عهده او قرار گرفته است. اما آنچه در دوره صفویه آن را به صورت رسمی درمی‌آورد حکم شاه بود؛ او با صدور این فرمان بود که صدر می‌گردید، و به عنوان حاکم شرع و با توجه به مقدار نفوذی که داشت در امور مختلف مداخله و رسیدگی می‌کرد.

آنچه که مسافران خارجی درباره مقام صدر آورده‌اند می‌تواند برای فهم بهتر موقعیت آنها به ما کمک کند. «تاورنیه» درباره عنوان صدر آورده:

«صدر نیز شخص اول روحانی در ایران است... پس صدر رئیس شریعت و قوانین است.»<sup>۶</sup> «کمپفر» درباره مقام صدر می‌نویسد:

صدر که مهمترین مرجع برای تفسیر فقه شیعی است در رأس روحانیون ایران قرار دارد، ولی نزد ایرانیان همان مقام را دارد که مفتی اعظم نزد ترکها، منتهی گذشته از این، وی دارای مقام عالی دولتی نیز هست؛ چنانکه اختیارات دینی و دنیوی را در شخص خود یکجا جمع کرده است. مردم کوچه و خیابان به وی نواب می‌گویند و این چیزی است تقریباً به معنای نایب شاه، نایب واقعی شاه یعنی وزیر اعظم نیز به این لقب اعتراضی ندارد.<sup>۷</sup>

.....  
۵ - شرح حال این علما به تفصیل در کتاب «امل الآمل، لؤلؤة البحرين و ریاض العلماء». آمده است. البته بودند کسانی از علمسای جبل عامل که به خاطر آنکه مبدا توسط صفویه به کار گمارده شوند، به ایران نیامند. رک: الهجرة العالمية الى ایران.

۶ - سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، کتابخانه سنائی، ص ۵۸۸.

۷ - سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ص ۱۲۱. لازم به ذکر است که سانسون این لقب را برای صدر خاصه، صدر الممالک و اعتماد الدوله که همان وزیر اعظم است، آورده است. رک: سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تفضلی، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۹.

«سانسون» با ذکر اینکه علمای دین در ایران بالا ترین مقامها را دارند و در دربار در صف اول می‌نشینند، دربارهٔ صدر خاصه (بعداً توضیح آن خواهد آمد) می‌نویسد:

بزرگترین شخصیت روحانی ایران، پیشوای مذهبی عموم، صدر خاصه نام دارد. او رئیس روحانی تمام کشور شاهنشاهی است وی فقط به راهنمایی امور دینی شاه می‌پردازد و کارهای مذهبی دربار و شهر اصفهان را طبق دستورات و موازین قرآن اداره می‌کند... صدر خاصه اولین شخصیت کشور است و در پای تخت یا مسند شاه در طرف راست می‌نشیند.<sup>۸</sup>

مقام صدر را در آغاز یک نفر بر عهده داشت که در مرکز حکومت و در دربار سلطنتی بود، اما به تدریج به دلیل آنکه احتمالاً فقیهان متعددی پیدا شده بودند که ممکن بود از نظر عمومی، تقدیمی بر یکدیگر نداشته باشند، شاه طهماسب آن را به طور شرکت به دست دو نفر داد، گرچه تقسیم کار به صورت رسمی بین آنها وجود نداشت و البته بعدها چنین تقسیمی از لحاظ اداری نیز در زمان شاه سلیمان صورت گرفت.

شاه طهماسب خود در این باره می‌نویسد:

چنانکه منصب صدارت را با امیر نعمت الله حلی [حلی] که دعوی اجتهاد می‌کرد، با امیر قوام الدین حسین نقیب اصفهانی، شریک کردم و [بعد از مردن امیر قوام الدین] جای او را به میرغیاث الدین منصور شیرازی دادم و با امیر نعمت الله حلی شریک شدند و بعد از فوت میر نعمت الله، صدارت بر او قرار گرفت.<sup>۹</sup>

در مورد وظائف صدر عمدتاً — در یک تعبیر کلی — از مداخله در امور شرعی و به عنوان مصادیق معین آن از امر قضا و موقوفات نامبرده شده است، گرچه کار قضا منحصرأ در اختیار صدر نبوده و همانگونه که خواهید دید هم «شیخ الاسلام» و هم «قضات» به این کار می‌پرداخته‌اند و البته به دلیل نظارت رسمی، محدودهٔ کار هر شخصی معین بوده و ظاهراً تداخلی صورت نمی‌گرفته است.

«کمپفر» دربارهٔ کار قضائی صدر می‌نویسد:

صدر عالی ترین مقام صلاحیت داری است که به اعتقاد مردم، تمام دعاوی حقوقی مطروحه در حضورش را خالی از هیچگونه اشتباهی، طبق موازین عدل فیصله می‌دهد. اعتراض به حکم او نزد هیچ محکمه‌ای دیگر و تجدید نظر خواستن امکان ندارد.<sup>۱۰</sup>

آنچه تذکرش در اینجا لازم است اینکه از نظر حقوقی، یک تقسیم بندی در دولت صفویه وجود داشت، یکی حقوق عرفی و دیگر حقوق شرعی. قضاوت دربارهٔ آن مقدار

.....

۸ — سفرنامه سانسون، ص ۳۸.

۱۰ — سفرنامه کمپفر، ص ۱۲۱.

۹ — تذکره شاه طهماسب، ص ۱۲، ۱۳.



جرایم و تعیین مجازاتهای معین شرعی و یا حتی غیرمعینی که نسبت به بعضی از کارهای خلاف شرع وجود داشت، در دست حکام شرع بوده و آنها احکام را صادر می‌کردند، اما جرایمی که بیشتر در ارتباط با مسئله حکومت و امنیت عمومی بود و ارتباط مستقیمی با احکام شرعی نداشت به عنوان حقوق عرف در دست داروغه گان و در رأس آنها در دست دیوان بیگی بود. دیوان بیگی عالیترین مقام قضائی در این امور بوده و کارش بیشتر جنبه سیاسی داشت تا شرعی. در عین حال همان گونه که برخی از مورخین گفته اند، روحانیونی نیز در دیوان بیگی بوده اند که با مشورت آنها کار فیصله می‌یافته است.

«کمپفر» نوشته است:

حقوق در ایران به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱ - حقوق عرف که متکی است به رویه‌های قضائی رایج در یک محل و دیوان بیگی و یا داروغه‌ها، پروای آن را دارند ۲ - حقوق شرع که به عهده صدر قضات روحانی که حاکم شرع نامیده می‌شدند محول است.<sup>۱۱</sup>

کار مهم صدر، اداره موقوفات است. این موقوفات در طول حکومت صفویان بسیار توسعه یافت و اداره آنها بس دشوار و در عین حال از نظر سیاسی و اقتصادی پراهمیت بود. رسیدگی به امر درآمدهای مالی موقوفات و نیز به مصرف رساندن آنها طبق نیت واقف، می‌توانست منجر به انواع سوء استفاده‌ها شود. صرف نظر از متولیان که رسماً کار اداره هر موقوفه‌ای را بر عهده داشتند، یک نوع نظارت شرعی و کلی نیز ضرورت داشت.<sup>۱۲</sup> حکام شرع بدان دلیل که از طرف شارع مسئول کار رسیدگی به امور حسبه بودند، در این امر مداخله کرده و حکومت نیز این کار را به آنها واگذار کرده بود.

صدر که در ابتدا جنبه دینی اش بر جنبه‌های اداریش افزون بود، کم‌کم کار اداره موقوفات را بر عهده گرفته و از نظر اداری موقعیت او بسیار تحکیم گردید؛ زیرا موقوفات خود محل درآمد بسیار مهمی بود و متولی آن بالتبع می‌توانست از نفوذی در همان حد در جامعه برخوردار شود. صرف این وجوه، در امور مختلف، زیر نظر او انجام می‌گرفت. مشکلی که در اینجا پیش آمد این بود که موقوفات در یک تقسیم‌بندی بر دو دسته بودند: موقوفاتی که در اختیار خاندان سلطنتی قرار داشت و موقوفاتی که ارتباطی با آنان نداشته و هر کدام محتملاً متولی خاصی داشت و یا تفویضی بودند. شاه سلیمان صفوی برای به دست آوردن و کنترل

.....

۱۱ - همان، ص ۹۹ و ر ک: نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۹۹.

۱۲ - البته موقوفات دو دسته بود: تفویضی که به طور کلی در دست صدرها بود و موقوفاتی که متولی خاص

داشت و شرعاً او حق تصمیم‌گیری داشته است. ر ک: تذکرة الملوک، ص ۳.



درآمد موقوفات سلطنتی، مقام صدر را تقسیم کرد: یکی صدر خاصه و دیگری صدرالممالک. اولی مختص رسیدگی به موقوفات خاندان سلطنتی بود و دومی کارش مربوط به سایر موقوفات می‌گردید. «تاورنیه» در این باره می‌نویسد:

منصب صدارت روحانی در شخص واحدی محدود و متمرکز نیست گاهی ممکن است دو نفر صدر باشند چون موقوفات در ایران بر دو قسم است یکی موقوفات سلطنتی و دیگر موقوفات متفرقه؛ به این واسطه، گاهی صدر هم دو تا می‌شود، آنکه رئیس موقوفات سلطنتی است ملقب به صدرالخاص است و آنکه رئیس موقوفات [متفرقه] است، ملقب به صدرالموقوفات می‌باشد... پس صدر رئیس شریعت و قوانین است و اداره موقوفات مساجد و غیره با اوست که عایدات آنها را جمع‌آوری نموده، به مصارف معین وقف و یا مخارجی که خود او لازم بداند می‌رساند، اما او قبل از سایر مصارف، حق خود را برمی‌دارد.<sup>۱۳</sup>

«شاردن» نیز نوشته است:

صدر رئیس کل موقوفات است، صدر خاصه موقوفات سلطنتی.<sup>۱۴</sup>

«کمپفر» نیز نوشته است:

قسمت عمده فعالیت اداری وی [صدر] وقف آنست که عواید حاصل از موقوفات دینی را به مصرف صحیح خود برساند او که بر تمام مساجد، موقوفات و اماکن متبرکه ریاست فائده دارد، مُحق است که شهریه و حقوق متولیان، کارکنان و خدام، مدرسین و طلاب و واعظ و روحانیون را — از هر درجه و مرتبه به تشخیص خود و بر حسب کفایت آنها — تعیین کند، بر آن بیفزاید، از آن بکاهد یا به کلی آن را قطع نماید.<sup>۱۵</sup>

او همچنین نوشته است:

صدرالممالک کلیه املاکی را که در سراسر کشور از طرف اشخاص، وقف امور دینی شده اداره می‌کند. صدر خاصه اداره آن قسمت از موقوفات دینی را عهده دار است که به شخص شاه راجع می‌شود؛ این دو نفر حق دارند که در منزل خود بر طبق موازین اسلامی به اختلافات مربوط به حقوق مدنی تا آخرین درجه رسیدگی کنند.<sup>۱۶</sup>

اهمیت مالی کار صدارت به خاطر موقوفات باعث شد تا مقام صدر از کسانی که پیوندهای خویشی با دربار دارند برگزیده شوند یا آن طور که گفته شده خود دربار، دخترانی

.....

۱۳ — سفرنامه تاورنیه، ص ۵۸۸.

۱۴ — سفرنامه شاردن (قسمت اصفهان)، ص ۵۹ و ص ۱۲۱.

۱۵ — سفرنامه کمپفر، ص ۱۲۲.

۱۶ — همان، ص ۱۲۲، ۱۲۳؛ کار تقسیم صدر به صدرالممالک و صدر خاصه را مربوط به شاه سلیمان

می‌دانند. رک: ایران عصر صفوی، ص ۲۱۰.

را به عقد ازدواج آنها درمی آورد تا ارتباط و پیوند آنها با دربار بیشتر گردد. همان گونه که ابتداءً نیز اشاره کردیم مقام صدر از آن جنبه دینی که به عنوان یک مقام مستقل دینی داشت و حتی زمانی شاه طهماسب، خود را نایب او می دانست به صورت یک مقام اداری، اقا مقامی بسیار با نفوذ، درآمد گرچه اهمیت صدر در هر دوره قدری نیز بستگی به برتری علمی و فقهی و نیز تقوای او داشت و با توجه به صلاحیت های علمی و تقوای چه بسا نفوذ یک صدر، بیشتر از سایرین بود.

در تفاوت های شغلی بین صدر خاصه و صدر الممالک گویا اشتباهاتی نیز رخ داده است. «سانسون»، صدر الممالک را معاون صدر خاصه دانسته و درباره او می نویسد:

دومین شخصیت روحانی کشور که معاون و جانشین صدر خاصه می باشد، صدر الممالک نامیده می شود.

او سپس کار صدر خاصه را محدود به اموری می داند که در «دارالسلطنه» رخ داده و کار صدر الممالک را رسیدگی به امور سایر شهرها عنوان کرده است. بعد می نویسد:

تنها فرقی که من بین صدر خاصه و صدر الممالک تشخیص داده ام این است که صدر خاصه رئیس قانون کشور است و صدر الممالک قائم مقام او در امور روحانی و مذهبی می باشد. او سپس کار صدر الممالک را همچنین مشاورت با دیوان بیگی دانسته می نویسد:

علاوه بر این، صدر الممالک ریاست محاکم مننی و محاکم شرعی را بر عهده دارد و معاونت و دستیاری دیوان بیگی نیز به عهده اوست، به این ترتیب که صدر الممالک، دیوان بیگی را راهنمایی می کند تا بر طبق قوانین و احکام قرآن و آنچه به وسیله امام، تفسیر شده است، قضاوت کند و حکم بدهد... صدر الممالک در امور جنائی نیز اظهار نظر می کند و تصمیم می گیرد و از اینجا معلوم می شود که او علاوه بر اینکه دعاوی مننی و شرعی را مورد رسیدگی قرار می دهد، در کارهای دیگری نیز مداخله می کند. دیوان بیگی تمام احکام خود را بر طبق تصمیمات صدر الممالک صادر می نماید.<sup>۱۷</sup>

او در جای دیگری نیز آورده:

رئیس و صاحب اختیار مطلق محکمه شرع، صدر خاصه است که اولین مرد روحانی کشور می باشد.<sup>۱۸</sup>

بر خلاف آنچه «سانسون» گزارش کرده، صراحت تذکرة الملوك آن است که صدر خاصه، نماینده شرع در دیوان بیگی بوده نه صدر الممالک.<sup>۱۹</sup>

۱۷ - سفرنامه سانسون، ص ۴۰، ۴۱.

۱۸ - سفرنامه سانسون، ص ۲۲۷.

۱۹ - سازمان اداری حکومت صفوی (چاپ شده با تذکرة الملوك) مینورسکی، ص ۷۴.

نظارت بر موقوفات، از طرف صدر، نظارت بر بسیاری از مدارس، مساجد، تکایا و غیره را به همراه داشت؛ زیرا مخارج اغلب این مراکز، مربوط به موقوفات آنها بود و معمولاً صدر به دلیل موقعیت دینی، اداری و سیاسی خود، حق اعمال نثار داشت. لذاست که به تبع موقوفات، کارهای احتمالاً بیشمار دیگری نیز مربوط به صدر می‌باشد.

«کمپفر» درباره تعیین مدرس در مدارس می‌نویسد:

نصب مدرس و استاد از طرف شاه با توافق صدر عملی می‌گردد، این در صورتی است که مدرسه از موقوفات شخص شاه باشد، در سایر موارد، صدر، با توافق شخص واقف، مدرس را تعیین می‌کند، البته هرگاه شخص واقف هنوز در قید حیات باشد.<sup>۲۰</sup>

«میرزا سمعی» فهرست کارهای صدر را چنین ذکر کرده است:

تعیین حکام شرع و مباشرین اوقاف تفویضی [نه آنها که متولی منصوص دارند] و ریش سفیدی جمیع سادات و علما و مدرسان و شیخ الاسلامان و پیشمازان و قضات و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات و مدارس و مساجد و بقاع الخیر و وزرای اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عملة سرکار موقوفات و محرران و غسالان و حقاران، با اوست.<sup>۲۱</sup>

مقر اصلی صدر در دارالسلطنة بود، اما طبیعی است که بسیاری از امور در شهرستانها نیز زیر نظر او بود. و می‌بایست او حل و فصل می‌کرد. لذاست که در سایر شهرها نیز کسانی از طرف شاه یا صدر به کار رسیدگی به امور شرعی می‌پرداختند. البته در اینکه نام آنها صدر یا شیخ الاسلام محلّ بود، دقیقاً روشن نیست؛<sup>۲۲</sup> گرچه با توجه به آنچه بعداً نیز خواهد آمد معلوم می‌شود در شهرهای مهم، کسانی از طرف شاه به عنوان شیخ الاسلام معین می‌شده‌اند. کار صدر در ایالات دقیقاً همان کار صدر در مرکز بوده است. شاه اسماعیل در نامه‌ای به حاکم خراسان که بدون مشورت صدر عمل می‌کرد نوشت:

در تمام مواردی که به اراضی، مالیات و امور دیوانی و موقوفات ولایات مربوط می‌شود با موافقت صدر رأی بدهد.<sup>۲۳</sup>

«سانسون» نوشته است:

صدر خاصه در تمام ایالات و شهرستانهای مهم، معاونین و قائم مقامهایی دارد که مدرس [!] نامیده می‌شوند... که هم به امور روحانیت می‌پردازند و هم کار قضاوت با آنهاست.<sup>۲۴</sup>

.....

۲۰ - سفرنامه کمپفر، ص ۱۴۱.

۲۱ - تذکرة الملوك، ص ۲.

۲۳ - نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۱۰۸.

۲۲ - رک: نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۱۰۹. ۲۴ - سفرنامه سانسون، ص ۳۹.



او همچنین در مورد صدرالممالک می‌نویسد:

صدرالممالک نیز مثل صدرخاصه در تمام محاکم کشور، قائم مقامها و جانشینانی دارد که «نایب صدارت» نامیده می‌شوند و همانطوری که خود صدرالممالک با دیوان بیگی همکاری می‌کند و در برابر او وظایفی بر عهده دارد، نایب صدارت‌ها نیز با حکام ولایات همکاری می‌کنند و در برابر آنها وظایفی بر عهده دارند.<sup>۲۵</sup>

«میرزا سمعی» نیز نوشته است:

امور متعلقه به صدرخاصه را در ولایات مفصله مذکور [که قبلاً نام برده] نایب الصدارة و سایر مباشرین صدرخاصه متوجه می‌شده‌اند.<sup>۲۶</sup>

در پایان بی‌مناسبت نیست اشاره کنیم که در هند نیز شاهان شیعه مذهب، صدر داشته‌اند.

«روملو» از مصلح‌الدین لاری نام برده که در هند، صدر همایون شاه بوده است.<sup>۲۷</sup>

برای شناخت صدرها در زمان دولت صفوی می‌توان به احسن التواریخ که در ضمن حوادث سنوات مختلف گاه تحولات مربوط به تغییر صدرهارامی آورد مراجعه کرد. همچنین کتاب محافل المؤمنین نیز در ضمن شرحی که از حالات برخی از علمای عصر صفوی آورده، آنان را که صدربیا شیخ الاسلام بوده‌اند متذکر شده است.<sup>۲۸</sup> درباره مشخصات برخی از صدرها، منابعی به ذکر اسامی آنها پرداخته‌اند.<sup>۲۹</sup>

### شیخ الاسلام

از مناصب مهم دینی در عصر صفویه، عنوان شیخ‌الاسلام است. سابقه این سمت مربوط به دوران قبل از صفویه و بخصوص دولت معاصر او یعنی عثمانی هاست. تا آنجا که مربوط به عنوان شیخ‌الاسلام می‌شود اظهار شده که برای اولین بار به فخررازی شیخ‌الاسلام گفته شده است. نویسندگان محقق دیگری نیز از کسانی یاد کرده‌اند که در قرن پنجم هجری به آنان شیخ‌الاسلام گفته می‌شده. از جمله خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ ق) و قبل از

.....

۲۵ - همان، ص ۴۱.

۲۶ - تذکره الملوک، ص ۲.

۲۷ - احسن التواریخ، ص ۴۵۴، طبع لیدن.

۲۸ - محافل المؤمنین، کتابخانه آستان قدس، نسخه خطی ۶۵۷۸ از ص ۱۰۲ به بعد.

۲۹ - «مثال‌های» دوره صفوی، مدرس طباطبائی، قم، ۱۳۵۳، ص ۱۲-۱۳.

او ابوالعباس احمد بن حسن بن عبدالله بن یزداد سرخسی یزدادی (م ۴۰۹ق)، ابی بکر محمد بن یوسف یزدی (م ۴۳۰ق) (به نقل از تاریخ یزد، جعفری، ص ۱۲۳) و نیز اشخاصی دیگر.<sup>۳۰</sup>

در دائرة المعارف الاسلامیه، ضمن همین عنوان، سابقه آن نیز مورد توجه قرار گرفته و گفته شده:

اولین بار در نیمه دوم قرن چهارم هجری، بر برخی از علما و نیز صوفیان، این عنوان به کار رفته است. در قرن پنجم رئیس فقیهان شافعی در خراسان، اسماعیل بن عبدالرحمن معروف به شیخ الاسلام بوده است. در قرن ششم این عنوان در مصر و شامات به فقهای مقبول العامة، اطلاق می شده است. مخالفین ابن تیمیه بر این عقیده بودند که هر کس او را شیخ الاسلام بداند، کافر است و در رد بر آنها کتابی با عنوان «الرد علی من زعم ان من سنی ابن تیمیه شیخ الاسلام کافر» نوشته اند. در حوالی سال ۷۰۰ این لقب برای فقهای صاحب نفوذ به کار می رفته است. در قرن دوازدهم، در دولت عثمانی از این لقب برای فقهای متنفذ استفاده می شده است. در ایران به کسی شیخ الاسلام گفته می شد که منصب قضا را داشته... نویسنده این مقال سپس شرحی مبسوط از وظائف شیخ الاسلامی در دولت عثمانی آورده است.<sup>۳۱</sup>

به نظر می رسد که این عنوان نیز همانند صدر برگرفته از دولتهای پیشین و یا همجوار بوده و در دولت صفویه نیز به تبع از آنان این عناوین با اختیارات ویژه ای که در این دولت به صدرا یا شیخ الاسلام واگذار شده، این مقامات و عناوین به کار رفته است.

همانگونه که پیش از این آوردیم پیدایش مقام صدر، مقدم بر عنوان شیخ الاسلامی بوده است. در واقع در زمان شاه اسماعیل، عنوان شیخ الاسلامی به کار نمی رفته و تنها در زمان فرزند او شاه طهماسب است که گویا از این لقب برای محقق کرکی استفاده شده است. در آن زمان صدارت در دست برخی از فقها و مجتهدین بود، اما با آمدن محقق کرکی و مطرح شدن او در رتبه والایی از لحاظ اجتهاد، کم کم عنوان شیخ الاسلامی اهمیتی فزونتر از صدر پیدا کرد. به نظر می رسد که در کنار صدر که کاملاً موقعیت اداری یافته بود، شیخ الاسلامی بیشتر جنبه مذهبی و مقام افتاء را داشت.

البته ممکن بود زمانی شیخ الاسلامی به فقیهی واگذار شود که در مراتب علمی از

.....

۳۰ - زندگینامه علامه مجلسی، سید مصلح الدین مهدوی، اصفهان، ج ۱، ص ۲۷۵، ۲۷۷.

۳۱ - دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۳، ص ۴۷۱، ۴۸۰.

صدر پایینتر بود. در این صورت وضع با موقعیتی که محقق کرکی یا علامه مجلسی در برابر صدرها داشتند بالعکس می‌شد. در نتیجه شیخ الاسلام توسط صدر تعیین می‌گردید و البته در مواردی به صراحت داریم که شاه حکم شیخ الاسلامی را می‌داده است. «کمپفر» آورده است که: شیخ الاسلام از طرف صدر تعیین و با تصویب شاه به کار منصوب می‌شود.<sup>۳۲</sup>

«تاورنیه» نیز مقام شیخ الاسلامی را زیر دست صدر عنوان کرده است.<sup>۳۳</sup> «سانسون» نیز مقام شیخ الاسلام را پس از صدر دانسته و از نظر جایگاه نشستن نزد شاه می‌نویسد: «جای شیخ الاسلام در پایین مسند شاه بعد از صدر بزرگ است.»<sup>۳۴</sup> این مطلب در مورد مرحوم کرکی، شیخ بهائی و علامه مجلسی، با توجه به احکامی که در دست است، درست نیست گرچه حتماً در مواردی همین گونه بوده است. وظایف شیخ الاسلام نظارت بر امور شرعیه بوده و از نظر مصداقی، همان کارهایی است که صدر یا قضات، آنها را انجام می‌داده‌اند.

«سانمون» دربارهٔ موقعیت و وظایف شیخ الاسلام می‌نویسد:

سومین شخصیت ایران، آخوند یا شیخ الاسلام نامیده می‌شود و شیخ الاسلام به معنی عالم طراز اول یا مرد معمر و محترم قانون محمدی (ص) می‌باشد. شیخ الاسلام بزرگترین صاحب منصب امور شرعی و مدنی است به دعاوی بیوه‌زنان و یتیمان و صفاری که زیر نظر قیم اداره می‌شوند، رسیدگی می‌کند و همچنین اداره سایر امور شرعی نیز به عهده اوست.<sup>۳۵</sup> از این مطلب نیز استفاده می‌شود که علیرغم اینکه رتبه اداری شیخ الاسلام بعد از صدر است اما «عالم طراز اول» و «بزرگترین صاحب منصب امور شرعی و مدنی» است. کار قضاوت همچنان از مهمترین کارهای شیخ الاسلام نیز هست؛ آن‌طور که «میرزا سمعی» می‌نویسد:

مشارالیه (شیخ الاسلام) در خانه خود به دعوای شرعی و امر [به] معروف و نهی از منکرات می‌رسد و طلاق شرعی را در حضور شیخ الاسلام می‌دادند و ضبط مال غایب و یتیم اغلب با شیخ الاسلام بود بعد از آن به قضات مرجوع شد.<sup>۳۶</sup> سانسون نیز نوشته است.

.....

۳۲ - سفرنامه کپفر، ص ۱۲۴.

۳۳ - سفرنامه تاورنیه، ص ۵۸۸.

۳۴ - سفرنامه سانسون، ص ۴۲.

۳۵ - همان، ص ۴۱.

۳۶ - تذکرة الملوك، ص ۳.



اغلب دعاوی و اختلافات را شیخ الاسلام شخصاً حلّ و فصل می‌کند، شیخ الاسلام مدرس علم حقوق نیز می‌باشد و روزهای چهارشنبه و شنبه به تمام قضات دادگستری و تمام صاحب منصبانی که زیر دست او هستند درس می‌دهد<sup>۳۷</sup>.

بهترین سندی که می‌تواند وظایف شیخ الاسلام را روشن کند، متن احکامی است که شاه برای شیخ الاسلام صادر کرده و در آنها به وظایف ایشان اشاره شده است. یکی دو نمونه حکم از شاه طهماسب در مورد محقق کرکی در دست است. کرکی ابتدا (گویا) در زمان شاه اسماعیل یک بار به ایران آمد و بار دوم در زمان شاه طهماسب، و در این دوره بود که کم کم شاه او را نزد خود فراخوانده و پس از یک سری بحث‌های گوناگون با صدور وقت، او مجبور به کناره‌گیری شد. بعد از آن بود که محقق کرکی به عنوان شیخ الاسلام (هر چند در این احکام این عنوان رسماً وجود ندارد) تعیین گردید. شاه طهماسب در تذکره خود می‌نویسد:

در این وقت میانه مجتهد الزمانی، شیخ علی عبدالعالی و میرغیاث الدین منصور صدر، مباحثات علمی، صدور یافت، با آنکه مجتهد الزمانی غالب بود، اذعان اجتهاد او نکردند و مدار بر عناد داشتند، طرف حق را منظور داشته اجتهاد را بدو ثابت کردیم<sup>۳۸</sup>.

در حکمی که شاه به محقق کرکی داده چنین آمده است:

مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام و امراء و وزراء و سایر ارکان دولت عالی صفات، مؤمنی الیه را مقتداء و پیشوای خود دانسته، در جمیع امور، اطاعت و انقیاد به تقدیم رسانده، آنچه امر نماید مأمور و آنچه نهی نماید منهی بوده، هر کس را از متصدیان امور شرعیه ممالک محروسه و عساکر منصوره عزل نماید، معزول و هر که را نصب نماید منصوب دانسته، در عزل و نصب مزبورین به سند دیگری محتاج ندانند و هر کس را عزل نماید مادام که از جانب آن متعالی منقبت، منصوب نشود نصب نکنند، ذیحجه ۹۳۹. ۳۹.

این حکم حدود یک سال قبل از وفات مرحوم کرکی داده شده است زیرا او در روز غدیر سال ۹۴۰ رحلت کرده است.

حکم دیگری نیز درباره او در دست است:

بسم الله الرحمن الرحيم، چون از مؤذای حقیقت انتمای کلام امام صادق (ع) که: «اتَّقُوا إِلِيَّ مَنْ

.....

۳۷ - سفرنامه سانسون، ص ۴۲

۳۸ - تذکره شاه طهماسب ص .

۳۹ - ریاض العلماء، ج ۳، ص ۴۵۶، چاپ مکتبه آیه الله نجفی مرعشی (ره)؛ روضات الجنات، ج ۴،

ص ۴۶۴. چاپ اسماعیلیان.

كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي خَلَائِنَا وَعَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَأَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمٍ فَقَدْ لَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَحْفَ وَعَلَيْنَا زِدُّ وَهُوَ رَأَى عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَيْدِ الشَّرْكِ» لایح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع سید المرسلین اند با شرک در یک درجه است پس هر که مخالفت حکم خاتم المجتهدین، وارث علوم سید المرسلین، نایب الائمة المعصومین، لزال کاشیه علیاً عالیاً، کند و در مقام متابعت نباشد بی شائبه، ملعون و مطرود در این آستان ملک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه، مؤاخذه خواهد شد. کتبه طهماسب بن شاه اسماعیل الصفوی الموسوی. ۴۰

از این حکم بخوبی استفاده می شود که شاه طهماسب، پذیرش قدرت محقق کرکی را نه از بابت قدرتی که خود به او داده بلکه از بابت ولایت فقیه می داند. در نقلی دیگر آمده که شاه طهماسب خود را نایب او معرفی کرده است. ۴۱

احتمالاً این مسئله نیز که مراسم تاجگذاری رسماً توسط شیخ الاسلام انجام می شده ۴۲ حاکی از آن است که تأیید فقیه برای آنها به معنای آن بوده که شریعت حکومت خویش را تضمین شده تلقی می کرده اند. این تاجگذاری را در مورد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین داریم.

در اینجا مناسب است تا حکم شیخ الاسلامی مرحوم مجلسی را که اساساً این مقال به بهانه انتشار آن حکم تهیه شده است، بیاوریم تا وظایف این منصب روحانی را در دولت صفویه بهتر بشناسیم.

در باره تاریخ تعیین علامه مجلسی به شیخ الاسلامی اختلاف وجود دارد. سید نعمت الله جزائری تاریخ تعیین او را به سال ۱۰۹۰ هـ به دست شاه سلیمان دانسته است در صورتی که خاتون آبادی سال تعیین او را به این سمت به سال ۱۰۹۸ ذکر کرده است. ۴۳ تاریخ حکمی که در دست است ۱۱۰۶ است و در آن آمده که قبل از آن نیز بطور غیر رسمی شیخ الاسلام بوده است.

البته یادآوری این نکته لازم است که بر طبق آنچه نقل شده سمت علامه مجلسی ملامبشی بوده است. مقامی که در زمان شاه سلطان حسین به وجود آمده و به عنوان برترین مقام روحانی معین گردید و بعدها تا زمان نادر شاه نیز این سمت وجود داشته است. ۴۴ بهر حال در زمان شاه سلیمان، علامه مجلسی سمت شیخ الاسلامی را داشته است.

.....

۴۰ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۲، ۳۶۳.

۴۱ - روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۱. ۴۳ - زندگینامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۳۹ به بعد.

۴۲ - سفرنامه کمپفر، ص ۴۷، ۴۸. ۴۴ - سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۷۲.



این حکم توسط شاه سلطان حسین داده شده است زیرا در داخل متن اشاره شده که پدر او نیز مرحوم مجلسی را به این سمت منصوب کرده بود.  
 این حکم در مجموعه ۹۵۹۶ از نسخه های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی آمده است<sup>۴۵</sup>:

حکم جهان مطاع شد آنکه چون به عون عنایت ایزد و دود و بلندی اقبال عدیم الزوال مسعود از محکمه قضا به مؤدای صدق انتمای «نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّسَاءٍ»<sup>۴۶</sup> رتبه حکمرانی عرصه غربا و مرتبه فرماندهی تحت این گنبد خضراء به ذات اقدس اعلی و وجود نفس همایون ما استقرار یافت و پرتو خورشید مکرمت ازلی و آفتاب جهانتاب موهبت لم یزلی، به میامن انفاس حاجیان حجب لاهوت و کارگذاران کارخانه جبروت به مصداق کریمه «اِنَّ الدِّينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِثْلَ الْحُسْنٰی»<sup>۴۷</sup> به ساحت آمال این خانواده عزوجلالت یافته، حفظ قوانین شریعت و اجرای اوامر و نواهی جناب احدیت را از روزالست به مؤدای صدق انتمای «كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۴۸</sup> بردمت همت این دوده ستوده خلافت و امامت نهاده و زمام اختیار اهل روزگار و قبض و بسط مهام سکنه هر دیار را بر طبق کریمه «وَاُولٰٓئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنًا مَّبِیْنًا»<sup>۴۹</sup> به دست سخا اعتبار ما داده اند و داعی همت بلند و مساعی نیت ارجمند در ازاء این نعم گوناگون و مواهب روزافزون به مضمون «الدین والدولة توأمان»<sup>۵۰</sup> آن است که به امر واجب الاتباع «أَخْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»<sup>۵۱</sup> رعایت علمای اعلام و فقهای اسلام که مصدوقه «العلماء ورثة الانبياء»<sup>۵۲</sup> اند منظور نظر قدسی منظر و قرارداد ضمیر خورشید مظهر، داشته در امور جزئی و کلیه قوانین شریعت غزاه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله الطیبین و آداب سنیه طریقه بیضای ائمه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را قدوه دانسته، در هیچ باب با از دایره دین مبین و شرع متین بیرون نگذاریم و چون سر رشته امور مذکوره در کف درایت علمای فرقه ناجیه اتنی عشره که حافظان احکام، واقفان مدارک حلال و حرام اند، می باشد و شریعت و افادت و افاضت پناه، فضیلت و کمالات دستگاه، حقائق و معارف آگاه، جامع المقبول و المنقول، حاوی الفروع والاصول، علامی فهامی مجتهد الزمانی، شمس الافادة و الافاضة والدین، مولانا محمد باقر مجلسی، مجتهد عصر و اعلم اهل زمان به کتاب و

.....

۴۵ - از لطف آقای سید عبدالعزیز طباطبائی در معرفی این حکم و نیز بازخوانی آن سپاسگزارم .

۴۶ - سورة انعام: ۸۳.

۴۷ - سورة انبياء: ۱۰۱.

۴۸ - سورة آل عمران: ۱۱۰.

۴۹ - سورة نساء: ۹۱.

۵۰ -

۵۱ - سورة قصص: ۷۷.

۵۲ - کافی، ج ۱، ص ۳۴.



سنت است و تتبع مدارک ادله شرعی حسب الوضع والطاقة نموده اند لهذا منصب جلیل القدر عظیم الشان شیخ الاسلامی دارالسلطنه اصفهان و توابع و لواحق را که اعلیحضرت خاقان طوبی آشیان، قدسی مکان شاه بابا ام انار الله برهانه به او مفوض فرموده بودند و رقم مطاع در آن باب صادر نشده بود، به دستور حقائق و معارف آگاه مذکور شفقت و مرحمت و مقرر فرمودیم که پیوسته در سفر و حضر در رکاب ظفر انتصاب بوده باشد که در مسایل دینی و احکام ضروری به او رجوع نموده، قضایای عظیمه و دعاوی غامضه به او مرجوع سازیم که اموال و فروج و اعراض مؤمنان محفوظ گردیده، امور مذکوره در معرض تلف و تضییع نبوده باشد، بناء علیه می باید که شریعت و فضیلت پناه مؤمی الیه در امر به معروف و نهی از منکرات و اجرای احکام شرعی و سنن ملیه و منع و زجر جماعت مبتدعه و فسقه و اخذ اخماس و زکوات و حق الله از جماعتی که معاطله نمایند و رساندن آن به مستحقین و مستحقات و تنسیق مساجد و مدارس و معابد و بقیع الخیرات و ایقاع عقود و طلاق و مناکحات و سایر امور که به شیخ الاسلامان متعلق و مرجوع است و قلع و قمع بدع و احقاق حقوق مسلمانان و رفع ظلم ظالمان و قطع بد ارباب غدوان و بذل و جهد نمودن در تحصیل دعای خیر جهت ذات اقدس نواب کامیاب همایون ما کوتاهی ننماید و رعایت احدی را مانع اجرای احکام دینی نگردانند، و هرگاه احدی از مدرسین که به موجب ارقام و احکام مطاعه معین گشته اند متفرق و فرقدان سائی کردند و یا تغییر یابند در عوض ایشان هریک از علما و طلبه علوم را بدان مناسب داند به موقف عرض رسانند که تدریس او را به مشارالیه تفویض نمایم، صدور عظام و دیوانیان کرام و قضات اسلام و سایر اهالی شرع انور و حکام عرف، هرگونه حکم شرعی که افادت و افاضاست پناه، بنای تنفیذ و امضای آن نموده، موقوف بر تجویز دیگران ندارند و امری را که مجتهد الزمانی مشارالیه متوجه تحقیق و تشخیص آن شده باشد در آن مدخلی و قضیه که نزد او فیصله یافته باشد به دیگری مراقبه نمایند و مرتبه دیگر متوجه تحقیق آن نگردند.

سادات و نقباء عظام و حکام ذوی الاحترام و وزراء و کلانتران و اکابر و اهالی و ملک التجار و صواحب و اعیان و ارباب حرفه و جماعت دهاقین و اصحاب زراعت از خواص و عوام و صادرین و واردین و جمهور متوقنین دارالسلطنه اصفهان و توابع، شریعت و افادت پناه مشارالیه را شیخ الاسلام بالاستقلال و الانفراد دانسته، اوامر و نواهی او را مطیع و متقاد باشند و حکام و وزراء و کلانتران به جهت فیصل قضایا و مهمات شرعی که روی دهد به محکمه او حاضر شده؛ تعظیماً للشرع الاقدس، گماشتگان او را به مجلس خود طلب ندارند و لوازم اعزاز و احترام بجای آرند. در این باب قدغن دانسته در عهده شناسند و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند. شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۱۰۶.

نکات بسیار جالبی را می توان از متن این حکم استخراج کرد که ما از ذکر آنها صرف نظر می کنیم. آنچه که بسیار مهم تلقی شده، امر به معروف و نهی از منکر است که در بیشتر احکام شیخ الاسلامی آمده است. شاهان صفوی که بسیاری شان خود، آلوده به برخی از نواهی و منکرات بودند،

شیخ الاسلامان را مأمور رسیدگی به این امور در جامعه می‌کردند و آنها نیز آنچه در توان داشتند در این باره به کار می‌گرفتند. البته افرادی از شاهان صفوی گاه توبه کرده و لااقل برای مدتی از منکرات دوری می‌کرده‌اند. چند نمونه حکم مختصر دیگری نیز وجود دارد که برای تکمیل مطالب گذشته ذکر آن ضروری است.

حکمی درباره ملا عبدالله نامی در دست است که چنین است:

چون رافع پروانچه شریعت شعار، تقوی و دیانت پناه، ملا عبدالله، اظهار داعیه سعی و اجتهاد در امر به معروف و نهی منکر و احضار مسلمین به مساجد و معابد و نصیح و موعظه و مراعات مراسم عادات زمره مجتهدین فی طریق الشرع والدین نموده، مستدعی رخصت گردید، مقرر فرمودیم که ارباب مراتب و مناصب و حکام و کلانتران و کدخدایان امصار و قرابا، توفیر و نمکین او نمایند و در اجرای اوامر شرعیه مطاوعت و متابعت او کنند و شکر و شکایت او را مؤثر و منتج شمارند. تحریراً فی رجب سنه اربع و تسعمائة.<sup>۵۳</sup>

دو فرمان دیگر شیخ الاسلامی یکی مربوط به محمد مفتی اصفهانی در جمادی الاولی ۱۰۳۰ و دیگری حکمی برای ملا محمد زکی شیخ الاسلام اصفهانی در دست است.<sup>۵۴</sup> همچنین حکمی جهت شیخ محمد بحرینی وجود دارد.<sup>۵۵</sup>

در شهرهای مهم نیز شیخ الاسلام‌هایی وجود داشتند که از طرف مرکز انتخاب شده و احکامی برای آنها صادر می‌گردید. «تاورینه» می‌نویسد: در تمام شهرهای عمده مملکت دو نفر به اسم شیخ الاسلام و قاضی هستند که به امورات مذهبی و قانونی رسیدگی می‌نمایند.<sup>۵۶</sup>

«سانسون» نیز نوشته است: شیخ الاسلام نیز در تمام کشور، جانشینانی دارد که به اتفاق جانشینان صدر [صدرالممالک] به تنظیم قراردادها و اجازه‌نامه‌ها می‌پردازند.<sup>۵۷</sup> به احتمال، شیخ الاسلام برخی شهرها را، شیخ الاسلام پایتخت انتخاب می‌کرده است. حکمی در دست است که شیخ بهائی برای نور محمد شیخ الاسلام یزد فرستاده و نوشته چون از اونیک رفتاری دیده شده، می‌خواهند او را به عنوان شیخ الاسلام به مازندران

.....

۵۳ - مجموعه خطی شماره ۹۵۹۶ کتابخانه آستان قدس رضوی؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۲۸۵.

۵۴ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، ج ۱ ص ۲۷۴، ۱۶۷.

۵۵ - فهرست مجلس سنا، ج ۱، ص ۳۷۲.

۵۶ - سفرنامه تاورینه، ص ۵۸۹.

۵۷ - سفرنامه سانسون، ص ۴۲.



دو نمونه حکم درباره حکم شیخ الاسلامی، برای برخی از علمای شهرها وجود دارد که بخصوص دومی از لحاظ محتوا اهمیت بیشتری دارد.  
در حکمی برای «شیخ کرم الله» که در منطقه الگای رانکوه بوده آمده است:  
الحمد لله المرشد ارشد نابالارشد والسلام على آله واحفاده الذين يتسلسل اليهم سلسلة الازادة والاعتقاد.

اما بعد چون رجوع كافة انام به علماء اسلام جهت توضیح معضلات دینیہ و فتح مشکلات علیہ از لوازمست فاسألوا الذی کثر [كذا] ان کنتم لا تعلمون<sup>۵۸</sup> مقرر شد که قطعه و سکنه الگای رانکوه<sup>۵۹</sup> و توابع در امور معضله شرعیہ به عالی جناب افادت و شریعت مناب و معالی پناه، شیخ کرم الله که افضل فضلی آن حدود است راجع گشته، از و استفسار عقاید و استیفای قواعد نمایند و موقر الیه را شیخ الاسلام آن محال و مکان دانسته، عمل به فتوی او کنند طریق قضاء والی و عالی آنکه طرزالمحرر دانند.<sup>۶۰</sup>  
در فرمانی دیگر از شاه سلیمان درباره شیخ الاسلام مشهد و تعیین وظائف او چنین آمده است:

لهذا رشحه ای از رشحات سحاب خاطر دریا مثال شاهنشاهی و لمعه ای از اشراقات ضمیر منبر ریضا خصال ظل الهی، شامل حال و کافل امانی و آمال سیادت و نجابت پناه شریعت و نقابت دستگاه، نتیجه السادات و النجباء العظام الکرام، نظاما للسیادة و النجابة میرزا هدایت، خلف سیادت و نجابت و نقابت پناه افادت و افاضت دستگاه، حقایق و معارف آگاه، علامی فهامی شمسالسیادة و النجابة و النقاۃ و الافادة، امیر محمد تقی الحسینی فرموده از ابتدای دو ماهه بیچین نیل شیخ الاسلامی مشهد مقدس معلی را به تفسیر سیادت نجابت پناه سید تاج الدین الخادم الموسوی به سیادت و نجابت و نقابت پناه مشارالیه شفقت و مرحمت فرموده، ارزانی داشتیم که به امر مزبور و لوازم آن از ترغیب و تحریض خلایق به طاعت و امر به معروف و نهی از منکرات و منع و زجر فسقه و فجرة از نامشروعات و مأمور ساختن اغنیاء که اخراج اخماس و زکوات اموال خود نموده به مستحقین و مستحقات واصل نمایند و تقسیم موارث و ترکات و ابقاع عقود و مناکحات و رفع منازعات و مناقشات بین المسلمین و المسلمات به طریق مصالحات و ضبط اموال غیب [غایب] و ایتام و سفها که به جمعی امین متدین که باعث فوت مال آن جماعت نبوده باشد، بسپارد و سایر مایکون من هذا القبیل قیام و اقدام نموده از دقائق آن

۵۸ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی، ج ۵، ص ۲۷۴.

۵۹ - سوره نحل: ۴۳.

۶۰ - تحت عنوان الگای رانکوه چیزی نیافتیم اما «ران کوه» منطقه ای است نسبتاً وسیع در گیلان، شرح آن را در لفتنامه دهخدا، ج ۲۳، ص ۱۴۴ ببینید.

۶۱ - از مجموعه خطی شماره ۹۵۹۶، کتابخانه آستان قدس رضوی؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۱۱، ص ۲۲۸۵.



فوت و فروگذاشت ننماید.

سادات عظام و مشایخ کرام و علمای اسلام و ارباب و اهالی ذوی الاحترام و جمهور سکنه و عموم متوطنین بلده و بلوکات؛ سیادت و نجابت پناه، مؤمی الیه را شیخ الاسلام بالاستقلال و الانفراد آنجا دانسته، لوازم و مراسم امر مزبور را متعلق و مخصوص اودانند و اسناد و نوشتجات شرعیه خود را به سجل و مهر او معتبر شناسند و دست تصدی و تکفل او را در امور شرعیه آنجا قوی و مطلق دانسته، احدی را با او شریک و سهیم ندانند، قضات جزو آن ولایت که از دیوان الصدارة العلیة العالیة منصوب نباشند، خود را به عزل او معزول و به نصب او منصوب شناسند و او امر و نواهی مشروعه او را مطیع و منقاد باشند.

طریق و سبیل شیخ الاسلامی مؤمی الیه آن که در فیصل مهمات و معاملات شرعیه و احقاق حقوق مسلمین، احتیاط را مرعی داشته، نوعی سلوک نماید که عندالخلاقی مرضی و مشکور بوده دعای خیر به جهت ذات المقدس نواب کامیاب همایون ماحاصل گردد.

عالی جاه بیگلربیگی آنجا، رعایت و مراقبت و اعزاز و احترام مشارالیه به جای آورده در این باب قدغن دانسته هر ساله حکم مجدد نطلبند و چون پروانچه به مهر مهر آثار اشرف ارفع اقدس امجد اعلی، مزین محلی گردد اعتماد نمایند، تحریراً فی شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۰۷۹. ۶۲

چند نمونه حکم دیگر را نیز گویا بتوان یافت (رک: فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۱ ص ۷۷۲)

در هر حال در شهرها نیز، گاه افرادی مستقیماً از طرف شخص شاه تعیین می شده اند و این با توجه به اهمیت آن شهر و ایالت و نیز مجتهدی بوده که به این سمت منصوب می شده است، زمانی در هرات پدر شیخ بهائی و زمانی نیز خود او مقام شیخ الاسلامی را داشته اند. ۶۳

در مرکز حکومت شیخ الاسلام نوعاً امام جمعه نیز بوده است گرچه گاه پیش می آمده که کس دیگری به امامت جمعه منصوب می شده است.

همانگونه که در این حکم نیز آمده بود، کار مهم شیخ الاسلام امر به معروف و نهی از منکر است و البته در رعایت حرمت مسائل شرعی در جامعه تنها آنها نبودند که اقداماتی می کردند بلکه گاه بیگلربیگی ها نیز که استانداران ایالات بودند، موظف به اعمال امر به معروف و نهی از منکر بودند. ۶۴ چنانکه خود شاه نیز رسماً مداخله کرده فرمانهایی عمومی

.....

۶۲ - اسناد و مکاتبات سیاسی ایران (از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۵۰) به اهتمام نوانی، ص ۳۰۱، ۳۰۲.

۶۳ - روضات الجنات، ج ۷، ص ۸۱؛ محافل المؤمنین، ص ۱۲۴ (نسخه خطی شماره ۶۵۷۸ کتابخانه آستان قدس رضوی).

۶۴ - نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۱۰۴ و پاورقی ص ۱۰۵.

برای رعایت حرمت شرع و جلوگیری از فساد صادر می‌کرد. ۶۵

مجتهد، پیشماز، مدرس، قاضی

هر چند عناوین فوق، سمت اداری خاصی در دولت صفویه نیست، اما به لحاظ اهمیت موقعیت دینی و اجتماعی آنها و تأثیری که در مسائل سیاسی داشته‌اند، می‌تواند در این بحث مورد توجه قرار گیرد در این باره مسافران خارجی نیز اطلاعاتی داده‌اند که جمع‌بندی آنها مفید می‌نماید.

«کمپفر» اطلاعات نسبتاً مفیدی از موقعیت برخی از معنویان به عناوین فوق ارائه داده است. او نوشته است:

«مجتهد برتر از تمام صاحبان مقامات عالی دینی» است.

معلوم می‌شود با توجه به آنچه او دیده اهمیت دینی این عنوان در جامعه حتی برتر از برخی از مناصب دینی بوده است یا لا اقل در ذهنیت جامعه این عنوان، موقعیتی والا داشته به طوری که او این طور احساس کرده که مجتهد برتر از همه صاحب منصبان مذهبی است. او دربارهٔ اینکه مجتهد چگونه به وجود می‌آید می‌نویسد:

«نه عنایت خاص شاه و نه همراهی و همدلی روحانیون یا بزرگان، هیچ یک در رسیدن به این مقام مؤثر نیست. تنها کسی که بر مبنای طرز زندگی زاهدانه و دانش و بینش متفوق خود در طول زمان و متدرجاً طرف توجه مردم قرار گرفته باشد، می‌تواند به این مقام بلند نایل گردد». از نقطه نظر دینی کار مجتهد: «تفسیر درست قرآن و روایات نبوی و ائمه اثنی عشری [ع] و مرجع قطعی است». جدای از مردم که مجتهد را به این مرتبه می‌شناسند حتی متألهان نیز «در اعتقاد به مجتهد با مردم شریک‌اند» راهی که این مجتهدین طی می‌کنند تا به چنین مقامی برسند بسیار دشوار است:

«از نظر حرکات و اطوار ظاهری، آنها می‌کوشند که حتی المقدور به خود جنبهٔ تقدس

.....

۶۵ - اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵، ص ۶۱، ۶۳ از عبدالحسین نوانی. فرمانی از شاه سلطان حسین در شهر کاشان که در داخل صحن مسجد میدان کاشان بر روی یک قطعه سنگ مرمر ۳ متر در ۵۰ سانتیمتر به خط نستعلیق آمده است. نیز رک: حکم شاه سلطان حسین به بیگلربیگی قزلباغ که در مورد از بین بردن وسایل شراب و گوشمالی و تعزیر شراب‌خواران صادر شده است و نیز حکم دیگر او در مورد رعایت حجاب بانوان و ممانعت از قماربازی و شطرنج و کبوترپرانی و گرگ‌دوانی و نگاه داشتن گاو و قوچ و سایر حیوانات جهت جنگ و پرخاش: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس، ج ۹، ص ۲۹۴ و نیز رک: فهرست کتابخانه مجلس، ج ۱۰ بخش سوم، ص ۱۱۵۷، حکم شاه صفی جهت منع ریش‌تراشی. و نیز رک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۹، ص ۱۳۶۳ فرمان شاه صفی در منع شرابخواری.



و ورع بدهند و به همین دلیل در کار معاش حذاکثر قناعت و امساک را به خود تحمیل می‌کنند، از پذیرفتن افتخارات دنیوی ابا دارند، از ملامت کردن و خرده‌گیری روی گردانند و فقط هنگامی زبان به سخن می‌گشایند که صحبت از فلاح و نجات ابدی در میان باشد. آنها در اثر تدریس که ضمن آن بلاغت را با نیک دلی و مهربانی توأم می‌کنند برای خود شاگردان متعددی فراهم می‌آورند و آنها را در منزل خود با مهربانی و حوصله ای مداوم و یکسان تعلیم می‌دهند. اینها بین مستمعین مستعد و بی استعداد خود فرقی نمی‌گذارند، به همه با یک چشم می‌نگرند و در ضمن تعلیم، ملال و در حین تصحیح، آثاری از کبر و غرور از خودشان نشان نمی‌دهند، از پرگوئی و سخنان تفریح‌آمیز پرهیز دارند. فقط هنگامی دهان می‌گشایند که کلمات حکمت‌آمیز بگویند و دیگران را ارشاد کنند. با داشتن این خصلتها و رفتارهاست که «اندک اندک به شهرت می‌رسند، مورد توجه مردم قرار می‌گیرند و سرانجام مقام اجتهاد ایشان از طرف عموم پذیرفته می‌شود.»

اما اگر کسی تصور کند که آنها در این باره رفتار تصنعی دارند، بر خطاست زیرا از نظر کمپفر «هرگز نباید پنداشت که در این کار به کمک حیله و رشوه به جایی می‌توان رسید.»<sup>۶۶</sup>

او سپس درباره «پیشنماز»، صحبت کرده و مطالبی را عرضه می‌کند: «نه تنها مساجد مهم دارای پیشنمازند بلکه بسیاری از مساجد کوچکتر نیز پیشنماز دارند.» آنها نیز نه با انتصاب بلکه به انتخاب طبیعی مردم به این سمت می‌رسند: «این مقام نه با انتخابات تحصیل می‌شود، نه یکی از مراجع روحانی باید آن را تصویب کند و نه از شخص پیشنماز امتحانی به عمل می‌آید، بلکه فقط کسی به این سمت می‌رسد که اندک توجه و علاقه عمومی را به خود جلب کرده باشد، چنانکه نصب وی به پیشنمازی مورد قبول همگان قرار گیرد.» در مسجد جامع دارالسلطنه البته «این سمت را به مجتهد واگذار می‌کنند.»<sup>۶۷</sup>

«سانسون» نیز اطلاعاتی در مورد پیشنماز داده که برداشتهای او از برخی از پیشنمازهایی است که احتمالاً در دربار نماز می‌خوانده‌اند: «پیشنماز در منزل شاه نماز می‌خواند و امام جماعت است و رسیدگی به کار ختنه کردن و تشریفات عروسی و مراسم به خاک سپردن به عهده اوست.»

معلوم می‌شود و شرح حال برخی از روحانیون را آورده که اختصاصاً کار تشریفات مذهبی را در دربار از تولد تا مرگ برخی از شاهزاده‌ها انجام می‌داده‌اند.

از نظر «سانسون»، پیشنماز بر خلاف شیخ الاسلام و قاضی که در حقیقت

.....

۶۷ - همان، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۶۶ - سفرنامه کمپفر، ص ۱۲۵ - ۱۲۸.



صاحب‌منصبان امور مدنی می‌باشند، فقط دربارهٔ امور حقوقی [مسائل فقهی] سخنرانی می‌کند: «این شخصیت روحانی علوم معقول و منقول هر دو را تدریس می‌کند و در تمام کشور سخنرانیهای مذهبی ایراد می‌کند، این روحانی بزرگ، جزء مشاورین شاه می‌باشد.»<sup>۶۸</sup>

دسته دیگری از روحانیون که دارای سمت رسمی بوده‌اند، قضات هستند. علاوه بر صدر و شیخ الاسلام که به کار قضاوت می‌پرداخته‌اند، افرادی نیز در سمت قاضی به این کار اشتغال داشته‌اند. اینها طبعاً از طرف صدر یا احیاناً شیخ الاسلام تعیین می‌شده‌اند. میرزا سمیعا نوشته: «دستور آن بود که قاضی اصفهان به غیر از جمعه در خانه خود به تشخیص دعاوی شرعی مردم، موافق قانون شریعت غزاً و ملت بیضا می‌رسید و ضبط مال غایب و یتیم را بعد از زمان شیخ جعفر قاضی به هر کس قاضی اصفهان می‌شد، رجوع می‌نمودند و هر دعوائی را که قاضی حکم شرعی آن را می‌نویسد دیوانیان اجرا و حق را بمن له الحق می‌رسانند.»<sup>۶۹</sup>

کار قضاوت در انحصار کسانی بود که مجتهد بودند و طبیعی بود که هر قاضی طبق فتوای خود رأی می‌داد و در صورت اعتراض یکی از طرفین، گویا امکان طرح مجدد آن نزد صدر یا شیخ الاسلام بوده است.

قضات به دلیل آنکه کار زیادی داشتند تعدادشان زیادتر بوده و در اکثر شهرهای مهم نیز حضور داشته‌اند. «تاورنیه» نوشته:

«در تمام شهرهای عمده مملکت دو نفر به اسم شیخ الاسلام و قاضی هستند که به امورات مذهبی و قانونی رسیدگی می‌نمایند.»<sup>۷۰</sup>

گاه ممکن بود کسانی از قضات بعد از مرگ خویش، کارشان را به فرزندانشان بسپارند و این در صورتی بود که آنها نیز از طبقه روحانیون بودند. همچنین قضات برای خود تشکیلاتی داشته و کسانی به عنوان نایبان آنها کارهای مقدماتی را انجام می‌داده‌اند تا آنها به درس و بحث خود نیز برسند.<sup>۷۱</sup>

«سانسون» در تقسیم‌بندی خود از مقامات روحانی، از صدر خاصه، صدر الممالک و شیخ الاسلام نام برده و چهارمین شخصیت روحانی را قاضی می‌داند:

.....

۶۸ - سفرنامهٔ سانسون، ص ۴۳.

۶۹ - تذکرة الملوك، ص ۳.

۷۰ - سفرنامه تاورنیه، ص ۵۸۹.

۷۱ - رک: محافل المؤمنین، نسخه خطی شماره ۶۵۷۸، آستان قدس، ص ۱۱۶.

«بعد از شیخ الاسلام، صاحب منصبی است که مأمور رسیدگی به دعاوی مدنی و شرعی می‌باشد.» موقعیت ارزش او در دربار چنین است که: «در پائین محل جلوس شاه بعد از صدر دؤم می‌نشیند ولی هیچ یک از صدور و شیخ الاسلام و قاضی در مهمانیهای عام شاه حضور پیدا نمی‌کنند؛ زیرا در این مجالس شاه شراب می‌نوشد.»<sup>۷۲</sup> البته این کلیت ندارد اما در اغلب موارد همین گونه بوده و شراب را از لوازم سلطنت می‌شمرده‌اند.<sup>۷۳</sup>

«کمپفر» نیز به سمت قاضی و کار او اشاره کرده می‌نویسد:

در شهرهای دیگر هم اعمال قانون به دست قضات شرعی است، حتی در نواحی کوچکتر نیز همیشه یک قاضی شرع حاضر است، زیرا اسناد قراردادهای حقوقی — مدنی، فرمانهای شاه و تمام چیزهایی که در جامعه ایرانی ناگزیر باید به صورت مکتوب انجام پذیرد فقط هنگامی قوت قانونی می‌یابد که به مهر قاضی شرع رسیده باشد و به این دلیل است که هیچ شهری نمی‌خواهد از داشتن قاضی محروم باشد.<sup>۷۴</sup>

نوع دیگر قاضی، قاضی عسگر بوده است که در این اواخر تنها نامی از آن باقی مانده؛

«میرزا سمعی» درباره این مقام روحانی نوشته است:

«در قدیم الایام قاضی عسگر در کشیکخانه دیوان بیگیان به حکم شرعی عساکره منصوبه می‌رسیده و بعد از آن که صدر در اصفهان تعیین، و مقرر شد که دیوان بیگی در حضور صدر به مراقبه شرعیه عبدالله رسد، آمدن قاضی عسگر به کشیکخانه دیوان بیگی متروک و شغل قاضی عسگر در اواخر زمان سلاطین صفویه، منحصر به آن شد که عساکر نصرت آثار، سواد ارقام تنخواه خود را به ممالک محروسه می‌فرستادند، به مهر قاضی عسگر می‌رسانیدند و مادام که سواد ارقام تنخواه موجب قشون به مهر قاضی عسگر نمی‌رسید، بیگیان و حکام ولایات مزبور را اعتبار و اعتماد ننموده تنخواه نمی‌دادند.»<sup>۷۵</sup>

اسامی برخی از فقهای را که به سمت قاضی عسگر می‌رسیدند در تاریخ عالم آرای عباسی (ص ۱۱۲، ۱۱۴) می‌توان یافت. شرح چگونگی این شغل را نیز در دولتهای پیشین سنی در مناطق عربی، قلقشندی (م ۸۲۱) در صبح الاعشی (ج ۴ ص ۳۷، ۱۹۹) آورده است.

کمپفر مطالب جالبی پیرامون حوزه‌های علمیه، روش تدریس، رشته‌های درسی و

نیز تعیین مدرس و مسائل دیگر دارد که از نقل آنها صرف نظر می‌کنیم.<sup>۷۶</sup>

برای روحانیون عنوان دیگری به دست نیاوردیم؛ برخی از عنوان رئیس العلما

.....

۷۲ — سفرنامه سانسون، ص ۴۲.

۷۳ — تذکره شاه طهماسب، ص ۲۹. — تذکره الملوک، ص

۷۴ — سفرنامه کمپفر، ص ۱۲۵. — سفرنامه کمپفر، ص ۱۴۱، ۱۴۲.



نامبرده اند<sup>۷۷</sup> که احتمالاً فقط یک لقب می‌باشد نه یک عنوان رسمی یا حتی غیر رسمی. مگر آنکه بتوان برای آن مورد پیدا کرد که البته ایشان ذکر نکرده و ما نیز نیافتیم. همین نویسندهٔ پرکار و محقق، اسامی تعدادی از شیخ الاسلامهای اصفهان را در کتاب خویش آورده است که مشتاقان می‌توانند بدان مراجعه کنند.

عبارتی نیز در کتاب محافل المؤمنین آمده که معلوم نشد آیا لقب خاصی است یا عنوانی. نویسنده درباره شیخ بهائی (رحمه الله) آورده: «و در زمان شاه عباس اول منصب والای خادمی نیز علاوه بر تدریس گشته»<sup>۷۸</sup> که ندانستیم عنوان «خادمی» چه بوده است!

### خليفة الخلفاء

این عنوان گر چه مربوط به صوفیان است اما به تناسب اینکه اولاً اینها شیعه بوده و ثانیاً این مقام، مقامی مذهبی است، اشاره ای نیز بدان می‌کنیم.

صوفیان در اساس، کارشان را با تصوف و متصوفه توسعه دادند و با ایجاد شبکه ای بر پایه اعتقادات صوفیانه، جمع کثیر مردان را تحت عنوان قزلباش متشکل کرده و به کمک آنها به قدرت رسیدند. پس از پیروزی، شاه اسماعیل کوشید تا عناصر ایرانی را نیز چه به عنوان وزیر اعظم و چه به عناوین دیگری، داخل در تشکیلات کرده و توازنی بین نیروهای جدیدی که غیر ترک بودند با قزلباش ترک، به وجود آورد. به مرور، قدرت صوفیان محدود گردید اما به مدت زیادی آنها نقش گسترده ای در تحولات جاری و بخصوص دربار داشتند. آنها تشکیلات خود را حفظ کرده و از شاه به عنوان مرشد کامل فرمانبری می‌کردند. شاه نیز برای آنها خليفة الخلفاء تعیین کرده و او را مسئول امور آنها می‌کرد. صوفیان اغلب به مسائل شرعی بی توجه بوده و خود عالم مخصوص به خویش را داشتند. اما به مرور با اصرار فقها بر اجرای مسائل شرعی و ضرورتی که به خاطر اداره جامعه پیش آمده بود، کم کم دسته هائی از متصوفه که تحت کنترل شاه بودند تسلیم شده و اجباراً تن به رعایت ظواهر شرع دادند. البته بودند اهل عرفان که تحت همین نام صوفی شناخته می‌شده و از قبل نیز خود بیش از دیگران مراعات این امور را می‌کردند.

شاه طهماسب همانگونه که برای بلاد مهم، شیخ الاسلام تعیین می‌کرد، خليفة الخلفاء نیز تعیین می‌نمود. حکمی که از او برای یکی از این افراد در دست است نشان می‌دهد که او نیز همانند شیخ الاسلام، موظف به رعایت امور شرعی و امر به معروف و نهی از منکر شده

۷۷- زندگینامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۷۸- محافل المؤمنین، ص ۱۳۰.



است. در این حکم آمده است:

«... پس به شکرانه این موهبت علیه بر ذقت همت لازم داشته ایم که در هر قطری از اقطار، نصب خلفاء دین دار شریعت شعار فرمائیم که جلیه حلیه بزبور «أَخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالنُّسْرِشِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»<sup>۷۹</sup>، «وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ»<sup>۸۰</sup> محلی و محلی باشد و در این ولای شریعت شعار فضایل تقوی دثار، ویر آکاری مولانا کمال الدین عبدالسلام به درگاه عرش اشباه، بمزسط بوسی مفتخر و سرافراز گشت و به شرف لبس تاج با ابتهاج از دست نواب کامیاب به هون ما مشرف و صورت استحقاق و استمهال ولد خود را شریعت و فضایل ماب تقوی و ویر شعاری، عمده المتورعین عین الزاهدین مولانا رضی الدین محمد بر ضمیر منیر، به هون عرض کرد، منصب خلافت محال ذیل را بدو شفقت ارزانی داشتیم: همایجان سیما قریه علی [دالین امروزی] واردگان ابنا و بیضا و مهربان، صورجان، شوستان، سما شنب، باشت، احشام شول ابوخالدی و جاویه و بکش و رستم و توابع که طالبان را بعد از تحقیق حال تاج عالم خراج حواله نموده بدوام ذکر و احیای لیالی شریفه مشرفه و به رغبت نماز و لوازم امر به معروف و نهی از منکرات و ترویج و تنسیق مساجد و مدارس و تکایا و زوایا و بیقاع الخیر و کسرآلات محرّمه و تحرصی خلایف و وظایف طاعات و عبادات و منع اجانب از رؤیت عورات و تخریب عمارات نامشروع و غیرذلک، بجای آورده و دقیقه ای از دقائق سعی و اهتمام فوت و فرو گذاشت نماید.

سبیل سادات عظام و قضاة اسلام و حکام کرام و وزراء ذوی الاحترام و کلانتران و تیولداران و داروگان و متصدیان مهمات دیوانی و ارباب و اصول و اعیان و عموم سکنه متوطنه و مریدان و محتمدان خاندان ولایت و خلافت و تکیه داران و درویشان و گوشه نشینان و غیرذلک که او را خلیفه دانسته و رساله حکم مجدد مطالبه ندارند، فی سنه ۹۴۰»

و مضمون طفرای این شجره چنین است: «من طهماسب بن اسماعیل اخوة علی بن حیدر بن جنید بن ابراهیم بن علی بن موسی بن صفی»<sup>۸۱</sup>

متن فرمانی دیگر در دست است که شاه سلطان حسین صفوی برای سید ابراهیم صادر کرده است، تنها آن مقداری که مربوط به وظیفه این افراد است می آوریم:

... ايجاباً لمسئوله خلافتی قبال مزبوره کما کان به سیادت و خلافت پناه مشارالیه، مفروض و مرجوع فرموده، ارزانی داشتیم که طالبان خود را بعد از تحقیق حال و تنقیح استحقاق و استمهال به تاج و تاج سرافراز فرموده، ایشان را به ولایت اهل بیت کرام علیهم التحية والاكرام و جمیع مفروضات و مسنونات عبادات و ظهور و اغتسال و اقامه صلوات خمس و اداء زکوة و خمس و صوم شهر رمضان و حج بیت الله الحرام و عمره و زیارت مدینه طیبه حضرت خیرالانام علیه وآله الصلوات والسلام و ابتداء حق یوم الحصاد و ماعون و حق معلوم للسائل و المحروم و اصطناع معروف و اطعام طعام و قرض حسن و صلة ارحام و عدل و احسان و توفیه مکیال و میزان و بر بقیه در صفحه ۱۷۶

۷۹- سورة آل عمران: ۱۱۰.

۸۰- سورة توبه: ۱۱۲.

۸۱- مجله بررسیهای تاریخی، سال نهم، شماره دوم، ص ۱۰۳ - ۱۰۶.

ناگفته‌هایی از

# حیات شیخ مفید

به استقبال هزاره مفید

قسمت سوم

سید محمد جواد شبیری

در دو قسمت پیش، از تاریخ ولادت، نسب، نخستین استادان، موقعیت سیاسی بغداد در عصر شیخ مفید سخن گفتیم و از نقش این دانشمند بزرگ امامی در زعامت شیعه در عصر پرتلاطم و پر آشوب و مجالس درس و بحث وی گفتگو نمودیم. در این قسمت نیز به امید خدا می‌خواهیم فهرست کاملی از مشایخ و شاگردان شیخ مفید ارائه داده، انتساب وحید بهبهانی به شیخ مفید را بررسی و شرح حال کوتاهی از فرزند وی، ابوالقاسم علی، تقدیم حضور خوانندگان نماییم.

## مشایخ شیخ مفید

مفید از افراد بسیاری حدیث شنیده است که با نام معروفترین ایشان در قسمت نخست مقاله آشنا شدیم. در کتابهای چندی نام کسانی که مفید از آنان روایت می‌کند درج شده است، در آنها نام کسانی که وی تنها یک روایت از آنها دارد، نیز دیده می‌شود. در خاتمه مستدرک، نام پنجاه نفر و در مقدمه تهذیب نام شصت و یک نفر به عنوان مشایخ مفید آمده است. در مقدمه امالی مفید، نیز همان افراد مذکور در مقدمه تهذیب، با تغییراتی در ترتیب و اندک تفاوتی در نام افراد ذکر شده است.<sup>۱</sup>

.....

۱ - خاتمه مستدرک، محدث نوری محمد حسین بن محمد تقی، به اهتمام میرزا محمود خوانساری، تهران، ۱۳۲۱، ص ۵۲۱؛ مقدمه تهذیب طوسی، سید حسن موسوی خراسانی، دارالکتب الاسلامیه، نجف اشرف، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۱؛ مقدمه امالی مفید، علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی. قم، ۱۴۰۳، ص ۹.



نگارنده در نظر داشت که بدین فهرستها — با وجود پاره ای اشکالات در آنها — اکتفا کند و باب بحث دیگری را در این زمینه نگشاید، ولی پس از تتبع بسیار، به نام افراد زیادی برخورد نمود که دریغ آمد بدانها اشاره نرود. از سوی دیگر مناسب می نمود که اشکالات موجود در فهرست مشایخ مفید نیز بر طرف گردد و از جانب دیگر برای بحث مربوط به کتاب اختصاص، به فهرست کامل و صحیحی از مشایخ مفید نیازمند بودیم. از اینرو این قسمت از بحث را به ذکر مشایخ مفید اختصاص دادیم.

ترتیب بحث را بر محور مقدمه امالی مفید قرار داده، ابتدا به تصحیح فهرست موجود در این کتاب می پردازیم و در پایان، اشاره ای به مقدمه تهذیب می نماییم. بدین جهت از خوانندگان محترم درخواست می کنیم که مقدمه امالی مفید را در این قسمت از بحث پیش رو داشته باشند.

\* الف — رقم ۳۴، محمد بن مظفر البراز، و رقم ۳۵، محمد بن مظفر الوراق ابوالحسن می باشد. در حاشیه احتمال داده شده که این دو نفر یکی باشند، ولی به نظر می رسد که رقم ۳۵ تصحیف بوده و صحیح آن، مظفر بن محمد الوراق ابوالجیش باشد. بنابراین، این رقم با رقم ۳۶، متحد است.

توضیح آنکه نام راوی رقم ۳۵ تنها در ص ۱۸ امالی مفید دیده می شود. وی در این روایت از ابوبکر محمد بن ابی الثلج روایت می کند و شیخ مفید در روایات چندی از ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی از ابن ابی الثلج روایت می کند.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر ابوالجیش — چنانکه در برخی از روایات وی آمده —<sup>۳</sup> وراق بوده است، تصحیف قلبی و تبدیل «ابوالجیش» به «ابوالحسن» نیز بسیار طبیعی می باشد. در امالی شیخ جزء ۶ و ص ۱۶۶ به روایت مفید از ابوالحسن مظفر بن محمد خراسانی برمی خوریم که در اینجا نیز «ابوالحسن» مصحف «ابوالجیش» می باشد.

با ضمیمه کردن این مقدمات، درمی یابیم که به احتمال زیاد، عنوان محمد بن مظفر الوراق ابوالحسن، تصحیفی از مظفر بن محمد الوراق ابوالجیش می باشد.

\* ب — در رقم ۲۴، «عمر بن محمد بن علی الصیرفی المعروف با بن الزیات ابوجعفر»، کنیه «ابوجعفر» مصحف «ابوحفص» می باشد، چنانکه با مراجعه به اسناد

.....

۲ — امالی شیخ محمد بن الحسن طوسی، کتابفروشی داوری، قم (از مکتبه الحیدری، نجف اشرف) آخر جزء ۸، ص ۲۳۴، جزء ۹، ص ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۱؛ ارشاد مفید، مکتبه بصیرتی، قم، ص ۱۳، ۱۹، ۲۰ و نیز بنگرید: امالی شیخ، جزء ۳، ص ۶۱، جزء ۴، ص ۹۷؛ امالی مفید، ص ۲۸۶.  
۳ — امالی مفید ص ۳۱۰، ۳۲۸؛ امالی شیخ، جز ۳، ص ۹۳، ۷۶.



امالی مفید و شیخ روشن می‌گردد و محتمل است که رقم ۳۰، محمد بن عمر الزیّات ابو جعفر نیز تحریف شده ابو حفص عمر به محمد الزیّات باشد.

\* ج - رقم ۴۰، جعفر بن الحسین المؤمن می‌باشد. نام این شخص تنها در کتاب اختصاص آمده و چون نسبت اختصاص به شیخ مفید نادرست است، نمی‌توان وی را از مشایخ مفید دانست. بحث تفصیلی در این مورد را ان شاء الله در ادامه همین سلسله مقالات خواهید دید.

\* د - رقم ۴۱، الحسن بن محمد العطشی ابو محمد با رقم ۴۲: الحسن بن محمد بن یحیی الشریف ابو محمد<sup>۴</sup> ظاهراً یکی است.<sup>۵</sup>

\* ه - در رقم ۴۳، نام الحسین بن احمد بن موسی بن هدیده ابو عبد الله، به نقل از مستدرک / ۵۲۱ دیده می‌شود. مرحوم حاجی نوری (قدس سره) این نام را از ریاض نقل کرده و می‌نویسد که: صاحب ریاض احتمال داده است که وی همان الحسین بن محمد بن موسی باشد که از مشایخ نجاشی است.

در تحقیق این مطلب، نخست لازم است نام صحیح ابن هدیه شیخ نجاشی مشخص شود. نجاشی در رجال از حسین بن احمد بن موسی بن هدیه، حسین بن احمد بن موسی، حسین بن موسی، حسین بن هدیه و حسن بن هدیه و حسین بن محمد بن هدیه و ابو عبد الله بن هدیه و حسین بن احمد بن محمد روایت می‌کند.<sup>۶</sup>

در تمامی این موارد، از جعفر بن محمد [بن قولویه] روایت شده است. ظاهراً تمامی این نامها، نام یک نفر است. ممکن است تمامی این عناوین را صحیح بدانیم و نام صحیح و کامل وی را حسین بن احمد بن محمد بن موسی بن هدیه بخوانیم. در این صورت در دیگر عناوین، اختصار در نسب رخ داده است ولی احتمال قویتر آن است که در برخی از این عناوین تحریفی نیز رخ داده، نام صحیح وی: الحسین بن احمد بن موسی بن هدیه است. از نام وی در برخی موارد به اختصار «احمد» و در موارد دیگر «موسی» و گاه هر دو حذف شده است. کلمه «احمد» گاه به «محمد» و کلمه «الحسین» نیز به «الحسن» تصحیف گردیده است. در عنوان الحسین بن احمد بن محمد نیز نسخه صحیح و نسخه محرف هر دو در کنار هم قرار گرفته که از گونه‌های شایع تحریف در نسخ می‌باشد. بدین طریق این شکلهای مختلف پدید آمده است.

۴ - در مقدمه امالی بین یحیی و شریف، سهواً «بن» افزوده شده است.

۵ - رک: مجله نور علم، شماره ۱۱، مقاله ابوالعباس نجاشی و عصر وی، ص ۲۳، پاورقی.

۶ - رجال نجاشی، ابوالحسین احمد بن علی، تحقیق آیه الله سید موسی شبیری زنجانی، دفتر

انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۷، رقم ۶۶۴، ۱۰۰، ۴۶۷، ۶۴۰، ۶۸۵، ۸۹۱، ۹۳۹، ۹۷۹، ۱۰۲۸، ۱۱۴۹.

کسانی که با نسخه‌های خطی آشنایی دارند از چگونگی تحریفها و تصحیفها در نسخ که به جهت بدخطی و شباهت خطوط به هم و بی نقطه نویسی و ورود حاشیه به متن و عوامل دیگر ایجاد می‌شود، بخوبی با خبرند.

باری تا آنجا که نگارنده تفحص نموده این را وی از مشایخ نجاشی و هم طبقه با شیخ مفید می‌باشد نه از مشایخ وی. نام وی در برخی از اسناد به نام مفید عطف شده است.<sup>۷</sup> احتمالاً در برخی از نسخ رجال نجاشی که در اختیار صاحب ریاض بوده کلمه «واو» به «عن» تصحیف شده، در نتیجه این راوی از مشایخ مفید به شمار آمده است. تصحیف «واو» به «عن» نیز چنانکه محقق شیخ حسن صاحب معالم و منتقی فرموده<sup>۸</sup> بسیار شایع و طبیعی است.

\* و- رقم ۴۶، عبدالله بن جعفر بن محمد بن اعین البزاز می‌باشد. در آغاز مجلس بیست امالی مفید (چاپ سابق) روایت مفید از این راوی دیده می‌شود ولی در برخی نسخ دیگر امالی، بین مفید و این راوی، ابوبکر محمد بن عمر جمعی، واسطه می‌باشد<sup>۹</sup> و ظاهراً همین نسخه درست است. در توضیح این مطلب باید بگوئیم: نام عبدالله بن جعفر بن محمد بن آغین را در کتب رجال نیافتیم. ظاهراً در این نام عبدالله تصحیف عبیدالله می‌باشد. شرح حال عبیدالله بن جعفر بن محمد بن آغین ابوالعباس بزاز در تاریخ بغداد<sup>۱۰</sup> آمده است، و تاریخ وفات وی را به سال ۳۰۹ ق ذکر کرده است. و این خود نشان می‌دهد که مفید (مولود در ۳۴۶ ق) نمی‌تواند مستقیماً از وی روایت کند.

حال اگر عبدالله را تصحیف عبیدالله هم ندانیم، با توجه به اسناد دیگر، این راوی مناسبتی ندارد که استاد مستقیم شیخ مفید باشد؛ زیرا مفید از عبیدالله (عبدالله خ. ل.) بن جعفر بن محمد بن اعین در روایتی به توسط ابوحفص عمر بن محمد زیات روایت کرده است.<sup>۱۱</sup> و روایت مورد بحث ما را ابوالفضل شیبانی در سال ۳۰۶ از عبدالله بن جعفر بن محمد بن اعین بزاز، شنیده است.<sup>۱۲</sup> بدین ترتیب این راوی استاد مستقیم شیخ مفید نیست.

.....

۷- رجال نجاشی، رقم ۴۶۷، ۶۶۴، ۶۸۵.

۸- منتقی الجمال، مقدمه، فائده ناله.

۹- امالی مفید، ص ۱۵۸.

۱۰- خطیب بغدادی، احمد بن علی، دارالکتب العربی، بیروت، از چاپ مطبعة السعادة قاهره،

۱۳۵۰، ج ۱۰، ص ۳۴۵.

۱۱- امالی مفید، ص ۲۳۷، امالی شیخ، جزء ۱، ص ۱۳.

۱۲- امالی شیخ جزء ۱۸، ج ۲، ص ۱۲۴.



\* ز - رقم ۴۸، عمر بن محمد بن سالم بن البراء المعروف با بن الجعابی ابوبکر، عنوان تصحیف شده ای است که از فهرست ابن ندیم به فهرست شیخ راه یافته و عنوان صحیح آن، محمد بن عمر (رقم ۳۱) می باشد. ۱۳ وی هم به جعابی و هم به ابن جعابی معروف است، مانند نجاشی و ندیم که ابن نجاشی و ابن ندیم نیز خوانده می شوند. ۱۴

\* ح - رقم ۵۷، محمد بن سهل بن احمد الدیاجی از مستدرک ج ۳ / ۵۲۱ نقل شده است ولی این نام تصحیف ابومحمد سهل بن احمد دیاجی است.

در توضیح این مطلب می گوئیم که مرحوم محدث نوری این نام را از زیادات کتاب مقالات شیخ مفید حکایت می کند. زیادات کتاب مقالات، در واقع جزء پایانی کتاب «فصول مختاره» یا پاره ای از مأخذ آن می باشد که آن را به جهت تناسب موضوعی با اوائل المقالات به آخر نسخ خطی این کتاب ملحق نموده اند. جناب حجة الاسلام سید محمد رضا حسینی جلالی این قسمت از فصول مختاره را جدا نموده، پس از تحقیق و تصحیح آن با استناد به چند نسخه خطی، آن را به نام «حکایت الشیخ المفید» در مجله وزین تراثا شماره شانزده به چاپ رسانده است.

در نسخه چاپی فصول مختاره و نیز در تحقیق جناب آقای جلالی به جای، عنوان ذکر شده در مستدرک، به روایت مفید از ابومحمد سهل بن احمد دیاجی برمی خوریم ۱۵ که همین هم صحیح است.

سهل دیاجی از راویان معروف بوده، نام او در اسناد کتاب جعفریات آمده است. وی به سال ۳۸۰ ق درگذشت و شیخ مفید بروی نماز گزارد. ۱۶

\* ط - رقم ۵۹، ابوعبدالله بن ابی رافع الکاتب با رقم ۳۷: احمد بن ابراهیم بن ابی رافع الصیمری یکی است. ۱۷

.....

۱۳ - ترجمه مبسوط وی را در تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۶ رجال نجاشی، رقم ۱۰۵۵ بنگرید و نیز ر ک: قاموس الرجال محقق تستری شیخ محمد تقی، مرکز نشر کتاب، تهران، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۱۶۵، ۲۲۱.

۱۴ - گاه لقب شخصی به صورت لقب خاندان وی درآمده، فرزندان و نواده های وی نیز بدان خوانده می شوند. در این گونه موارد هم می توان در مورد فرزندان شخص کلمه «ابن» به کاربرد و هم می توان نام وی را بدون این کلمه استعمال کرد.

۱۵ - فصول مختاره، برگرفته از کتب شیخ مفید، مطبعه حیدریه، نجف اشرف، ج ۲، ص ۱۲۱ تراثا، نشریه مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، شماره ۱۶، ص ۱۳۳.

۱۶ - تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۲۲؛ انساب سماعی، عبدالکریم بن محمد، مجلس دائرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد، دکن، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۴۳۹؛ شذرات الذهب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۳، ص ۹۶؛ لسان المیزان مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت، از چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۰، ج ۳، ص ۳۹۱.

۱۷ - فهرست شیخ طوسی، محمد بن حسن، مکتبه مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۶، رقم



آنچه تا کنون ذکر نمودیم بررسی مقدمه امالی مفید بود. اکنون به مقدمه تهذیب اشاره می‌کنیم:

در مقدمه تهذیب، محمد بن المظفر الوراق (رقم ۳۵ مقدمه امالی مفید) ذکر نشده و به جای آن نام علی بن محمد قرشی به رقم ۳۷ مذکور گردیده که البته ظاهراً ذکر هر دو عنوان نادرست است. در مورد عنوان نخست پیش از این صحبت نمودیم. علی بن محمد قرشی نیز همان علی بن محمد بن زبیر کوفی (رقم ۳۲) است.<sup>۱۸</sup> بدین ترتیب پس از حذف عناوین مکرر یا زائد نام پنجاه و سه و یا پنجاه و چهار نفر باقی می‌ماند.

به جز اینها در کتب رجال و حدیث به نام کسان دیگری برمی‌خوریم که شیخ مفید از آنها روایت می‌کند. برخی از اینان چون حسین بن علی بروقری، احمد بن جعفر بروقری و علی بن وصیف ناشی، از شخصیت‌های برجسته شیعی بوده‌اند. در اینجا نام این افراد را برمی‌شماریم تا به ضمیمه پنجاه و چهار نفر پیشین فهرست کاملی از شیوخ مفید به دست داده باشیم:

۱۵ - احمد بن جعفر بن سفیان بروقری (رجال شیخ / ۴۴۳ رقم ۳۵)

گویا مفید از وی اجازه عاقله نداشته است. بدین جهت شیخ طوسی در فهرست، تنها به واسطه حسین بن عبدالله غضائری از وی روایت می‌کند. نجاشی نیز در طرق خود به کتابهای او به توسط استاد مهم خویش یعنی شیخ مفید روایت نمی‌کند؛ بلکه غالباً حسین بن عبدالله غضائری و گاه احمد بن علی بن نوح، واسطه بین این دو شخصند.

۱۶ - ابومحمد حسن بن احمد بن صالح همدانی سبیمی حلبی (م ۳۷۰ ق یا ۳۷۱ ق)

ترجمه مبسوط این شخصیت برجسته حلب، در کتابهای چندی آمده است. ذهی در تذکرة الحفاظ و سیر اعلام النبلاء به روایت مفید از وی تصریح می‌کند.<sup>۱۹</sup>

.....

→

۵۹۱ و ایضاً: ۳۲، ۱۸۳ رجال شیخ طوسی، محمد بن حسن، مکتبه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۱، ص ۴۴۵، رقم ۴۱ رجال نجاشی، رقم ۲۳۱، ۲۰۳، ۶۶۸، ۶۹۲، ۸۸۹؛ مشیخه تهذیب، ص ۲۲، ۲۸؛ مشیخه استبصار شیخ طوسی محمد بن حسن، دارالکتب الاسلامیه، نجف، ۱۳۷۶، ج ۱ ص ۳۰۸، ۳۱۰.

۱۸ - در قسمت نخست این مقال در این باره سخن گفتیم: (شماره ۳۳، ص ۱۴۵، حاشیه ۴۲، و نیز رک: امالی مفید، ص ۱۷، ۳۱ و نیز ۸۸ و مقایسه کنید با نوابغ الرواة، علامه آقا بزرگ طهرانی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۰، ص ۲۰۳، ۲۰۵.

۱۹ - تذکرة الحفاظ، ذهی، داراحیاء التراث العربی، بیروت (از چاپ دائرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد، دکن) ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۹۵۲؛ سیر اعلام النبلاء ذهی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۳، ج ۱۶،

←

شیخ مفید از ابوالحسن علی بن خالد مراغی از ابوبکر محمد [بن حسین] بن صالح، عدل سبیمی در حلب، روایت می‌کند<sup>۲۰</sup> ابوبکر سبیمی می‌بایست با ابومحمد سبیمی خویشاوند باشد.

۳ - ابوسعید حسن بن عبدالله مرزبانی [بن مرزبان خ ل] (امالی شیخ جزء ۵ ص ۱۳۰)

۴ - ابوعبدالله حسین بن علی بن حسین [بن بابویه] (اقبال، اول أعمال شهر رمضان ص ۵)

وی برادر کوچکتر شیخ صدوق است. مفید از این دو برادر و همچنین از ابومحمد هارون بن موسی با تعبیر «شیخنا» یاد می‌کند تعبیر «شیخنا» ظاهر در این است که اینها استاد شیخ مفید بوده‌اند؛ هر چند در این معنا صراحت ندارد.

۵ - حسین بن علی بن سفیان بزوفری (رجال شیخ ص ۴۶۶ رقم ۲۷؛ مشیخة تهذیب و استبصار در ضمن طریق به حمید بن زیاد)

گویا شیخ مفید از وی نیز اجازه عاقله نداشته است؛ بدین جهت شیخ طوسی از وی با واسطه احمد بن عبدون و حسین بن عبیدالله، و نجاشی به توسط احمد بن علی بن نوح و گاه حسین بن عبیدالله و یا احمد بن عبدالواحد (= ابن عبدون) روایت می‌کند. شیخ مفید نیز گاه از حسین بن علی بزوفری به صورت غیرمستقیم و به توسط پسرش ابوجعفر محمد روایت می‌کند.<sup>۲۱</sup>

۶ - ابوالقاسم عبدالله بن علی موصلی (امالی شیخ جزء ۸ ص ۲۳۳)

وی از علی بن حاتم قزوینی (زنده در ۳۵۰) روایت می‌کند.

۷ - ابوالحسن علی بن احمد قلانسی مراغی (امالی شیخ، جزء ۸ ص ۲۳۱)

نام این راوی در نسخه امالی - که در نزد مرحوم علامه مجلسی (ره) بوده - نیز چنین بوده است؛<sup>۲۲</sup> ولی احتمالاً «احمد» در نام وی تصحیف «خالد» بوده است. وی همان راوی مذکور به رقم ۱۸ در مقدمه امالی مفید می‌باشد.

۸ - ابوالحسن علی بن الحسین [الحسن خ ل] بصری بزاز (امالی شیخ، جزء ۶، ص

.....

ص ۲۹۹ نیز ببینید: تاریخ بغداد، ج ۷، آخر ص ۲۷۲؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۷۱، ۷۶؛ تبهیرالمنتبه، ابن حجر عسقلانی احمد بن علی، دارالمصریة للتألیف والترجمه، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۷۲۵.

۲۰ - امالی شیخ، جزء ۲، ص ۴۷، جزء ۷، ص ۱۸۴، جزء ۹، ص ۲۴۳.

۲۱ - امالی شیخ، جزء ۲، ص ۵۶، جزء ۹، ص ۱۶۹.

۲۲ - بحارالانوار، علامه مجلسی محمد باقر بن محمد تقی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۰، ج

۳۷، ص ۱۲۳.

۹۰ - ابوالحسین علی بن [عبدالله بن] وصیف ناشی (صغیر)، (م ۳۶۵ یا ۳۶۶) (فهرست شیخ رقم ۳۷۳)

۱۰۰ - ابوالحسن علی بن محمد نحوی (امالی شیخ جزء ۱۴، ج ۲، ص ۲۹)

۱۱۰ - شریف فقیه ابوابراهیم محمد بن احمد بن محمد بن حسین بن اسحاق بن جعفر صادق (ع) (امالی شیخ جزء ۸، آخر ص ۲۲۹)

۱۲۰ - ابوعبدالله محمد بن حسن علوی همدانی (اقبال، ص ۳۲۳).

۱۳۰ - ابوالمفضل شیبانی محمد بن عبدالله (م ۳۸۷ ق) (اربعین شهید، ح ۲۳)

شیخ طوسی در اسناد بسیار زیادی در فهرست به توسط «عدة من اصحابنا» و یا «جماعة من اصحابنا» از ابوالمفضل شیبانی روایت می‌کند و نیز در اواخر امالی روایتهای بسیاری را به توسط «عدة» از ابوالمفضل نقل می‌کند، در آغاز این قسمت از روایات امالی، اشخاصی را که واسطه بین او و ابوالمفضل می‌باشد، نام می‌برد<sup>۲۳</sup> که شیخ مفید در میان این افراد نیست.

نگارنده، جز در این یک مورد در اربعین شهید (قدس سره) در جای دیگری روایت شیخ مفید را از ابوالمفضل ندیده است. راوی این خبر از شیخ مفید، سید مرتضی علی بن حسین موسوی است نه شیخ طوسی. بنابراین ما روایتی که در آن شیخ مفید، واسطه بین شیخ طوسی و ابوالمفضل شیبانی باشد نیافتیم. بنابراین شیخ مفید، جزء عدة شیخ طوسی به ابوالمفضل نیست.

در اینجا اشاره به نکته مهمی مناسب است و آن اینکه گویا ابوالمفضل شیبانی در آغاز در نزد محدثان، آبرومند بوده است ولی پس از مدتی آنان، وی را به ضعف شناختند. ابوالعباس نجاشی خود پس از شنیدن روایات فراوانی از وی، به جهت تضعیف اصحاب، از روایت از او خودداری کرده است.<sup>۲۴</sup>

بنابراین، شاید شیخ مفید در آغاز از ابوالمفضل شیبانی حدیث شنیده است و چون در آن زمانها به وثاقت وی اذعان داشته از او نقل روایت نموده است. سید مرتضی (قده) که از کبار شاگردان او بوده در آن زمانها، روایت وی از ابوالمفضل شیبانی را شنیده بوده است

.....

۲۳ - امالی شیخ، اول جزء ۱۶، «عدة» شیخ به ابوالمفضل به گونه صحیح چنین است: حسین بن عیدالله، احمد بن عبدون، ابوطالب بن عزون ابوالحسن صفال و ابوعلی حسن بن اسماعیل بن اشناس.

۲۴ - رجال نجاشی، رقم ۱۰۵۹.



ولی هنگامی که شیخ طوسی به بغداد می‌آید (سال ۴۰۸ ق) مفید (متوفی ۴۱۳ ق) که سالهای پایانی عمر خود را می‌گذرانده، ابوالمفضل را ثقه نمی‌دانسته؛ بنابراین برای شیخ طوسی روایتی از وی نقل نموده است.

۱۴ □ - ابوحفص محمد بن عثمان صیرقی (امالی شیخ جزء ۸، ص ۲۱۴)

محتمل است که این نام مصحف بوده، صحیح آن ابوحفص عمر بن محمد صیرفی (رقم ۳۰) بوده است که در آن، عُمر به عثمان تصحیف گردید، نام وی و نام پدر جابجا شده است. این دو گونه تصحیف هر دو تصحیفی شایعند، مؤید این احتمال آن است که ابوحفص معمولاً کنیه نامیده شدگان به عمر است.

۱۵ □ - محمد بن عمر بن یحیی علوی حسینی (فهرست شیخ، ص ۱۸، رقم ۵۲)

۱۶ □ - ابوالحسین محمد بن هارون بن موسی تلّمکبری (فرج المهموم، سید بن

طاووس علی بن موسی، مطبوعه حیدریه، نجف، ۱۳۶۸، ص ۲۳۶).

وی در طبقه شیوخ مفید نبوده بلکه معاصر با او و احتمالاً کمی متأخر از وی بوده است.<sup>۲۵</sup> و شیخ مفید تنها داستانی را از وی نقل می‌کند.

۱۷ □ - ابومحمد هارون بن موسی تلّمکبری (م ۳۸۵) (مشیخة تهذیب و استبصار در

ضمن طریق به ابراهیم بن اسحاق احمری (۲۶)؛ (اقبال، اول اعمال شهر رمضان، ص ۵)

با افزودن نام این افراد به فهرست مشایخ مفید این فهرست به ۶۷ تا ۷۱ نفر

می‌رسد.<sup>۲۷</sup>

.....

۲۵ نجاشی در ترجمه هارون بن موسی تلّمکبری گوید من در خانه وی با فرزندش ابوجعفر حاضر می‌گردیم در حالی که مردمان بر وی [حدیث] می‌خواندند [رجال نجاشی، رقم ۱۱۸۴]. بدرستی معلوم نیست که ابوجعفر و ابوالحسین هر دو کنیه یک نفر است یا دو نفر. مؤید وحدت این دو آن است که ابوجعفر معمولاً کنیه کسانی است که محمد نام دارند. تعدد کنیه نیز طبیعی است. نجاشی خود هم مکتبی به ابوالعباس بوده است. (رک: خلاصه علامه حلی الحسن بن یوسف بن مطهر، مطبوعه حیدریه، نجف، ۱۳۸۱، ص ۲۰ رقم ۵۲ و نیز خلاصه علامه، ص ۹۵. فتح الابواب، سید بن طاووس علی بن موسی، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۹، ص ۱۸۲، ۱۹۰).

۲۶ - عبارت مشیخة چنین است: وما ذکرته عن ابراهیم بن اسحاق الاحمری فقد اخبرنی به [الشیخ] ابوعبدالله [و] الحسین بن عبیدالله عن ابی محمد هارون بن موسی التلمکبری... در برخی از نسخه‌های تهذیب کلمه «واو» در این عبارت وجود ندارد. بنابراین راوی از تلّمکبری تنها حسین بن عبیدالله غضائری است که مکتبی به ابوعبدالله می‌باشد. مؤید این نسخه آن است که در فهرست شیخ در ضمن طریق به ابراهیم احمری، تنها نام حسین بن عبیدالله از تلّمکبری دیده می‌شود. عبارت اقبال نیز - چنانکه گذشت - هر چند ظاهر در شاگردی مفید در نزد تلّمکبری است ولی در این معنا صریح نیست.

۲۷ - البته اگر تلّمکبری و حسین بن علی بن حسین را به حساب نیاوریم، تعداد این فهرست به

در خاتمه این بحث مناسب است به چند مطلب اشاره کنیم:

مطلب اول: مصحح فهرست شیخ در مقدمه این کتاب نگاشته است که: «ممارست و تتبع در کتاب فهرست شیخ حکم می‌کند که وی در مورد «عدة من اصحابنا» و «جماعة من اصحابنا» اصطلاح خاصی دارد و هرگاه این کلمه را به کار می‌برد شیخ مفید نیز یکی از ایشان است.<sup>۲۸</sup>

اما ما شاهد و دلیل گویائی بر این سخن نیافتیم. شاید چون در پاره‌ای از موارد برخی از «عدة» یا «جماعة» را معرفی نموده و نام شیخ مفید را در میان آنها آورده<sup>۲۹</sup>، این سخن را سبب گردیده است. ولی این مطلب به هیچ وجه، دلیلی بر آن ادعای کلی و عمومی نیست، و در ثانی در مواردی نیز نام مفید در ضمن «جماعة» نیامده است. مثلاً در ترجمه احمد بن محمد بن عیسی می‌نویسد: عدة من اصحابنا منهم الحسين بن عبدالله و ابن ابی جید عن احمد بن محمد بن یحیی العطار...<sup>۳۰</sup>

به هر حال این ادعا به خودی خود نیز ادعای مبهمی است. آیا مراد این است که منظور از «عدة» در همه جا یکی است و یا اینکه «عدة» در مواضع مختلف به اشخاص متفاوتی اطلاق می‌شده است؟ ولی در این جهت که شیخ مفید یکی از آنهاست مشترک می‌باشند. هر دو احتمال عجیب به نظر می‌آید. بویژه احتمال دوم که ظاهراً مراد مصحح فهرست شیخ نیز همین است؛ زیرا اینگونه اصطلاح‌سازی بسیار غریب می‌نماید.

به هر حال در پاره‌ای از موارد شواهدی وجود دارد که می‌رساند شیخ مفید مطمئناً جزء «عدة» نیست. مثلاً اشاره نمودیم که شیخ مفید یکی از افراد عدة‌ای که از ابوالفضل روایت می‌کنند نبوده است. شیخ طوسی در فهرست در بیشتر موارد عبارت «عدة» را در مورد ابوالفضل شیبانی به کار می‌برد که تعداد این موارد نزدیک به ۴۰۰ مورد است.

بدین ترتیب کسانی چون ابن عیاش جوهری و ابن نوح سیرافی را که شیخ طوسی به توسط «عدة» از آنها روایت می‌کند<sup>۳۱</sup> نمی‌توان از مشایخ مفید به حساب آورد.

مطلب دوم: در برخی از اسناد دیگر به نام مشایخ دیگری برای شیخ مفید بر

.....  
حدائق ۶۵ نفر می‌رسد.

۲۸ - مقدمه فهرست شیخ، ص «ل».

۲۹ - فهرست شیخ، رقم ۶، ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۷۴، ۱۳۰، ۱۸۴، ۴۹۴، ۵۷۹، ۵۸۸، ۵۹۲، ۶۹۵ و نیز

۶۵.

۳۰ - فهرست شیخ، رقم ۶۵ و نیز ۸۷۵.

۳۱ - غیبه شیخ طوسی، محمد بن حسن، تبریز، ۱۳۲۳، ص ۱۹۶، ۲۲۴؛ فهرست شیخ، ص ۳۷،

رقم ۱۰۷.

می‌خوریم که نادرست بوده، از غلط بودن نسخه ناشی شده است. ما به جهت اختصار از ذکر این موارد خودداری نموده، تنها به یک مورد اشاره می‌کنیم: در کتاب سعد السعود<sup>۳۲</sup> می‌خوانیم:

فصل: فيما ذكره من الجزء الاول من آي القرآن المنزلة في امير المؤمنين، ذكر أنها تأليف المفيد محمد بن محمد بن النعمان نذكر فيها حديثاً واحداً... بلفظه: وقال: أخبرني أحمد بن أبي هراسه عن إبراهيم بن إسحاق...

انتساب کتاب مذکور به شیخ مفید که مرحوم سید بن طاووس به گونه تردید آمیزی از آن یاد کرده، ظاهراً درست نیست؛ زیرا احمد بن ابی هراسه در این سند همان احمد بن نصر بن سعید الباهلی معروف به ابن ابی هراسه است که در رجال شیخ، ترجمه شده، وی متوفای سال ۳۳۳ ق، یعنی ۳ سال قبل از ولادت شیخ مفید می‌باشد<sup>۳۳</sup> بنابراین راوی از ابن ابی هراسه نمی‌تواند شیخ مفید باشد.

البته با توجه به کلمه «وقال» در عبارت این کتاب احتمال می‌رود که مرجع ضمیر در «قال» مؤلف کتاب نباشد بلکه شخص دیگری بوده — که نام وی در اسناد پیشین آن کتاب آمده و در سعد السعود نقل نشده — و از احمد بن ابی هراسه نقل حدیث کرده است.

قویترین احتمال در این باره آن است که کتاب مذکور، تمام یا قسمتی از کتاب «ما نزل من القرآن فی اهل البيت» تألیف دانشمند بزرگ امامی محمد بن عباس بن ماهیار معروف به ابن جحام باشد.<sup>۳۴</sup>

ابن ماهیار در روایات بسیاری از احمد بن هژده باهلی (که همان احمد بن ابی هراسه است) روایت می‌کند.<sup>۳۵</sup>

مطلب سوم: ابن فوطی در تلخیص مجمع الآداب، شیخ مفید را بالقبش عنوان کرده می‌نویسد:

ابوبکر محمد بن محمد بن النعمان الحارثی الفقیه الاصولی، روی عن والده، وله تصانیف منها:

کتاب نهج البیان فی حقیقة الایمان... کتاب الرساله المقننه فی شرائع الاسلام

.....

۳۲ — سید بن طاووس علی بن موسی، مطبعة حیدریه، نجف، ۱۳۶۹، ص ۱۱۶.

۳۳ — رجال شیخ، ص ۴۴۲، رقم ۳۱.

۳۴ — رک: رجال نجاشی، رقم ۱۰۳۰؛ فهرست شیخ، ص ۱۴۹، رقم ۶۳۸.

۳۵ — تأویل الآیات، سید شریف الدین حسینی، مدرسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۷، ص ۱۸۱، ۲۹۱،

۳۳۶، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۵۴، ۴۷۲ و موارد بسیار دیگر.



خصوصیاتی که در ادامه کلام ابن فوطی آمده است بدون تردید مربوط به شیخ مفید امامی است اما از کنیه ای که وی برای مفید ذکر می کند در هیچ مصدر - نه شیمی و نه سنی - نشانی دیده نمی شود و بدون شک اشتباه است. روایت مفید از پدرش نیز در غیر این کتاب در هیچ مصدری دیده نشده است. نگارنده در این مورد، تا آنجا که می توانسته در جمیع کتابهای حدیثی چاپی و خطی - که در دسترس داشته - تفحص نموده و اثری از آن نیافته است. بنابراین، این قسمت از عبارت ابن فوطی نیز می باید اشتباه باشد. ممکن است وی شیخ مفید امامی را با شخص دیگری که ملقب به مفید و مکنی به ابوبکر بوده و از پدرش هم روایت کرده است اشتباه گرفته باشد و یا اینکه در نسخه موجود تلخیص مجمع الآداب تحریفاتی رخ داده باشد. و ممکن است منشأ اشتباه آن باشد که برخی از مشایخ مفید مانند صدوق و احمد بن محمد بن حسن بن ولید و جعفر بن محمد بن قولویه و محمد بن احمد بن داود از پدرانشان روایت کرده اند. شاید در موردی، مفید از یکی از این مشایخ از پدرش روایت نموده و نام این شیخ در نسخه ای ساقط گردیده، و به حسب ظاهر نسخه، مفید راوی آن حدیث از پدرش به نظر آمده است، و ابن فوطی به این نسخه محرف اعتماد کرده چنین نوشته است، به هر حال ابن فوطی در اینجا قطعاً مرتکب اشتباهی شده است؛ زیرا اگر هم مفید از پدرش روایت نموده باشد بسیار نادر بوده و هیچ تناسب ندارد به جای ذکر مشایخ معروف شیخ مفید، تنها نام پدرش آورده شود.

**مطلب چهارم:** ما در بحث از اولین اساتید شیخ مفید، نام جمله ای از مشایخ وی را ذکر نمودیم. به نام آنان می بایست نام ابوعمر و عثمان بن احمد دقاق را اضافه نمود. شیخ مفید از وی به شیوه اجازة روایت می کند. ۳۷ ترجمه این شخص در تاریخ بغداد به صورت: «عثمان بن احمد بن عبدالله بن یزید، ابوعمر و الثقان المعروف بابن السماک» آمده است. ۳۸ در این کتاب تصریح شده که ابن سماک در ۲۶ ربیع الاول سال ۳۴۴ ق در گذشت. شیخ مفید در هنگام وفات وی هفت سال و چهار ماه داشته است. البته در برخی از روایات، مفید از وی با واسطه نقل حدیث می کند، ۳۹ و ممکن است کسی گمان کند که در جایی که روایت بی واسطه مشاهده می گردد، از سند، نامی افتاده است ولی مجرد

.....

۳۶ - مجله تراثنا، شماره ۲۱، مقاله الغدیری التراث الاسلامی، ص ۲۰۳ به نقل از تلخیص مجمع

الاداب، مجلد پنجم، ص ۵۲۱، رقم ۱۵۹۷.

۳۷ - امالی مفید، ص ۳۴۰.

۳۸ - تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۰۲.

۳۹ - امالی مفید، ص ۲۹۳ (دور روایت).

روایت نمودن با واسطه دلیل آن نیست که روایت بی واسطه نادرست باشد بلکه ممکن است کسی یک روایت را هم با واسطه و هم بی واسطه نقل کند تا چه رسد به آنجا که روایات نقل شده متفاوت باشد.

در اینجا توجه به نکته‌ای حائز اهمیت است و آن اینکه اولین مشایخ مفید در حدیث کسانی هستند که به تصریح خود او، وی از آنها به طریق اجازه، حدیث شنیده است مانند ابوالحسین زید بن محمد بن جعفر معروف به ابن ابی یابس (م ۳۴۰) و ابوعمرو عثمان بن احمد دقاق (م ۳۴۴ ق) و علی بن محمد بن زبیر کوفی (م ۳۴۸ ق).

در اینجا این احتمال به ذهن خطور می‌کند که شاید در سایر مواردی که مفید تصریح به اخذ اجازه ای می‌کند نیز در سنین کودکی اخذ حدیث نموده باشد. روشن شدن این موضوع در بحث مربوط به اختصاص نقش اساسی دارد چنانچه بدان اشاره خواهیم نمود. متأسفانه با فحص بسیار شرح حالی از این راویان به دست نیامد. ما در اینجا تنها نام این افراد را ذکر می‌کنیم. شاید با تتبع بسیار در کتابهایی که بدانها دسترسی نداشتیم این بحث به نتیجه مطلوب برسد:

۱ - احمد بن الحسین بن اسامة بصری (امالی مفید، ص ۲۳۸ امالی شیخ، جزء ۱، ص ۱۳)

۲ - ابو محمد [بن] عبدالله بن ابی شیخ (امالی مفید، ص ۲۴۶، امالی شیخ، جزء ۱، ص ۱۸)

۳ - محمد بن احمد بن عبیدالله منصور (امالی شیخ، جزء ۶، ص ۱۵۵)

۴ - ابو عبدالله محمد بن داود حتمی (امالی مفید، ص ۲۱۷)

۵ - ابو عبدالله محمد بن علی بن ربیع (امالی شیخ، جزء ۲، ص ۵۶)

#### شاگردان شیخ مفید

در بحثهای سابق از ابن ابی طی نقل نمودیم که شیخ مفید با چه کوششی به تربیت شاگردان پرداخت و بدین جهت شاگردان وی بسیار گشتند. ۴۰ از انبوه شاگردان او تنها نام عده معدودی در کتب تراجم ذکر شده است. تعداد این شاگردان هر چند اندک است ولی درخشانترین چهره‌های امامی در میان آنها دیده می‌شوند.

سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵ - ۴۳۶ ق) و برادرش سید رضی (۳۵۹ -

۴۰۶ ق)، ابوالعباس نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰ ق)، شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق)، ابو یعلی

.....

۴۰ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۴۴.

جعفری (۴۶۳ یا ۴۶۵ ق)، ابوالفرج مظفر بن علی حمدانی، ابوالفتح کراچکی (۴۴۹ ق)، سلار دیلمی (۴۴۸ ق)، جعفر بن محمد دوریستی (۳۸۰ - ق)، احمد بن علی بن قدامه (۴۸۶ ق)، ابوالوفاء محمدی موصلی، ... از این شخصیت‌ها هستند که نام آنان در مقدمه تهذیب و امالی مفید ذکر شده است.<sup>۴۱</sup>

راویان امالی مفید - که در بحث مستقلی از آن سخن خواهیم گفت - نیز در شمار شاگردان شیخ مفیدند، شرح فضائل این عالمان فرزانه در این مختصر نمی‌گنجد و مقاله‌های مستقلی را می‌طلبد.

ما در اینجا تنها به مقام اجتماعی برجسته‌ترین شاگرد شیخ مفید که در نزد وی از احترام ویژه‌ای برخوردار بود اشارتی گذرا می‌نمائیم:

### سید مرتضی

شهید اول می‌نویسد: روزی مفید در مجلس درس سید مرتضی حاضر گشت. سید از جا برخاسته او را در جای خود نشاند و در پیش رویش نشست. شیخ مفید اشاره نمود که در نزد وی درس گوید. مفید از سخن گفتن سید خوشنود گشت.<sup>۴۲</sup>

شریف ابوالقاسم علی بن حسین موسوی معروف به سید مرتضی (۳۵۵ - ۴۳۶ ق)، فقیه، اصولی متکلم، ادیب، شاعر و رئیس طائفه امامیه، اعتبار اجتماع خاصی در عصر خویش - حتی در نزد اهل تسنن - داشت و به گمان نگارنده سید از نظر اهل سنت حتی در زمان خود مفید مهمتر از وی شناخته شده بود. این مطلب با نگاهی کوتاه به نحوه برخورد ترجمه‌نگاران سنی - که در دوران نزدیک به زمان مفید و مرتضی می‌زیستند - از جمله خطیب بغدادی<sup>۴۳</sup> به دست می‌آید. نسب بلند سید مرتضی، و اتصال او به خاندان رسالت و ولایت از سوی پدر و مادر، شخصیت اجتماعی پدری ابوطاهر، مناصب مهم اجتماعی وی چون نقابت طالبیان و امارت حج و حرمین شریفین و قضاوت و رسیدگی به مظالم، ... از عوامل مهم و سازنده شخصیت عظیم اجتماعی وی بود، تسلط وی در جمیع علوم اسلامی بویژه در ادب و شعر که نزد عالمان اهل سنت از اهمیت خاصی برخوردار است. بی تردید در این موضوع موثر بوده است.

باری در این مختصر به همین اشاره اکتفا نموده به بحث خود باز می‌گردیم.

.....

۴۱ - مقدمه تهذیب ص ۱۵؛ مقدمه امالی مفید ص ۱۲.

۴۲ - ریاض العلماء، افندی اصفهانی، عبدالله، مطبعه خیام، قم، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۳۳.

۴۳ - رک: تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۳۱، ج ۱۱، ص ۴۰۲.



در برخی از کتب تراجم نام عضدالدوله، امیر دانشمند بویهی نیز در عداد تلامذ میفید دیده می‌شود. در این کتابها نوشته‌اند که وی فقه امامی را از مفید آموخت، اما تا آنجا که نگارنده در کتب رجال قریب به عصر مفید چون فهرست شیخ و رجال شیخ و رجال نجاشی و کتابهای تراجم و رجال متأخرتر چون فهرست شیخ منتجب‌الدین، معالم العلماء ابن شهر آشوب، سیر اعلام النبلاء ذهبی، الوافی بالوفیات صفدی، لسان المیزان ابن حجر و کتابهای تاریخی چون تجارب الامم، مسکویه، منتظم ابن جوزی، کامل ابن اثیر، بدایه و نهایه ابن کثیر، ... و مصادر اصیل و نزدیک به عصر عضدالدوله و مفید، تفحص نموده، اثری از شاگردی عضدالدوله در نزد مفید نیافته است و با اینکه در بسیاری از این کتابها از احترام خاص عضدالدوله نسبت به شیخ مفید سخن گفته‌اند، به هیچ وجه به شاگردی وی در نزد او اشاره نکرده‌اند. تنها در برخی از مصادر بسیار متأخر مانند اعیان الشیعه و آثار الشیعه الامامیه و به تبع آنها در کتابهای دیگری این نسبت دیده می‌شود<sup>۴۴</sup>. بدین ترتیب بسیار مشکل است که این مطلب را صحیح بدانیم.

نگارنده به جز افراد بالا، در کتابهای تراجم و تاریخ به نام افراد دیگری برخورده است که از شیخ مفید استفاده کرده‌اند که بیشتر آنها غیر مشهورند. از اینرو در اینجا آنچه را که درباره این اشخاص به دست آورده‌ایم ذکر می‌کنیم. دیگر شاگردان مفید عبارتند از:

۱ - اسحاق بن حسن بن محمد بغدادی

ابن ابی طی، وی را در زمره شاگردان شیخ مفید شمرده و می‌گوید: وی در مرثیه مفید قصیده‌ای طولانی با قافیه نون سرود. وی کتاب مثالب النواصب را تألیف نموده است.<sup>۴۵</sup>

۲ - الحسن بن عنبس بن محمود بن سالم بن محمد بن شریک ابومحمد

رافقی<sup>۴۶</sup>

.....

۴۴ - اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۳، ج ۸، ص ۴۴۳ مقدمه تهذیب، ج ۱، ص ۱۶ به نقل از آثار الشیعه الامامیه.

۴۵ - لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۶، رقم ۱۱۰۶.

۴۶ - در لسان المیزان چاهی به جای این کلمه عبارت «رافقی» آمده است، نگارنده متحیر بود که این کلمه به چه معناست ولی پس از مراجعه به نسخه بسیار معتبری از لسان المیزان این کلمه چنین تصحیح گردید. رافقی منسوب به رافقه، شهری در نزدیک رود فرات و در جوار شهر رقه (معجم البلدان ۱۵/۳) است مقایسه نسخه چاهی لسان المیزان با یک نسخه خطی معتبر روشن نمود که نسخه چاهی از اشتباهات و اغلاط ناسخان انباشته بوده به هیچ وجه قابل استناد نیست ما در تمامی مواردی که از لسان المیزان مطلبی نقل می‌کنیم به این نسخه خطی معتبر مراجعه می‌کنیم عکس این نسخه در کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی به رقم ۵۲۳

ابن حجر از کراچکی نقل می‌کند که با وی در رافقه ملاقات نمودم، حلقه بزرگی را دیدم که مذهب امامیه را از وی می‌آموختند، او با صاحب بن عباد خصوصیتی داشت. ۴۷

عبارت ابن حجر در مورد وی خالی از غرابت نیست زیرا ابوجعفر بن بابویه معروف به شیخ صدوق در سال ۳۸۱ق و صاحب بن عباد در سال ۳۸۵ق در گذشتند. لازمه سخن ابن حجر آن است که حسن بن عنبس، ۱۲۰ سال یا بیشتر عمر کرده باشد و به طور طبیعی وی می‌بایست متولد حدود ۳۶۰ق و یا پیش از آن باشد. با توجه به اشتباهات زیاد ابن حجر، احتمال اشتباه وی در این مورد نیز می‌رود. ۴۸

• ۳ - حسین بن احمد بن محمد بن قفطان

ابن ابی طی وی را در کتاب خود (رجال شیعه) ترجمه نموده، و چنین توصیف می‌کند: پیشواشی دانشمند و فاضل و از فقیهان امامیه است. وی در نزد شریف مرتضی و شیخ مفید، دانش آموخت و در سال ۳۹۰ق به حلب گام نهاد و در مسجد جامع این شهر به تدریس پرداخت. سپس راهی طرابلس گشت و در نزد رئیس آنجا ابوطالب محمد بن احمد اقامت گزید و تدریس فرزندان او را بر عهده گرفت. وی کتابی در فقه به نام «شامل» در ۴ جلد نگاشت. این کتاب در سال ۴۱۷ق موجود بوده است. ۴۹

• ۴ - ابوالحسن علی بن محمد دقاق

وی کتاب «رسالة فی اقسام المولی» تألیف شیخ مفید را بروی خواننده، و او نیز در پشت نسخه ای از آن در صفر سال ۴۰۳ق به وی اجازه حدیث داده است. ۵۰

.....

نگهداری می‌شود و اصل آن در استانبول می‌باشد، این نسخه در حیات مؤلف به خط شاگرد وی عبدالرحمن بن احمد قلشندی در ذی قعدة ۷۴۵ نگاشته شده و با نسخه اصل مقابله گردیده، ملحقات ابن حجر در حاشیه افزوده شده است، در آخر، کتاب بلاغی به خط حجر دیده می‌شود فرصت را غنیمت شمرده می‌افزایم که در مورد تاریخ وفات ابن ندیم در قسمت دوم مقال (شماره ۳۴ ص ۱۰۷ حاشیه ۲۱) عبارتی از لسان المیزان نقل نموده معنای وا که زیرگلی در مورد آن نموده بود حکایت کردیم، در آنجا احتمال داده بودیم که عبارت لسان المیزان مصحف بوده و صحیح آن: مات فی شبان سنه ثمانین و ثلاثمائة باشد، با مراجعه به این نسخه این احتمال مسلم گردید و جایی برای تفسیر زیرگلی باقی نماند.

۴۷ - لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۴۲، رقم ۱۱۸.

۴۸ - رک یادنامه علامه امینی، مؤسسه انجام کتاب، تهران، ۱۳۶۱، مقاله فهرست شیخ منتجب الدین، آیه الله حاج سید موسی شبیری زنجانی، ص ۴۲.

۴۹ - لسان المیزان، ج ۲، ص ۲۶۷، رقم ۱۱۱۵.

۵۰ - ذریعة شیخ آقا بزرگ طهرانی، داراللاضواء، بیروت، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۴۲۴۶ نابس، شیخ آقا

بزرگ طهرانی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۱، ص ۱۲۵.

• ۵ - ابوطالب یحیی بن حسین بن هارون ابوطالب حسنی هارونی

وی یکی از امامان زیدیه بوده که در طبرستان پیروانی داشته است. ابن اسفندیار در ترجمه احوال وی و برادرش می نویسد: پدر ایشان امامی مذهب بود و در اول، ایشان نیز... استفادت از سید ابوالعباس کرد و بعد از آن به شیخ ابوعبدالله که استاد طائفه امامیه است پیوست، دیگر بار به قاضی القضاة عبدالجبار.<sup>۵۱</sup>

مراد از «شیخ ابوعبدالله» در این طبقه می بایست شیخ مفید باشد، و مراد از سید ابوالعباس نیز احمد بن ابراهیم حسنی است که در «تیسیرالمطالب فی امالی الامام ابی طالب»، به روایات بسیاری برمی خوریم که ابوطالب از وی نقل نموده است.<sup>۵۲</sup>

پاره ای از روایات ابوطالب حسنی در کتب امامیه نیز نقل شده است. مرحوم سید بن طاووس در رساله مواسمه و مضایقه روایتی از امالی سید ابوطالب حسنی نقل می کند.<sup>۵۳</sup> پدر سید ابوطالب، حسین بن هارون از شاگردان محمد بن الحسین بن ولید قمی، و حسن بن محمد بن یحیی عقیقی معروف به ابن اخی طاهر، و حمزة بن قاسم علوی عباسی، و عبدالله بن احمد بن سلام بوده است. روایات ابوطالب از وی را می باید در شمار روایات امامیه به حساب آورد.

به جز این پنج نفر، فرزند شیخ مفید ابوالقاسم علی نیز می بایست از شاگردان وی باشد چنانچه پس از این بدان اشاره خواهیم کرد.

انتساب وحید بهبهانی به شیخ مفید

در پاره ای از کتابهای تراجم، نسب وحید بهبهانی را به شیخ مفید رسانیده اند. این

نسب چنین است:

آقا محمد باقر بن محمد اکمل بن محمد صالح بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن محمد رفیع بن احمد بن ابراهیم بن قطب الدین بن کامل بن علی بن محمد بن علی بن شیخ مفید ابوعبدالله محمد<sup>۵۴</sup>

.....

۵۱ - تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، کلاله خاور تهران، ۱۳۲۱ ش، ص ۱۰۱.

۵۲ - کتاب تیسیرالمطالب، ترتیبی است که جعفر بن احمد بن عبدالسلام به امالی ابی طالب داده است این کتاب در سال ۱۳۹۵ ق در موسسه اعلمی بیروت به چاپ رسید.

۵۳ - کلمه حسینی در مکاسب تصحیف است، مکاسب، شیخ انصاری مرتضی بن محمد امین، تبریز، ۱۳۷۵، ص ۳۵۷.

۵۴ - اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۱۳۶؛ مکارم الاثار میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، مؤسسه نشر نفائس مخطوطات، اصفهان، ۱۳۷۷؛ ج ۱، ص ۱۲۰.



جناب آقای کیوان سمیعی در بحث مبسوطی در کتاب زندگانی سردار کابلی، این نسب را رد کرده و از قول مرحوم سردار کابلی داستان جعل این نسبنامه را حکایت کرده اند که خلاصه آن این است:

یکی از نسب شناسان عراق در دوران ریاست آقا اسدالله — از نواده های وحید — به کرمانشاه آمده به جهت دستیابی به قطعه زمینی این نسبنامه را ساخته است. مرحوم آقا اسدالله این کار را بر تملق حمل کرده، اما خاندان آل آقا به جهت اشتهار آن شخص به علم نسب، به صحت این نسبنامه یقین حاصل کرده، هر یک نسخه ای برای خود تهیه کردند. مرحوم علامه سید محسن امین در سفر خود به کرمانشاه، در سال ۱۳۵۳ ش، از یکی از این نسخه ها، نسب وحید را یادداشت کرده، در کتاب اعیان الشیعه درج نموده است و آن نسابه عراقی نیز این نسبنامه را در کتاب خود آورده و از این طریق به سایر کتابها سرایت کرده است.

آقای کیوان سمیعی سپس با ارائه سه دلیل به اثبات مجعول بودن این نسب می پردازد:

دلیل اول: اگر این نسبنامه صحیح بود می بایستی در کتابهای خود وحید و فرزندان و خانواده های علمی و بزرگ وابسته و دیگر دانشمندان تراجم نگار، ردپائی از آن مشاهده گردد. وحید خود از دانشمندان بزرگ رجالی بود و در خاندان وی و خاندانهای وابسته دانشمندان رجالی بسیاری وجود داشته اند مرحوم وحید و فرزندش آقا محمد علی، معمولاً از مجلسی اول به عنوان «جد» و از مجلسی ثانی به عنوان «خال» یاد می کنند با این حال به نسبت خود به شیخ مفید هرگز اشاره ای نکرده اند.

دلیل دوم: به طور متوسط در هر قرن، چهار نسل منقرض می گردند و همین امر را علماء انساب به عنوان قاعده معمولی پذیرفته اند. با این قاعده از زمان شیخ مفید تا زمان آقا باقر بهبهانی که مدت ۸ قرن می باشد، به طور معمولی می بایست سی و دو واسطه وجود داشته باشد؛ در حالی که در این نسبنامه فقط چهارده واسطه ذکر شده است.

دلیل سوم: نام «علی» که در این نسبنامه به عنوان فرزند شیخ مفید معرفی گردیده در هیچ یک از کتابهای معروف رجالی ذکر نشده است. فقط در روضات دیدم که در پایان ترجمه شیخ مفید از ذیل صفدی بر تاریخ ابن خلکان نقل کرده که وی پسری به نام ابوالقاسم علی داشته است، اما در هیچ جا دیده نشده است که از علی مزبور، اعقابی مانده باشد.

این خلاصه استدلال جناب آقا سمیعی در این مورد است. ۵۵

.....  
۵۵ — زندگانی سردار کابلی، کیوان سمیعی، کتابفروشی زوان تهران، ۱۳۶۳ ش، ص ۶۶.

استدلال نخست ایشان کاملاً صحیح و منطقی است. دلیل دوم نیز ابتداء می‌بایست تصحیح گردد؛ زیرا طبق قاعده نسب، در هر قرن سه نسل منقرض می‌گردند نه چهار نسل. بنابراین شیخ مفید می‌بایست پدر بیست و چهارم و حید بهبهانی باشد و اگر همان چهار نسل هم درست باشد، شیخ مفید می‌بایست پدر سی و دوم باشد نه اینکه وسائط سی و دو نفر باشند. در این نسب نیز شیخ مفید پدر چهاردهم و وسائط سیزده نفرند. این دلیل پس از این تصحیح نیز برای اثبات جعلی بودن نسب کفایت نمی‌کند بلکه بر سقوط چند واسطه از این نسب دلالت می‌کند.<sup>۵۶</sup> چنانکه مرحوم معلم حبیب آبادی اشاره کرده‌اند. دلیل سوم نیز صحیح نیست؛ زیرا در کتابهای رجال و تراجم تنها به ذکر شخصیت‌ها و دانشمندان اشاره می‌شود. اگر از علی پسر شیخ مفیدی ذکر می‌شود به میان نیامده، تنها دلیل این می‌تواند باشد که وی شخصیت علمی به حساب نیامده نه اینکه اصلاً وجود خارجی نداشته است.

همچنین نمی‌توان چنین استدلال نموده که بر فرض وجود خارجی داشتن علی پسر شیخ مفید، در جایی ندیدیم که از وی اعقابی بر جای مانده باشد.

آری این سؤال باقی می‌ماند که اگر نام علی پسر مفید و اعقاب وی در کتابهای رجال قدیمی نیامده پس مدرک مصادر متأخر که این سلسله نسب را آورده‌اند چیست؟ این مطلب می‌رساند که این نسبنامه بی دلیل است نه آنکه دلیل بر عدم صحت آن باشد، مگر آنکه به دلیل نخست بازگشت نماید.

از همه اینها گذشته، شیخ مفید فرزندی به نام ابوالقاسم علی داشته که نامش در مصادر مختلفی دیده می‌شود و ما در قسمت بعد درباره وی سخن خواهیم گفت. به هر حال دلیل نخست ایشان و داستان جعل نسبنامه که با دلیل دوم نیز تایید می‌گردد در اثبات جعلی بودن انتساب و حید بهبهانی به شیخ مفید کافی است.

### فرزندان شیخ مفید

تا آنجا که ما می‌دانیم شیخ مفید یک پسر به نام ابوالقاسم علی و یک دختر که همسر ابویعلی جعفری بوده، داشته است. نام ابوالقاسم علی در ذیل ابن نجار و وافی بالوفیات<sup>۵۷</sup>، و اسناد برخی از کتابها دیده می‌شود. ما در اینجا تمامی آنچه را که درباره

۵۶ - در برخی از نسبه‌های معروف و مشهور نیز چنین سقطی رخ داده است (رک. مجله نور علم شماره

۲۳، ص ۱۱۷).

۵۷ - ذیل تاریخ بغداد، ابن نجار محمد بن محمد، حیدرآباد، دکن، ۱۳۹۸، ج ۴، ص ۶۸؛ الوافی

بالوفیات، صفدی، دارالنشر و یسپادن، ۱۳۸۱ق، ج ۲۲، ص ۱۳۱.



فرزند شیخ مفید یافته ایم ذکر می‌کنیم:

### ولادت ابوالقاسم علی

در هیچ یک از مصادر، تاریخ ولادت وی، ذکر نگردیده است؛ اما از آنجا که وی از تلمکبری (م ۳۸۵ق) و ابوالمفضل شیبانی (م ۳۸۷ق) روایت می‌کند، ولادت وی نمی‌بایست از حدود سال ۳۷۰ متأخر باشد. بنابراین او تقریباً با ابوالعباس نجاشی هم سن و شاید کمی بزرگتر از وی بوده است.

مرحوم سید بن طاووس در کتاب یقین، روایتی را از کتاب نهج النجاة، تألیف حسین بن محمد بن حسن بن مصر [نصر - ظ] حلوانی نقل می‌کند که از ابوالقاسم بن مفید روایت کرده است. در دو نسخه چاپی، تاریخ کتابت این نسخه در سال ۳۷۵ دانسته شده<sup>۵۸</sup> که ظاهراً اشتباه است؛ چنانکه علامه طهرانی اشاره فرموده‌اند.<sup>۵۹</sup>

اساتید ابوالقاسم علی:

۱ - هارون بن موسی تلمکبری<sup>۶۰</sup> (م ۳۸۵ق)

۲ - ابوالمفضل شیبانی<sup>۶۱</sup> (م ۳۸۷ق)

۳ - احمد بن عبدالله بن محمد الثقفی

روایتی که مرحوم سید بن طاووس از کتاب نهج النجاة نقل کرده که در بالا بدان اشاره شد چنین است: عنه - یعنی ما قدمه و هو حدثنا ابوالقاسم بن مفید - [قال حدثنا احمد بن عبدالله بن محمد الثقفی]<sup>۶۲</sup> ثنا الحسن بن علی بن راشد الواسطی ثنا سربیل (اسرائیل خ. ل) بن عبدالله عن ابی ربيعة الصیرفی، قال لقيت حمزة بن انس بن مالک

.....

۵۸ - یقین، باب ۱۴۰، الف - چاپ مطبعمه حیدریه، نجف، ۱۳۶۹، ص ۱۴۰؛ ب - مؤسسه الثقلین، بیروت، ۱۴۱۰، ص ۱۴۰. در این چاپ کلمه ابوالقاسم المفید دیده می‌شود که ظاهراً محرف است.

۵۹ - ذریعه، ج ۲۴، ص ۴۲۶.

۶۰ - نزهة الناظر، فصل آخر، لمع من كلام الامام الحجة. البته در عبارت کتاب، کلمه «حدث» بکار رفته که در روایت مستقیم صراحت ندارد.

۶۱ - ذیل ابن نجار، ج ۴، ص ۶۸.

۶۲ - عبارت درون [ ] از بحارج ۳۷، ص ۳۲۷ افزوده شده، با توجه به واسطه زمانی بین ابوالقاسم بن مفید و امارت حجاج (م ۹۵) وجود این عبارت لازم است، و گرنه می‌بایست هریک از راویان واسطه، لا اقل ۱۱۵ سال عمر کرده باشند که بسیار بعید است بلکه توسط سه نفر نیز خالی از بعد نیست و بهمین جهت ممکن است مرجع ضمیر (عنه) پسر مفید نباشد.



بواسطة القصب و ذلك في امرة الحجاج الخ.

البته چنانکه در حاشیه اشاره رفت ممکن است مرجع نصر «عنه»، غیر از ابوالقاسم بن مفید باشد. ترجمه احمد بن عبدالله بن محمد ثقفی و اکثر افراد واقع در سند را در جایی نیافتیم و از اصل کتاب نهج النجاة نیز خبری نداریم، از اینرو در این بحث بیش از این نمی‌توان اظهار نظر کرد.

□ ۴ - در کتاب فهرست شیخ طوسی در ضمن تألیفات شیخ مفید از کتابی با عنوان (رسالة فی الفقه الی ولده) یاد می‌کند. بعید نیست که مراد از این فرزند همین ابوالقاسم علی باشد. به هر حال شاگردی فرزند مفید در نزد وی دور نیست.

#### شاگردان ابوالقاسم علی

در ذیل ابن نجار آمده است: مردمانی از وی احادیث اندکی شنیدند، این مردمان چه کسانی هستند معلوم نیست ولی اینرا می‌دانیم که حسین بن محمد بن حسن بن نصر حلوانی مؤلف نزهة الناظر و نهج النجاة از وی روایت می‌کند.

#### شخصیت اجتماعی

ترجمه شدن ابوالقاسم علی در کتاب وافی بالوفیات و ذیل ابن نجار و اهتمامی که از ذیل ابن نجار نسبت به وی برمی‌آید، بدانگونه که تاریخ وی را به دو طریق به طور دقیق مشخص کرده، و روایت مردمانی از وی می‌رساند که او در جامعه خود شخصیتی داشته است. از سوی دیگر ابن نصر حلوانی در نزهة الناظر از وی با عنوان «الشیخ ابوالقاسم علی بن محمد بن محمد بن النعمان رحمه الله» یاد می‌کند و این خود دلیل آن است که وی در عصر خود از شیوخ شیمه بوده است. بویژه اگر رساله شیخ مفید به فرزندش متوجه ابوالقاسم علی باشد.

در اینجا مناسب است درباره لقب حمامی و صاحب الحمام که در ذیل ابن نجار در مورد وی آمده سخن بگوئیم. علت این لقب دادن بی‌یقین معلوم نیست. سماعی در ذیل کلمة حمامی می‌نویسد: «در بغداد کسانی بودند که کبوتر را به پرواز در آورده به شهرها می‌فرستادند که به آنها اصحاب الحمام می‌گفتند»<sup>۶۳</sup> ممکن است فرزند مفید نیز از این گروه بوده و کبوترهای نامه‌رسان به شهرها ارسال می‌داشته است، اما صفدی درباره وی می‌نویسد: «وکان علی هذا یلعب بحمام» و در ذیل ابن نجار در ترجمه وی می‌نویسد:

.....

۶۳ - انساب سماعی، ج ۴ ص ۲۳۳.

«حدث علی هذا بشئ یسیر فکان بلغنا بحمام» کلمه «بَلَفْنَا» در اینجا معنای مناسبی ندارد و ظاهراً مصحف بوده و آیا صحیح آن «یلمب» است یا کلمه دیگر: معلوم نیست. به هر حال با توجه به شخصیتی که فرزند مفید داشته بعید به نظر می آید نسبتی که صفدی به وی داده، صحیح باشد بلکه ممکن است مراد صفدی نیز این باشد که وی کیوتران نامه بر، تربیت می کرده است.

وفات:

ابوالقاسم علی ابن مفید روز یکشنبه سوم جمادی الاخر سال ۱۴۶۱ از دنیا رفت. ۶۴

.....

۶۴ - ذیل ابن نجار ج ۴، ص ۶۸.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ:

أَضْمُمُ آرَاءَ الرِّجَالِ بِقَضَائِهَا إِلَى بَقْضِ ثُمَّ اخْتَرْتُ أَقْرَبَهَا مِنْ  
الصَّوَابِ وَأَبْعَدَهَا مِنَ الْإِزْتِيَابِ... قَدْ خَاطَرْتُ بِنَفْسِي مَنْ  
اسْتَفْتَنِي بِرَأْيِهِ وَمَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَايَا.

وسائل الشیخ ج ۸ ص ۴۲۹.

امیرالمؤمنین (ع) ضمن سفارشهایی به فرزند خود  
محمد بن حنفیه چنین فرمود:

آراء و نظریات دیگران را در کنار هم قرار بده و  
آنگاه نزدیکترین آنها به صواب و دورترین شان از خطاء  
را برگزین... بی گمان کسی که خود را از نظریات  
دیگران بی نیاز می پندارد، به خود زیان زده است و  
کسی که به طرز تفکرهای گوناگون توجه دارد موارد  
خطاء و اشتباه را می شناسد.

شخصیت عرفانی

و اخلاقی

پیامبر (ص) (۹)



محمد رضا امین زاده

محمد (ص) در اجتماع و زندگی دنیا

هر موجودی در عالم طبیعت، باطن خویش را بر حسب استعدادی که دارد ظاهر می‌سازد، یک بوته گل که در باغچه‌ای کاشته می‌شود و در شرایط آماده و مساعد، آنچه در توان دارد به ظهور می‌رساند و با گل‌های زیبا و قشنگ و معطر خود فضا را دلنشین و معطر می‌کند.

جسم انسان نیز چنانچه در شرایط آماده قرار گیرد به نهایت رشد خود می‌رسد و در حد امکان، جوانی و شادابی خویش را ظاهر می‌سازد.

بنابراین در طبیعت، هر موجودی (در صورتی که مانعی بر سر راه تکامل آن وجود نداشته باشد) آنچه را که در درون نهفته دارد به منقّه ظهور می‌رساند. اما در عالم مجردات چون مانعی وجود ندارد و امکان استعدادی نیست، وجود هر موجودی مساوی با تمامیت ظهور و شهود آن موجود می‌باشد. در واقع، جهان (مادی و مجرد) محلّ ظهور و نمایش موجودات است.

مطلب دیگر اینکه موجودی که در مرتبه عالی وجودی قرار دارد اگر به مرتبه پایینتر تنزل کند، به مقتضای مرتبه نازل، از شهود و ظهور او کاسته می‌شود و نمی‌تواند نمود واقعی خویش را که در مرتبه عالی داشته در مرتبه نازل داشته باشد. بر این



اساس ظهور موجود مجرد در مرتبه طبیعت و ماده، بستگی به ظرفیت جهان ماده دارد همچنین اندیشه ای که در سطح عالی عقلی می باشد اگر بخواهد در سطح اندیشه سطحی یک کودک تنزل کند، باید جلوه ای در حد اندیشه این کودک داشته باشد.

اینک با توجه به مطالب فوق، روشن می گردد که وجود عالی نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در عالم مجردات که عالیترین مرتبه تجرد است (أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَجَلَىٰ تَامِ خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ مِی بَاشَد و لَذا ظُهْر و اِوَامِعِی خُویْش رَا دَاَرَد و تَنْزَلِ او بَهِ عَالَمِ مَادَّة، مَوْجِبِ گَرْدِیْدَه کِه ظُهْر او دَر حَدِّ و ظَرْفِیْتِ عَالَمِ مَادَّة بَاشَد. شَرایِطِ مَسَاعِدِی کِه بَر جَسْمِ و جَانِ آن حَضْرَتِ حَاکِمِ بُوَد، سَبَبِ شُکُوفَایِ اسْتِعْمَادِ هَا یِ جَسْمَانِی و انسانی او شد؛ به طوری که نقل شده است دارای اندامی متناسب و هماهنگ و قیافه ای بسیار زیبا بود<sup>۱</sup> ولی آیا جهان ماده استحقاق آن را داشت که او زیبایی حقیقی خود را که در جهان ملکوت از آن برخوردار است ظاهر نماید؟ هرگز! مقتضی و زمینه ای برای ظهور زیبایی های او در این عالم وجود ندارد. و آیا انسانها تحمل ظهور او را در عالیترین مقامش (که اسم اعظم و اسماء حسنا ی خدَاوَنَدِ مَتَعَالِ بَاشَد) دَاَشْتَنَد و دَاَرَنَد؟ هَر گَر! عَقْلِ مَرْدَمِ کِه دَر مَرْتَبَهٗ عَالِیِ هَم بَاشَد تَابِ تَحْمَلِ عَقْلِ کَامِلِ او رَا کِه دَر مَرَاتِبِ عَالِیِ اسْتِ هَر گَر نَدَاَرَد. زِیْرَا کِه:

... فَأَعْقَلَى اللَّهُ مُخْتَدَأً تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا ثُمَّ قَسَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ جُزْءًا وَاحِدًا.<sup>۲</sup>

خدَاوَنَدِ نُوَد و نِه جِزْه (از عقل) رَا بَهِ رَسُوْلِ خُدَا اعْطَا کَرْد و یَکِ جِزْه بَا قِیْمَانَدِه رَا بَیْنِ بِنْدِ گَانَشِ تَقْسِیْمِ نَمُوَد.

طبیعت گنجایش وجود او را ندارد. ظهور او در طبیعت به مقدار ظرفیت عالم مادی است؛ نه در حد مرتبه وجودی خویش. چون اجتماع انسانها توان آن را نداشت که مجلای تمام نمای او باشد، لذا نورافشانی او به قدر عقول انسانها بود. چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

مَا كَلِمٌ رَسُوْلُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِيهِ قَطُّ.<sup>۳</sup>

رَسُوْلِ خُدَا (ص) هَر گَر بَا كَنِه و تَمَامِ عَقْلِشِ بَا بِنْدِ گَانِ (خُدَا) سَخْنِ نَكَلْت.

۱- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۹ - ۱۰.

۲- بحار ج ۱۶، ص ۲۲۴، روایت ۲۶.

۳- میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۴۳.

این بود که تجلی نبی گرامی (صلی الله علیه وآله) در رفتار و گفتار و تقریرش به اندازه تحمل مردم بوده است؛ اگر چه بسیاری بودند که تحمل همان اندازه از رفتار انسانی او را هم نداشتند. اینک به برخی از رفتارهای اجتماعی و فردی او اشاره می‌کنیم.

امام حسین (علیه السلام) از پدرشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) راجع به اخلاق اجتماعی و فردی رسول گرامی سؤال می‌کنند، علی (علیه السلام) می‌فرماید:

فَإِذَا أَوَى إِلَىٰ مَنْزِلِهِ جَزَأٌ لِّدُحُولِهِ ثَلَاثَةٌ أَجْزَاءُ لِغَيْرِهِ وَجُزْءٌ لِأَهْلِهِ وَجُزْءٌ لِنَفْسِهِ ثُمَّ جُزْءٌ لِّجُزْءِهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ قَبْرٌ ذَلِكَ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ وَلَا يَدْخِرُ عَنْهُمْ مِنْهُ شَيْئًا...<sup>۴</sup>

وقتی که (پیامبر) به منزل وارد می‌شوند و قتشان را سه قسمت می‌کردند یک قسمت برای (عبادت و ستایش) خدای متعال و قسمتی برای گفتگو و نشستن با خانواده و یک قسمت را هم برای خودش قرار می‌داد. سپس وقت مخصوص خود را دو قسمت کرده بود قسمتی را برای خود و قسمت دیگر آن را برای مردم اختصاص داده بودند و آن قسمتی را هم که مخصوص مردم قرار داده بود در درجه اول برای خواص اصحاب و سپس برای عموم مردم صرف می‌کردند. و ذره‌ای از امکانات خود را از آنان دریغ نمی‌نمود (بلکه آنچه امکان داشت در حقشان انجام می‌داد).

و آنگاه که سؤال از سیره و روش آن حضرت در جمع اصحاب و همشینیانش می‌شود، می‌فرماید:

كَانَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دَائِمَ الْبِشْرِ سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيْسَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بَفَقِيٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَابٍ وَلَا فَحَاشٍ وَلَا غَيَابٍ وَلَا مَدَاحٍ، بِنِهَايَةِ عَمَّا لَا يَشْتَهُي، فَلَا يُؤَسُّ مِنْهُ وَلَا يُغَيَّبُ فِيهِ مُؤَقَّتِيهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْبِرَاءِ وَالْإِكْتَارِ وَمَا لَا يَنْبَغِيهِ وَتَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانَ لِأَبْنِهِمْ أَعْدَاءٌ وَلَا بُعِيرَةٌ وَلَا تَغْلِبُ عَشْرَاتِهِ وَلَا عَوْرَتَهُ وَلَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَاءُ نَوَابَةٍ... وَلَا يَقْبَلُ الشَّاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِيٍّ وَلَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَجُوزَ قَبْضَتُهُ بِتَمِيمِ أَوْ قِيَامِ. قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ سُكُوتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): كَانَ سُكُوتَهُ (ص) عَلَى أَرْبَعٍ: عَلَى الْجِلْمِ وَالْحَدَرِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِئَةِ النَّظَرِ وَالِإِسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ وَأَمَّا تَفَكُّرُهُ فَبَيْنَمَا يَتَقَى أَوْ تَقَى وَجَمِيعَ لَهْ الْجِلْمِ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يَغْضِبُهُ شَيْءٌ وَلَا يَسْتَهْزِئُهُ وَجَمِيعَ لَهْ الْحَدَرِ فِي أَرْبَعٍ: أَخَذَهُ بِالْحَسَنِ لِيُعْتَدِي بِهِ وَتَرَكَهُ الْقَبِيحَ لِيُسْتَهْزِئَ عَنْهُ وَاجْتِهَادَهُ الرَّأْيَ فِي صَلَاحِ أَمْنِيهِ وَالْقِيَامِ فِيمَا جَمَعَ

۴ - معانی الاخبار ص ۸۰ الميزان، ج ۶، ص ۳۰۴ بحارج ۱۶، ص ۱۵۰.

لَهُمْ خَيْرٌ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. ه

پیامبر(ص) همواره خوشرو، سهل گیر و نرمخو بود. خشونت و تندخویی نداشت پرخاشجو و دشنامگو نبود. عیب جویی نمی نمود و از کسی مداخلی نمی کرد، از آنچه نمی پسندید تغافل می کرد و در عین حال کسی را مأیوس نمی ساخت و دیگران را که بدان مایل بودند نا امید نکرده و از خود نمی راند. خود را از سه چیز محفوظ می داشت: جدال و پرگونی و کارهای بیهوده، و درباره مردم سه چیز را همیشه ترک می نمود: بدگویی و سرزنش و تجسس از لغزشها و کارهای خصوصی و پنهانی آنها و جز درباره آنچه امید ثواب داشت حرف نمی زد... هرگز اجازه نمی داد کسی او را بسیار ستایش کند، کلام هیچ کس را قطع نمی کرد، مگر در جایی که از حد تجاوز می کرد. در این صورت یا او را از ادامه کلام بازمی داشت و یا برمی خاست و می رفت.

حضرت امام حسین(علیه السلام) می فرماید: از(چگونگی) سکوت رسول خدا(ص) پرسیدم، فرمود: هنگام سکوت یکی از چهار حالت را داشت: حلم، حذر، تقدیر، تفکر.

اما تقدیر و اندازه نگهداریش در این بود که توجه و نگاههایش به همه افراد مجلس و مستمعین یکسان بود. و تفکر او درباره جهان فانی و عالم باقی بود، و حلم و صبر در او جمع شده بود به نحوی که نه چیزی او را خشمگین می ساخت و نه چیزی او را مضطرب و تحریک می نمود. و پرهیز از چهار چیز در او جمع شده بود. اقدام و دنبال کردن کارهای نیک تا این که دیگران به او تاسی کنند و ترک زشتیها تا دیگران نیز آنها را ترک نمایند و کوشش و تلاش و تدبیر در آنچه به صلاح امت بود و اقدام بر آنچه که خیر دنیا و آخرت ایشان را فراهم می آورد. از ابودر نقل شده که گفت:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَجْلِسُ بَيْنَ ظَهْرَيْنِي أَصْحَابِهِ فَيَجِيءُ الْغَرِيبُ فَلَا يَذَرِي أَيُّهُمْ هُوَ حَتَّى يَسْأَلَ قَلْبِنَا إِلَى النَّبِيِّ (ص) أَنْ يَجْعَلَ مَجْلِسًا يَتَرَفُّهُ الْغَرِيبُ إِذَا آتَاهُ فَبَتَيْنَا لَهُ دُكَّانًا مِنْ طِينٍ وَكَانَ يَجْلِسُ عَلَيْهِ وَنَجْلِسُ بِجَانِبِهِ. ه

رسول خدا(ص) همواره طوری در میان اصحاب می نشست که تازه وارد نمی دانست پیامبر(ص) کدام است تا اینکه از حضرت اجازه خواستیم که جایگاه مخصوصی برای نشستن حضرتش قرار دهیم، آن حضرت اجازه فرمود. آن جایگاه را ساختیم و آن حضرت بر آن می نشستند و ما در دو طرف او قرار می گرفتیم.

آن حضرت با خدمت گذارانش مهربان بود چنان که آنس بن مالک می گوید:

.....

۵- معانی الاخیار ص ۸۳؛ المیزان، ج ۶، ص ۳۰۵؛ بحان ج ۱۶، ص ۱۵۲ - ۱۵۳.

۶- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۵؛ بحان ج ۱۶، ص ۲۲۹.



خَدَعْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَسَعَ سِنِينَ فَمَا أَعْلَمُهُ قَالَ لِي فَقَدْ: عَلَا فَعَلَّتْ كَذَا  
وَكَذَا وَلَا عَابَ عَلَيَّ شَيْئاً فَقَدْ.<sup>۷</sup>

من ۹ سال خدمتکار پیامبر (ص) بودم و در این مدت به خاطر ندارم (ولویک بار) به من گفته باشد چرا چنین نکردی، و چرا این کار را انجام ندادی و هرگز راجع به چیزی (در مورد رفتار و غیره) بر من عیب نگرفت (و شمتت نکرد).

و از جمله رفتار اجتماعی آن حضرت که از انس نقل شده است این است که می‌گوید:

من ده سال با پیغمبر مصاحبت داشتم در مقایسه با انواع عطرها که در عمرم استشمام کرده‌ام هرگز بویی بهتر از بوی حضرتش نیافتم و چون یکی از اصحاب به ملاقات او می‌آمد با او برمی‌خاست و جدا نمی‌شد تا طرف جدا شده و برود و چون یکی از اصحاب به وی می‌رسید و دست می‌داد پیامبر (ص) دست خود را از دست او نمی‌کشید تا طرف ابتدا شروع به کشیدن دست خود نماید و هرگز پاهایش را جلوی حاضرین دراز نمی‌کرد و هیچ کس در محضر او نمی‌نشست مگر اینکه وقتی می‌خواست برخیزد پیامبر هم به احترام او برمی‌خاست.<sup>۸</sup>

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا يَلْفَنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ أَصْحَابِي شَيْئاً فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَخْرُجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمٌ الْقَدْرِ.<sup>۹</sup>

آن حضرت فرمود: هیچ کس از اصحاب برای من سخن چینی نکند و چیزی را که پشت سرم شنیده به من نرساند زیرا که دوست دارم با دلی صاف و سینه‌ای سالم پیش شما بیایم. در زندگی فردی، اخلاق آن حضرت این بود که تا حد امکان کارش را شخصاً انجام می‌داد چنان که از عایشه نقل شده است که گفت:

يَخِيظُ تَوْبَةً وَيَخِيصُّ نَفْلَةً.<sup>۱۰</sup>

خودش جامه‌اش را می‌دوخت و نعلین خود را وصله می‌زد.

و از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

.....

۷- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۵؛ بحار ج ۱۶، ص ۲۳۰.

۸- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۶؛ بحار ج ۱۶، ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۹- همان مدرک.

۱۰- مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۱۵؛ بحار ج ۱۶، ص ۲۳۰.

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَخْلِبُ غَيْرَ أُمَّهِ. ۱۱

رسول خدا(ص) معمولاً بزهای خانه خویش را می‌دوشید.  
دنیا و زندگی آن در نزد حضرتش حقیر بود. زندگی ساده و بی‌آلایش آن  
حضرت گویای این حقیقت است که به دنیا توجه نداشت. از ابن عباس نقل شده  
است که گفت:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَتَقَبَّلُ  
الشَّاةَ وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبْزِ الشَّعِيرِ. ۱۲

رسول خدا(ص) بر روی زمین می‌نشست و بر روی زمین غذا می‌خورد و گوسفند خود را  
با دست خود می‌بست و دعوت بردگان را برای خوردن نان جوابت می‌فرمود.

امام صادق(ع) می‌فرماید:

مَا زَالَ ظَعَامُ رَسُولِ اللَّهِ الشَّعِيرَ حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ. ۱۳

غذای پیامبر(ص) تا وقت وفات آن حضرت نان جو بود.

می‌نویسند روزی عمر بر آن حضرت وارد شد و چون حضرت را دید که بر  
روی حصیری خوابیده به طوری که اثر حصیر بر دو پهلوی آن حضرت باقی مانده  
گفت:

يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَوِ اتَّخَذْتَ فِرَاشًا فَقَالَ: مَا لِي وَاللَّيْلِيَا وَمَا قَتَلِي وَمَتَلُّ الدُّنْيَا إِلَّا كَرَاكِبٍ سَارٍ  
فِي تَرْمٍ صَائِبٍ فَتَسْتَنْظِلُ تَحْتَ شَجَرَةٍ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا. ۱۴

ای پیامبر خدا چه خوب بود فرش یا تشکی برای خود تهیه می‌نمودی حضرت فرمودند:  
مرا با دنیا چه کار متل من و متل دنیا مانند سواری است که در روز گرم تابستان سفر می‌کند و در  
زیر سایه درختی به استراحت می‌پردازد و بعد راه خود را می‌گیرد و برای همیشه آنجا را ترک  
می‌کند.

اگر چه آن حضرت به مصداق آیه: **أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** ۱۵ در این ظلمت‌کننده دنیا رحل  
اقامت گزیده بود و چون دیگر انسانها مشی و اکل و شرب داشت و چشمهای ظاهری

.....

۱۱ - مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۳؛ بحان ج ۱۶، ص ۲۳۸.

۱۲ - بحان ج ۱۶، ص ۲۲۲؛ مکارم الاخلاق ج ۱، ص ۱۴.

۱۳ - مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۹؛ بحان ج ۱۶، ص ۲۴۴.

۱۴ - بحان ج ۱۶، ص ۲۳۹؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۴.

۱۵ - سورة كهف: ۱۱۰.

افراد، او را مانند خود می‌دیدند ولی به مصداق اینکه رسول خدا (ص) «داعياً إِلَى اللَّهِ» و «مِرَاجاً مُنِيرًا»<sup>۱۶</sup> است در عالمی دیگر و ملکوت سیر می‌کند. او محدودیدار حق است و از زیباییهای او لذت می‌برد. او بر تشکهای نرم نمی‌آرمد تا نکند نرمی آن آبی او را از یاد محبوب و معشوق خود باز دارد از علی (علیه السلام) نقل شده است:

كَانَ فِرَاشَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عِبَاءَةً وَكَانَتْ مِرْفَقَتُهُ أَدَمَ خَشْوَاهَا لَيْفٌ فَتَيَّبَتْ ذَاتَ لَيْتِهِ فَلَمَّا أَضْيَحَ قَالَ: لَقَدْ مَتَعَنِي اللَّيْلَةُ الْفِرَاشُ الصَّلَاةَ فَأَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ لَهُ بِطَاقٌ وَاحِدٌ.<sup>۱۷</sup>

زیرانداز پیامبر (صلی الله علیه وآله) عبارت از یک عبا بود و متکای حضرت پارچه‌ای بود که از لیف خرما پر شده بود و یک شب (عبای او را) دولا کردند و زیر او انداختند (که نرمتر باشد) ولی حضرت آنان را از این کار نهی فرمود. هرگز خود را از طعام سیر نساخت تا مبادا موجب سستی در امر عبادت و ستایش حضرت حق شود و لحظه‌ای از نگاه به زیباییهای محبوب بازماند، چنانکه امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

... مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خُبْزَ بَرَقَلَدٍ وَلَا شَبَعٍ مِنْ خُبْزِ شَعِيرٍ قَطًّا.<sup>۱۸</sup>

رسول خدا (ص) هرگز نان گندم نخورد و هیچ وقت از نان جو سیر نشد  
زبان حال و قال او این است که:

... يَا رَبِّ أَشْبَعٌ يَوْمًا فَأَخَمْتِكَ وَأَجْرُجُ يَوْمًا فَأَسْأَلُكَ.<sup>۱۹</sup>

پروردگارا روزی که سیر هستم تو را سپاسگزارم و روزی که گرسنه هستم از تو می‌خواهم.

انسان شیفته خدا که قیام و قعودش با یاد خدا باشد:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ؟

پیامبر اکرم (ص) نمی‌نشست جز به یاد خدا و بر نمی‌خواست مگر با یاد او.

او همچون بلبللی در قفس همیشه غمناک و محزون بود، گویا در آرزوی آن

۱۶ - سورة احزاب: ۴۶.

۱۷ - مکارم الاخلاق ج ۱، ص ۳۹ - ۴۰.

۱۸ - بحار ج ۱۶، ص ۲۴۳؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۹.

۱۹ - بحار ج ۱۶، ص ۲۸۳، روایت ۱۳۰؛ مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۳.

۲۰ - مکارم الاخلاق ج ۱، ص ۱۲؛ بحار ج ۱۶، ص ۱۵۲.



سیر می‌کرد که روزی قفس شکسته شود و یا در آن باز شود و در امتداد افقهای بیکران حق به پرواز درآید. نقل کرده‌اند:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مُتَوَاصِلَ الْأَحْزَانِ دَائِمَ الْفِكْرَةِ نَبَتْ لَهُ رَاحَةٌ وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ طَوِيلَ السُّكُوتِ.<sup>۲۱</sup>

رسول خدا(ص) پیوسته هاله‌ای از حزن، وجودش را فرا گرفته بود، همواره فکر می‌کرد، راحتی و آسایش برایش وجود نداشت، جز به هنگام ضرورت حرف نمی‌زد و سکوتش طولانی بود.

انسان آنگاه که همراز و محرم اسراری نیابد و ببیند که همه با او بیگانه‌اند و درکش نمی‌کنند، چاره‌ای جز سکوت و تکلم در هنگام ضرورت ندارد. اما آنچه او را تسلی می‌داد و غبار غم از رخسارش پاک می‌کرد، راز و نیاز با خدا بود، زیرا که با خدا بیگانه نبود. او خدا را شناخته بود و با نگاه به حق، جلوه‌ای تازه می‌یافت و بر نورانیتش افزوده می‌شد و حق با نظر به او، واحدیت خویش را می‌دید، زیرا اگر احدیت الله ظهور او در ذاتش هست، و احدیتش نیز ظهور او در اسماء و صفات می‌باشد و نبی گرامی اسلام اسماء حسناى خداوند است. و لذا همان گونه که عاشق معشوق را می‌طلبد و می‌خواهد که یک آن توجه معشوق و محبوب از او قطع نشود دست به دعا برمی‌دارد که:

...اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي ظَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا!<sup>۲۲</sup>

خداوندا مرا یک لحظه به خودم وامگذار.

از طرفی معشوق و محبوب دوست دارد که در هنگام خلوت و سکوت عاشق نیز او را بخواند؛ لذا به رسول گرامی اسلام خطاب شد:

بَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ، قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا يَضْفَعُ أَوْ أَنْفُسَ مِنْهُ قَلِيلًا، أَوْ زِلَعَلَيْهِ وَرَبَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا... إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَقَلًا وَأَقْوَمُ قِيلًا.<sup>۲۳</sup>

ای گلیم به خود پیچیده، شب را برخیز مگر اندکی را، نیمی از شب و یا کمی کمتر و یا مقداری بیشتر از آن به عبادت پروردگارت قیام کن و قرآن را با تانی بخوان که نماز شب (دعا و ناله سحر) بهترین شاهد اخلاص (وصفای) قلب و دعوی صلق ایمان است.

.....

۲۱ - مکارم الاخلاق ج ۱ ص ۱۱۱ بحان ج ۱۶ ص ۱۵۰ - ۱۴۹.

۲۲ - بحان ج ۱۶ ص ۲۱۸.

۲۳ - سورة مرزئل: ۱، ۲، ۳، ۴ و ۶.

والدین و دوام اذکار و قیام لیل و صیام نهار و مکارم اخلاق و محاسن اطوار و سایر طاعات و عبادات، منشور و مشغول گرداند و از محرّمات افعال و منہیات اقوال و شرک بالله و انکار ما انزل الله و حق آک رسول الله و قتل حق و اکل مینہ و دم، و لحم الخنزیر و سایر ما فی الایة الشریفه و مال ایتم و قذف محصنات و شرب خمر و مسکرات و ارتکاب سرقت و میسرہ و لواط و زنا و ربا و ربا و اقسام حرام و یأس من ریح الله و امن لمکر الله و سحر و عقوق و یمین غموس و تقض عهد خلف وعد و منع زکوٰۃ و ماعون و ترک صلوة و ما فرض الله و نکاح امہات و سایر من فی الایة المقدسة و رؤیت عورات اجنبیہ و کتمان شہادت و شہادت زور و تصرف مال غیر و کذب مطلق و کذب علی الله و علی حجج الله و غیبت و بہتان و تکذیب انبیاء و جہودا و صیاء علیہم صلوات الله و التعلیبا و رکوب فواحش ما ظہر و ما بطن و تطلیف کیل و حنیف و صیت و خدعه و خیانت و لہو و لغو و تزیمر مزامیر و معارف و فحشا و منکر و بقی و انتهاک معاصی و اصرار آن و سایر ما یکون من هذا القبیل، منع و زجر نموده و در هر باب از شریعت غراء نبوی و ملت بیضاء اثنی عشری و آداب و اطوار مشایخ عظام و کرام صفوی اصلاً و مطلقاً عدول و انحراف نورزد و هر کس از طالبان او از طریق آداب مشایخ مزبورہ تخلف نماید موافق طریقت و آداب و قانون شریعت غراً تنبیہ و تأدیب نماید...

سبیل طالبان و مریدان او آنکہ سیادت پناه مؤمی الیہ را خلیفہ خود و نصب کردہ نواب ہمایون ما دانستہ، اوامر و نواہی مشروعة او را مطیع و منقاد باشند و اصحاب طریقت و درویشان تکایا و زوایا بر نہج مسطورہ عمل نموده از سخن و صلاح حسابی و شرعی او کہ در باب آداب مشایخ گوید بیرون نروند و رعایت و مراقبت و اعزاز و احترام او را لازم دانند. سادات عظام و حکام کرام و داروغگان و ارباب و اہالی و کلانتران آن ولایت حسب المسطور مقرر دانستہ در اعداد و اعانت مشارالیہ کوشیدہ و تقصیر ننمایند و احدی از خلیفہ ہای آن حدود در طالبان مؤمی الیہ مدخل نسازد و در این باب قدغن دانستہ ہر سالہ شجرہ مجددہ نطلبند. تحریر آفی  
شہر صفر ۱۱۰۹

این بود خلاصہ ای از آنچه کہ می‌توان تحت عنوان وظایف و مشاغل اداری علما در دورہ صفویہ گفت. کار ما بیشتر تبیین وضع موجود آن زمان بود، جدای از قضاوت در نقش آنها و اهمیت کار در جلوگیری از فساد و تباهی. موضوع مهم دیگر، ارزیابی مسئلہ از دید اندیشہ سیاسی است.

اینکہ در واقع قدرت آنها در قیاس با قدرت شاہ چگونه و چہ مقدار بودہ، کدامیک بر دیگری رجحان داشتہ، حوزہ عمل آنها چہ مقدار تحت تأثیر یکدیگر بودہ و از لحاظ فقہی و نیز فکری چگونہ می‌توان در بارہ ترکیب خاص سیاسی قدرت در دولت صفویہ سخن گفت؟ ما این بحث را بہ فرصت دیگری موکول می‌کنیم انشاء اللہ خداوند متعال توفیق نوشتن آن بحث را نیز بہ ما عنایت فرماید.

.....

۸۲- اصل حکم مذکور در اختیار مرحوم دہگان بودہ کہ آقای ایرج افشار از آن استنساخ کردہ و متن آن را در مجلہ راهنمای کتاب سال دوازدهم ص ۱۷۹ - ۱۸۱ بہ چاپ رسانندہ است.



## پرسش و پاسخ

آقای اسدالله کرمانی از اهواز نوشته اند:

خداوند در قرآن مجید می فرماید: او مرگ و زندگی را آفرید تا انسان را آزمایش کند که کدام نیکوکارتر هستند.<sup>۱</sup> در اینجا این سؤال پیش می آید: تنها کسی نیاز به امتحان دارد که از وضع و سرانجام کار آگاه نباشد و خداوندی که آشکار و پنهان برای او یکسان است و چیزی در آسمان و زمین بر او مخفی نیست چه نیازی به امتحان بندگان خود دارد؟

جواب: به طور اجمال باید توجه نمود که امتحان الهی، هدف و معنی دیگری دارد، بشر بر اثر کوتاهی و نارسایی دانش خود برای کشف حقیقت، و رفع هر نوع ابهام، ناچار از آزمایش است ولی از آنجا که یک چنین حالت برای خدا محال است و او در پرتو علم نامحدود خود از تمام امور آگاهی دارد، امتحان درباره او به این معنا معقول نیست بلکه امتحان او به معنای دیگر و برای اهداف دیگری است که ذیلاً بیان می شود:

□ ۱- هدف او از امتحان بندگان تربیت و پرورش استعدادهای بندگان است. توضیح اینکه: روزی که بشر دیده به جهان می گشاید در نهاد او یک سلسله

.....  
۱ - سورة ملك (۶۷): ۲.



استعدادها و امکانات شگفت انگیز وجود دارد. همه کمالات انسانی و فضایل اخلاقی به صورت استعداد در کانون وجود او نهفته و سرشت او با آنها عجین و خمیر شده ولی این استعدادها بسان منابع زیرزمینی است که بدون وسائل مخصوص آشکار نمی شود و از مرحله قوه و استعداد به مرحله فعلیت نمی رسد، بدیهی است تا این شایستگیها به مرحله ظهور نرسد هرگز تکامل و فضیلت و به دنبال آن پاداش و ثواب وجود خارجی نخواهد یافت.

یک چنین آزمایش به منظور تربیت انسانها و پرورش صفات عالی انسانی در کانون وجود آنها انجام می گیرد و اگر این تکالیف و آزمایشها نبود هرگز این شایستگیها در کانون وجود انسانها ظاهر و آشکار نمی گشت و کسی مستحق پاداش و تحسن نمی گردید. این حقیقت را امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه در یک جمله کوتاه و پرمعنا بیان می فرماید:

هرگز نگوئید: خدایا از امتحان و آزمایش به تو پناه می برم زیرا در جهان کسی نیست که آزمایش نشود بلکه به هنگام دعا بگوئید: خدایا از آزمایشهای گمراه کننده به تو پناه می برم. (یعنی از آزمایشهایی که نتوانم از عهده آنها برآمده و به وسیله آنها خود را کامل سازم).<sup>۲</sup>

اینکه می گوئیم مقصود خداوند از امتحان بندگان خود، تربیت و پرورش صفات عالی در کانون وجود آنهاست نه به آن معنا است که همه افراد مورد امتحان الزاماً و اجباراً به این هدف می رسند و صفات برجسته انسانی در وجود آنها رشد و نمو می کند، بلکه مقصود این است که امتحان خداوند زمینه های تربیت و پرورش را در محیط انسانی به وجود می آورد. گروهی که خواهان سعادتند از این موفقیت حداکثر استفاده را نموده و در این راه پرورش خاصی پیدا می کنند ولی یک دسته از مردم هم، سوء استفاده کرده و صفات بد و زشت درونی آنها بروز نموده و در لباس اعمال بد آنها مجسم می گردد و به اصطلاح در این امتحان مردود و رفوزه می گردند.

این بود یکی از اسرار امتحانات الهی.

□ ۲ - ثمره دیگر امتحان خداوند، که مربوط به امتحانات دسته جمعی است علاوه بر موضوع تربیت، شناخته شدن افراد صالح و فاسد، مؤمن و منافق و خوب و بد

.....  
۲ - نهج البلاغه صبح صالح، حکمت ۹۳.

است. قرآن مجید به این نکته با لفظ «تمحیص» اشاره می‌کند و می‌فرماید:

يُتَمَحِّصُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَمَحِّقُ الْكَافِرِينَ.<sup>۳</sup>

خداوند افراد با ایمان را از طبقه کافر به وسیله آزمایش جدا می‌سازد و این دو گروه از یکدیگر مشخص می‌گردند.

۳۵ - فایده سوم امتحان الهی، اتمام حجت برای آن دسته از مدعیان دروغگوست که در مواقع عادی هزارگونه ادعا دارند و در مقام عمل هیچ. یعنی مرد سخن هستند و نه مرد عمل. با امتحان و آزمایش، وضع آنها روشن می‌گردد. اگر اینگونه افراد در بونه امتحان نیفتند و درون تهی آنان که برخلاف ظاهر آراسته آنهاست آشکار نشود ممکن است خود و دیگران در اشتباه بمانند و کیفرهای خدا، یا عدم الطاف الهی را ظالمانه فرض کنند اما امتحان الهی پرده از روی کار آنها برمی‌دارد.

سپس امام چنین توضیح می‌دهد که هدف خداوند از آزمایش، کسب اطلاع و آگاهی نیست. زیرا چیزی در جهان بر خدا مخفی نمی‌باشد. بلکه:

لِيَتَّبِعَنَّ السَّخِيطَ لِيَرِزُقَهُ وَالرَّاهِمَةَ بِقِسْمِهِ... لِيَتَّظَهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ.<sup>۴</sup>

هدف این است که آن صفات درونی مانند رضا و خشنودی و یا غضب و خشم از داده‌های الهی، آشکار گردد و این صفات باطنی به صورت فعل و عمل خارجی تجلی کنند تا استحقاق ثواب و عقاب و کیفر و پاداش صورت گیرد. چنانکه ملاحظه می‌فرمائید امام، هدف از امتحان را این می‌داند که در سایه امتحان، آن صفات درونی و استعداد های باطنی به صورت فعل خارجی جلوه کنند و افراد بر اثر تجسم صفات درونی به صورت عمل و فعل خارجی شایسته پاداش و کیفر گردند و گرنه تنها با صفات درونی (بدون عمل خارجی) نه پاداش می‌توان داد و نه کیفر نمود و در حقیقت تکاملی صورت نمی‌گیرد.

مثلاً هنگامی که خداوند ابراهیم را با فرمان ذبح اسماعیل، آزمایش می‌کند، هدف این نیست که بداند آیا ابراهیم فرمان او را اطاعت می‌کند یا نه بلکه هدف این

۳ - سورة آل عمران (۳): ۱۴۱.

۴ - نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

است که روح فرمانبرداری و تسلیم در برابر فرمان خداوند و دستورات او را که در وجود ابراهیم (ع) بود پرورش دهد و به مرحله فعلیت برساند و از این طریق ابراهیم گامی بسوی تکامل بردارد.

لذا خداوند به وسیله سختیها و مشکلات، افراد بشر را آزمایش می کند چنانکه می فرماید:

وَتَبْلُوْكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْضِ مِنَ الْاَعْوَالِ وَالْاَنفُسِ وَالتَّمْرِاتِ وَتَثِيْرِ الصَّبْرِ ۗ  
ما شما را به وسیله ترس و گرسنگی و نقصان دارایی و نفوس و میوه ها می آزمائیم، به افراد با استقامت بشارت بده.

آقای مهدی حسنی از باختران سؤال نموده اند:

چگونه این دو روایت را در کنار یکدیگر توجیه می کنید :

اول اینکه حضرت علی (ع) در هنگام نماز و در حال رکوع انگشتر خود را به فقیری می بخشد و دیگر اینکه به هنگام نماز آنچنان غرق در ذکر خدا می شود که متوجه محیط خارج نبوده و پزشک معالج ایشان نبری را از پای آن حضرت درمی آورد؟

جواب: بر فرض اینکه روایت دوم صحت داشته باشد می توان گفت:

معمولاً مردم عادی دارای شخصیت تک بعدی هستند مثلاً عده ای شجاع و گروهی سخی و عده ای مردم دار و عده ای دیگر انزواطلب و... هستند. خصوصیت شجاعت در منش افراد همواره از شکوفائی عاطفه و مهربانی جلوگیری کرده و آن را به طور کامل یا به طور نسبی بسته به درجه شجاعت در آن فرد، تحت الشعاع خود قرار می دهد لذا او جز به پیروزی و شکست دشمن به چیز دیگری نمی اندیشد، و در صورتی که شخص، گوشه نشین و عابد باشد این صفت بر کلیه تصمیم گیریها و بطور کلی بر رفتار او حاکم بوده و بر تمام حرکات و سکنات و حتی بینش او سایه خواهد افکند.

ولی مردان الهی و آنان که سرتاپای وجودشان را عشق حضرت ح—— فرا گرفته و فکر و ذکرشان خداست و جز در راستای رضای او تصمیم نگرفته و اقدام به کاری نمی کنند، وجود جمع الجمعی دارند. این افراد از ابعاد گوناگون و حتی بعضی از آنها مانند حضرت علی (ع) از ابعاد بی شمار شخصیتی برخوردارند و لذا چنین افرادی در عین

بقیه در صفحه ۱۸۲

۵ - سوره بقره (۲): ۱۵۵.



□ ۸- سیاستمداران دنیای استکبار تمام تلاشهای خود را برای مقابله با فرهنگ انقلاب و بنیاد گرایی اسلامی در منطقه به کار برده و از تمام حیل و تزییرهای گوناگون بهره گرفتند و لکن خود و مزدوران منطقه ای آنان با نا کامی روبرو گشته و نتوانستند جلوی دریای خروشان الهی را با تارهای عنکبوتی خود سد کنند بدین خاطر است که چاره ای جز این نیندیشند که خود مستقیماً در منطقه حضور پیدا کرده و رودر رو با ارزشهای اسلامی برخورد کنند و با آوردن سربازان بی حد و حصر - که جنگ های صلیبی را در خاطره ها تداعی می کنند - فرهنگ بی بند و باری و فحشا را با حضور در شهرها و مناطق مسکونی در بین مردم رسوخ دهند بدین جهت است که می بینیم رژیم فاسد سعودی خود وسائل عیاشی آنها را فراهم آورده و از اردن مشروبات الکلی و از مصر... وارد می کند وای به حال مسلمانان غیور و غیرتمند که در دل چه سوزی و در قلب چه گدازی دارند وقتی که با این صحنه ها روبرو می شوند، آیا می توان باور کرد که تعدادی از زنان مسلمان مصری به عنوان... در بین سربازان آمریکایی سر بیزنند؟ جوانان با شرف مسلمان با این صحنه ها چگونه برخورد می کنند آیا علی ها و ابو ذرها، مقدادها، شاگردان خمینی و... کجایند تا با فریادهای دشمن شکن و صولت اسلامی وجود نجس این جرثومه های کثافت را از خانه وحی بیرون کنند.

ای زمامداران کشورهای اسلامی، آیا باور ندارید که سیاست مگاران آمریکا در منطقه، برای به لجن کشیدن حیثیت و آبروی شماست؛ می خواهند شما را در چشم جهانیان خوار کرده و همچون کهنه ای متعفن به کناری انداخته و در جزیره ای دور افتاده به صورت تبعیدی نگهدارند، آیا زندگی شیخ کویت و سرنوشت او که همچون حشره ای ذلیل در تار عنکبوتی آمریکا گرفتار آمده و راه

خلاصی جز سقوط بیشتر در دام آز آنها و تسلیم محض در مقابل آنان ندارد، عبرتی برای شما نیست؟ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَلَا تَخَافُونَّ يَوْمَ الْمَعَادِ فَكُونُوا اٰخِرًا فِيْ دُنْيَاكُمْ، اگر دین ندارید و دلتان به حال اسلام و مردم مسلمان نمی‌سوزد لا اقل آزاده باشید و یا برای نجات خود اقدامی کنید.

و از این جاست که مسئولیت مهم و بس خطیر زمامداران جمهوری اسلامی به عنوان تنها نیرویی که با اتکا به نیروی الهی و بازوهای قدرتمند جوانان غیرتمند می‌تواند در مقابله با شیطنت‌های گوناگون قدرتهای خارجی، عکس العمل مناسب نشان داده و از در اختیار قرارگرفتن منطقه توسط آنان جلوگیری نماید، معلوم می‌شود.

بقیه از صفحه ۱۸۰

حال که در میدان نبرد چون شیر غران حمله می‌کنند می‌کشند، می‌شکنند و هر مانعی را که بر سر راه اهداف مقدس خود می‌بینند از بین می‌برند اگر مسئولیت شرعی شان اقتضا کند با دشمن از در صلح در می‌آیند بر اسیر رحم می‌کنند و از کشتن کودکان خردسال و زنان و پیرمردان دوری کرده و حتی برای عفو از قاتل خود و رهائی او از چنگال اسارت و قصاص می‌اندیشند و در تاریکی‌های نیمه شب عابدان پارسائی هستند که در برابر آفریدگار خود چنان می‌نالند و چنان اشک خون از دیده فرو می‌بارند که گوئی هر چه جز محبوب لایزال و ذکر اوست به سیلاب دیدگان از بیخ و بن برخوانند افکنند پس منافاتی ندارد که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در حال عبادت چنان اوج بگیرد و چنان از خود بیخود شود که درد تیر و درآوردن آن را احساس نکند و در همان حال به خاتم بخشی که آن هم در راستای رضای محبوب و معبود اوست پردازد.

پس می‌توان گفت صدقه دادن یکی از موارد رضایت الله بوده و هیچ منافاتی با حضور شخص در محضر خداوند متعال ندارد چون در آن مرتبه حضور و غیاب معنی ندارد و کلیه حالات او از مراتب حضور بشمار می‌رود.

## آدرس نمایندگی های مجله نور علم در شهرستانها

- ۱- آستانه اشرفیه: خیابان مطهری - مطبوعاتی مدرّس.
- ۲- آغاچاری: روابط عمومی دفتر تبلیغات اسلامی - مسجد جامع.
- ۳- اراک: خیابان آموزش و پرورش - مطبوعاتی نسترن.
- ۴- اصفهان: دفتر نمایندگی روزنامه رسالت - میدان فلسطین.  
خیابان مسجد سید - پاساژ زاهدی - صندوق قرض الحسنه قدس.  
خانه اصفهان - روبروی مجتمع مسکونی ساسانی - دفتر نمایندگی  
روزنامه رسالت.
- ۵- اردستان: صندوق قرض الحسنه شهید بهشتی.
- ۶- اهواز: جنب پل نادری - سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۷- بابل: مسجد جامع سرای شهمیری - کتابفروشی توحید.
- ۸- بابلسر: جنب بخشداری - دفتر روزنامه اطلاعات.
- ۹- باختران: خیابان اشک تلخ.
- ۱۰- بروجرد: میدان بهار - ابتدای خیابان شهید رجائی - کتابفروشی و  
نوارفروشی شهید بهشتی.
- ۱۱- بروجن: بلوار ملت - آقای دا را بی.
- ۱۲- بوشهر: دفتر نمایندگی روزنامه رسالت.
- ۱۳- بهشهر: رستمکلا - خیابان شهید باهنر - دفتر انجمن اسلامی شهید  
بهشتی.
- ۱۴- بیرجند: نمایندگی روزنامه جمهوری اسلامی.
- ۱۵- تبریز: بازار شیشه گرخانه - کتابفروشی تهران.
- ۱۶- تهران: فروشگاههای انتشارات امیرکبیر.  
خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه تهران - انتشارات آستان قدس رضوی.  
خیابان پیروزی - حوزه علمیه شاه آبادی.  
خیابان ولی عصر (عج) - ساختمان شماره ۲ ارشاد اسلامی.  
شهری: بازارنو - مقابل باغ طوطی - انتشارات فطرت.
- ۱۷- جهرم: خیابان جمهوری اسلامی (تیموری) - سازمان تبلیغات



اسلامی.

- ۱۸ - چالوس: خیابان سعدی - کتابفروشی وحدت اسلامی.
- ۱۹ - خمینی شهر: دفتر نمایندگی روزنامه رسالت.
- ۲۰ - خوی: مدرسه علمیه نمازی.
- ۲۱ - داران: دفتر نمایندگی روزنامه رسالت.
- ۲۲ - درچه: روبروی شهرداری - دفتر روزنامه رسالت.
- ۲۳ - دزفول: کتابفروشی آستانه حضرت محمد بن موسی الکاظم (ع).
- ۲۴ - دهدشت: خیابان امام خمینی (ره) - کتابفروشی توفیقیان.
- ۲۵ - زرین شهر: محله باغ بادران - کتابفروشی حاج علمدار میدان امام - مطبوعاتی رسالت.
- ۲۶ - زنجان: کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲۷ - زواره: میدان امام - مطبوعاتی رسالت.
- ۲۸ - سیرجان: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۲۹ - شاهرود: خیابان فردوسی - مطبوعاتی ملکی.
- ۳۰ - شهرضا: خیابان ولیعصر (عج) جنب فروشگاه مدنی.
- ۳۱ - فولاد شهر: دفتر نمایندگی روزنامه رسالت.
- ۳۲ - قم: میدان شهدا - کتابفروشی مؤسسه در راه حق.
- خیابان ارم - جنب کوچه ارک - آقای طهماسبی.
- خیابان چهارمردان - پاساژ صاحب الزمان (عج) - کتابفروشی بیدار اول چهارمردان - دفتر نمایندگی روزنامه رسالت.
- خیابان ارم - کتابفروشی دارالفکر.
- میدان شهدا - کتابفروشی انتشارات دفتر تبلیغات.
- اول خیابان چهارمردان - جنب بانک سپه.
- ۳۳ - گرگان: میدان وحدت اسلامی - سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۳۴ - مبارکه: خیابان حافظ - عکاسی چهره.
- ۳۵ - مشهد: خیابان امام خمینی - روبروی باغ ملی - انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۳۶ - میانه: خیابان سرچشمه - کتابفروشی رسالت.
- ۳۷ - نجف آباد: میدان شهرداری - کیوسک روزنامه فروشی.
- ۳۸ - هشتروند: خیابان امام - کتابفروشی والفجر سپاه.



## معرفی کتاب

### الاهیات

حسن مذهبی بعد چهارم روح ما را تشکیل می‌دهد و هر انسانی مایل است از مسائل مربوط به روح و ماوراء طبیعت آگاه شود و لذا از سوالات دیرینه بشر عبارت است از «از کجا آمده‌ام»، «برای چه آمده‌ام» و «به کجا خواهیم رفت».

باید مسائل مربوط به الهیات در سطحی قرار گیرد که پاسخگوی کلام جدید باشد و کتاب الاهیات کامل‌ترین کلام معاصر است که با بهره‌گیری از مندهای دیرینه و روشهای نوین، مسائل خداشناسی و صفات و افعال خدا و دیگر مسائل مربوط به ماوراء طبیعت را مطرح می‌کند.

### پرسشها و پاسخها

پرسش جزء فطریات انسان است و انسان همیشه می‌خواهد از مجهولات خود پرده بردارد. در این زمینه کتاب پرسشها و پاسخها توانسته است متجاوز از پنجاه پرسش فلسفی، قرآنی و تاریخ را پاسخ بگوید و در این کتاب پرسشهای «هیوم» در رابطه با پرهان نظم نیز به صورت روشن پاسخ داده شده است.

محاضرات  
الاستاذ الشیخ جعفر السبحانی

## الاهیات

عَلَمُ هُدَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَالْمَقَلِ

بیت  
الشیخ حسن محمد بن النعمانی

نسخه ۲۰۱

## پرسشها و پاسخها

تألیف:

استاد جعفر سبحانی

قال النبي ﷺ

إنَّ مِثْلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ  
كَمِثْلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ

